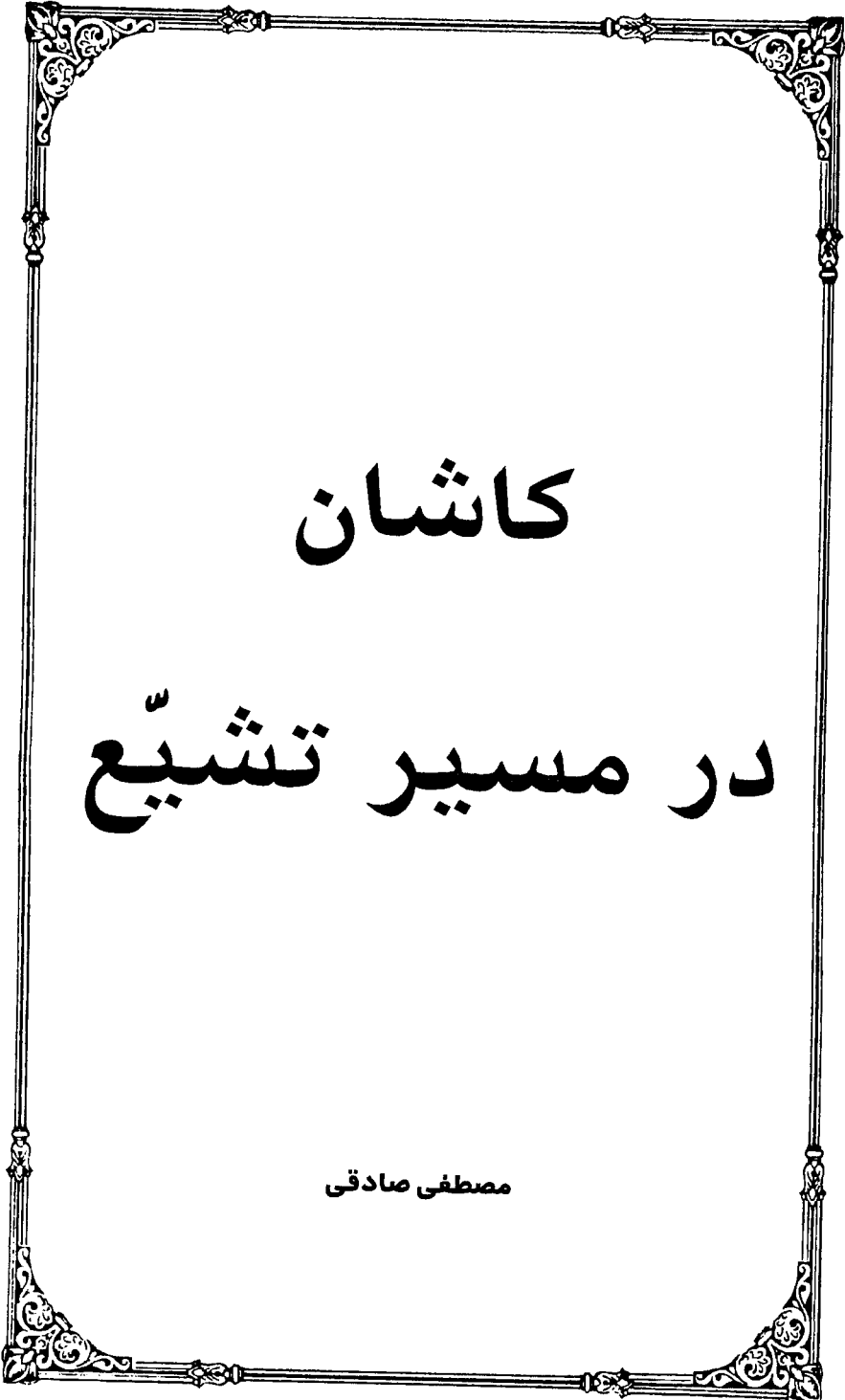




# کاشان

## در مسیر تشیع

مصطفی صادقی

سرشناسه: صادقی. مصطفی. ۱۳۴۸.  
 عنوان و نام پدیدآور: کاشان در مسیر تشیع. مصطفی صادقی.  
 مشخصات نشر: قم: انتشارات شیعه‌شناسی. ۱۳۸۶.  
 مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.  
 شابک: ۲۳۰۰۰ ریال ۹۶۹۲۸۸۳-۹۶۴-۹۷۸.  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.  
 موضوع: شیعه. ایران: کاشان. تاریخ.  
 رده‌بندی کنگره: ۲۲ ک ۲ ص / BP۲۳۹  
 رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۵۳۰۹۵۵۹۲۶۲  
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۹۱۶۳۵



## کاشان در مسیر تشیع

مؤلف: ..... مصطفی صادقی  
 ناشر: ..... انتشارات شیعه‌شناسی  
 نوبت چاپ: ..... اول ۱۳۸۶  
 صفحه‌آرا: ..... محمدکاظم آزرم  
 چاپ و صحافی: ..... اسوه  
 شمارگان: ..... ۲۰۰۰ نسخه  
 قیمت: ..... ۲۳۰۰۰ ریال  
 شابک: ۹۶۹۲۸۸۳-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-96928-8-3

## تقدیم به:

همهٔ مردم خوب کاشان،  
عالمان این خطّه از علی بن محمد قاسانی تا سید اسدالله خراسانی،  
شهدای جان بر کف این دیار و برادرم جواد،  
و دایی عزیزم مرحوم حاج محمد خندان که حق تعلیم و تربیت بر من داشت.



## فهرست مندرجات

|    |                                      |
|----|--------------------------------------|
| ۱۱ | ..... سخنی با خواننده                |
| ۱۳ | ..... پیش‌گفتار                      |
| ۱۵ | ..... فصل اول: کلیات تحقیق           |
| ۱۷ | ..... مقدمه                          |
| ۱۸ | ..... معرفی و نقد منابع              |
| ۱۸ | ..... الف. منابع کهن                 |
| ۱۸ | ..... ۱- منابع تاریخ عمومی           |
| ۱۹ | ..... ۲- منابع تاریخ محلی            |
| ۱۹ | ..... ۳- کتب جغرافیای عمومی          |
| ۱۹ | ..... ۴- کتب رجال، طبقات و فهرست‌ها  |
| ۱۹ | ..... ۵- کتب انساب                   |
| ۲۰ | ..... ۶- منابع روایی و شرح حال       |
| ۲۰ | ..... ۷- سایر منابع                  |
| ۲۱ | ..... ب. مطالعات جدید و پیشینه تحقیق |
| ۲۵ | ..... کاشان‌های تاریخ                |
| ۲۵ | ..... الف. تشابه نام                 |
| ۳۰ | ..... ب. اشتباه و تصحیف              |
| ۳۶ | ..... نام کاشان                      |
| ۳۶ | ..... الف. الفاظ و تعبیرها           |
| ۳۸ | ..... ب. وجه تسمیه                   |

|                                    |    |
|------------------------------------|----|
| فصل دوم: ورود تشیع به کاشان.....   | ۴۳ |
| عوامل جامعه‌شناختی مذهب‌گزینی..... | ۴۵ |
| ۱- اجتماعی شدن.....                | ۴۶ |
| ۲- جنبش‌های اجتماعی.....           | ۴۶ |
| ۳- رفتار جمعی.....                 | ۴۶ |
| ۴- دگرگونی اجتماعی و فرهنگی.....   | ۴۷ |
| ۵- سایر موضوعات.....               | ۴۷ |
| عوامل دگرگونی‌های اجتماعی.....     | ۴۸ |
| ۱- محیط و جغرافیا.....             | ۴۹ |
| ۲- فرهنگ.....                      | ۵۰ |
| ۳- عقاید و ارزش‌ها.....            | ۵۰ |
| ۴- سیاست.....                      | ۵۰ |
| ۵- فناوری و اقتصاد.....            | ۵۱ |
| ۶- رهبری.....                      | ۵۱ |
| ۷- جمعیت.....                      | ۵۲ |
| پیش‌فرض.....                       | ۵۲ |
| عوامل ورود تشیع به کاشان.....      | ۵۴ |
| ۱. عامل سیاسی و نظامی.....         | ۵۴ |
| الف. قدرت سیاسی.....               | ۵۵ |
| ب. قدرت نظامی.....                 | ۶۴ |
| ۲. چهره‌های تأثیرگذار.....         | ۶۹ |
| الف. حضور ابولؤلؤ در کاشان.....    | ۷۰ |
| ب. امام‌زادگان.....                | ۸۱ |
| ج. زبیده همسر هارون.....           | ۸۷ |
| د. موسی میرقع.....                 | ۸۹ |

|                                                               |            |
|---------------------------------------------------------------|------------|
| ۵. داعیان اسماعیلی.....                                       | ۹۴         |
| ۳. علم و فرهنگ.....                                           | ۹۷         |
| قرن اول.....                                                  | ۹۸         |
| قرن دوم.....                                                  | ۱۰۰        |
| قرن سوم.....                                                  | ۱۰۱        |
| ۴. اقتصاد، جمعیت و مهاجرت.....                                | ۱۱۳        |
| الف. اقتصاد.....                                              | ۱۱۳        |
| ب. جمعیت و مهاجرت.....                                        | ۱۱۵        |
| ۵. محیط و جغرافیا.....                                        | ۱۱۶        |
| الف. جغرافیای کاشان.....                                      | ۱۱۶        |
| ب. ارتباط کاشان با قم و اصفهان.....                           | ۱۱۹        |
| ج. تأثیر قم بر تشیع کاشان.....                                | ۱۲۰        |
| ۶. زمان ورود تشیع.....                                        | ۱۲۲        |
| <b>فصل سوم: گسترش تشیع در کاشان.....</b>                      | <b>۱۲۵</b> |
| کاشان در قرن چهارم و پنجم.....                                | ۱۲۷        |
| دورنمای کاشان قرن ششم.....                                    | ۱۳۰        |
| عوامل گسترش تشیع در کاشان.....                                | ۱۳۳        |
| رجال سیاسی کاشان.....                                         | ۱۳۵        |
| الف. انوشیروان بن خالد.....                                   | ۱۳۵        |
| ب. خاندان فضل بن محمود کاشانی.....                            | ۱۴۰        |
| ۱- مجدالدین ابوالقاسم عبیدالله بن فضل (م ۵۳۵).....            | ۱۴۱        |
| ۲- معین الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی (م ۵۳۱)..... | ۱۴۴        |
| ۳- بهاء الدین بن فضل.....                                     | ۱۴۵        |
| ۴- فخرالدین ابوطاهر اسماعیل بن احمد (م ۵۶۴).....              | ۱۴۵        |

|     |                                          |
|-----|------------------------------------------|
| ۱۴۵ | ۵- ابونصر معین‌الدین دوم احمد بن اسماعیل |
| ۱۴۶ | ۶ و ۷- شهاب‌الدین احمد و عزالدین         |
| ۱۴۶ | ۸ و ۹- معین‌الدین مسعود و صدرالدین مظفر  |
| ۱۴۸ | عالم‌ان کاشان                            |
| ۱۴۸ | ۱. راوندیان                              |
| ۱۵۶ | ۱- ابوالرضا راوندی                       |
| ۱۶۲ | ۲- قطب‌الدین راوندی                      |
| ۱۶۶ | ۳- دیگر مشاهیر راوند                     |
| ۱۶۹ | ۲. خاندان عبدالجبار طوسی                 |
| ۱۷۱ | ۳. دیگر عالمان کاشان                     |
| ۱۷۶ | قاضیان کاشان                             |
| ۱۷۷ | آثار علمی عالمان کاشان                   |
| ۱۸۰ | حملة سلجوقیان به کاشان                   |
| ۱۸۴ | سخن آخر                                  |
| ۱۸۵ | فهرست منابع و مأخذ                       |
| ۱۹۵ | نمایه‌ها                                 |
| ۱۹۵ | الف. نمایه اشخاص و اعلام                 |
| ۲۰۵ | ب. نمایه اماکن                           |

## سخنی با خواننده

تشییع به عنوان یک مذهب، دارای تاریخی به طول چهارده قرن است که در این قرون متمادی، توانسته خود را به نقاط دور و نزدیک جهان برساند، در آن مناطق مستقر شود و گسترش یابد. امروزه با مطالعه منابع تاریخی و جغرافیایی، می‌توان ردّ پای تشییع را در بسیاری از نقاط عالم رهگیری کرد و تا حدّ زیادی مسیر پیموده شده در این ۱۴ قرن را ترسیم نمود.

از سوی دیگر، یکی از دغدغه‌های مکاتب فکری و ادیان و مذاهب امروزی آن است که اتصال خود را به اصل خویش اثبات نمایند و امروزشان را به گذشته خود پیوند دهند. این نوع مطالعات علاوه بر مشخص کردن گذشته ادیان و مذاهب، به تعیین هویت امروزی آنها نیز کمک خواهد کرد.

برای نگارش کامل و جامع اطلس تشییع، علاوه بر صرف زمان و هزینه‌های فراوان، باید اطلاعاتی را که به صورت پراکنده در گوشه و کنار منابع تاریخی و جغرافیایی وجود دارند، جمع‌آوری کرد. مؤسسه «شیعه‌شناسی» درصدد است تا هرچه را به نحوی به گذشته و حال شیعیان جهان مربوط می‌شود جمع‌آوری و تألیف نماید تا ان شاء الله در آینده‌ای نه چندان دور، تدوین هویت جهانی شیعه از مجموعه این اطلاعات شکل گیرد.

کتاب تاریخ تشیع در آذربایجان پیش از این، از سوی مؤسسه «شیعه‌شناسی» منتشر شده است و اکنون دومین کتاب از این سلسله، با عنوان کاشان در مسیر تشیع، که تاریخ تشیع شهر کاشان را بازگو می‌کند، تقدیم علاقه‌مندان می‌شود. این مؤسسه قصد دارد با یاری خداوند، در آینده نیز این مسیر را ادامه دهد و تاریخ پرافتخار تشیع را در نقاط گوناگون جهان، به ویژه شهرهای مهم شیعی، به زبانی ساده تهیه و تقدیم عموم نماید. از این رو، به سوی تمامی محققان و صاحبان قلم، که در حوزه‌های گوناگون شیعه‌شناسی به تحقیق و نگارش مشغولند، دست یاری دراز می‌کنیم و از آنها برای تحقق این مهم یاری می‌جوییم. از خداوند متعال، توفیق روزافزون برای خدمت به جامعه علمی و فرهنگ غنی تشیع را آرزو می‌کنیم.

احمد بهشتی مهر

معاون پژوهش

۱ شهریور ۱۳۸۶

## بیش‌گفتار

از دغدغه‌های اواخر دوره دانشجویی، انتخاب موضوع پایان‌نامه است؛ اما این نگرانی و تردید برای نگارنده این سطور نبود؛ زیرا تشیع کاشان موضوعی بود که مدت‌ها قصد پرداختن به آن را داشتم و تناسب آن با رشته تحصیلی‌ام یعنی «تاریخ تشیع» انگیزه‌ام را قوی‌تر و تردید را کمتر می‌کرد. هرچند درباره کاشان کتاب‌های زیادی نوشته‌اند، لیکن در موضوع تشیع آن تألیف و تحقیق مستقلی وجود ندارد. با توجه به پیشینه کهن این شهر در پذیرش این مذهب و تأثیر و تأثر آن در دوره‌های مختلف، لازم بود به این مقدمه توجه شود.

کتاب حاضر بخشی از پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد رشته «تاریخ تشیع» دانشگاه امام صادق (ع) است که با عنوان «تاریخ تشیع کاشان تا ظهور صفویه» تدوین و دفاع شد. برای انتشار آن به صورت کتاب، تصمیم گرفتم بدون درج بخش آخر رساله، که به بررسی روند تشیع کاشان در سده‌های هفتم تا نهم (یعنی پس از دوران گسترش شیعه در کاشان تا رسمیت یافتن تشیع در ایران) می‌پرداخت، اقدام کنم و به همین دلیل، عنوان «کاشان در مسیر تشیع» را برای آن انتخاب کردم. تصور می‌کنم این سه قرن، بیش از آنچه در رساله آورده‌ام جای بررسی دارد و امید دارم در فرصتی نزدیک، بتوانم بخش دوم این نوشتار را،

که تشیع کاشان در عهد صفوی و پس از آن است، تدوین کنم و همراه مباحث سه قرن مذکور عرضه بدارم.

با توجه به اهمیت موضوع «شیعه در کاشان» و به دلیل آنکه این پژوهش در نوع خود، کار جدیدی است، طبیعی است اشکالاتی دربر داشته باشد که از اهل نقد و نظر پیشاپیش پوزش می‌طلبم و انتظار راهنمایی دارم.

در این فرصت، شایسته است از برخی عالمان بزرگ معاصر کاشان، که به شکلی افتخار درک محضرشان را داشته‌ام حضرات آیات مدنی، یثربی، صبور، نجفی، مکی و اسلامی رحمه‌الله علیهم یاد کنم و برای آنان، که در پیشبرد مذهب تشیع در این شهر سهمی داشته‌اند، رحمت و رضوان الهی درخواست نمایم. همچنین لازم است از استادان خود و کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر، نگارنده را یاری کردند تشکر و قدردانی نمایم: از حجة الاسلام دکتر محسن الویری که در تنظیم چارچوب بحث مرا راهنمایی کرد؛ استاد دکتر احمد پاکتچی که از مفاخر علمی کشور است و با وجود مشغله‌های علمی فراوان، مشاوره پایان‌نامه‌ام را پذیرفت و خاضعانه و به دقت آن را مطالعه کرد؛ استاد موّرخ و متخصص در تاریخ تشیع، حجة الاسلام والمسلمین رسول جعفریان که با تشویق بنده برای این کار، رهنمودهای سودمندی ارائه کرد؛ و همچنین جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر محمود تقی‌زاده دآوری که چاپ این اثر را در مؤسسه «شیعه‌شناسی» پذیرا شد، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

مصطفی صادقی

قم - تابستان ۱۳۸۶

فصل اول

# کلیات تحقیق



## مقدمه

چندین سده پیش از آنکه تشیع در ایران رسمیت یابد، برخی شهرها این مذهب را پذیرا شده بودند؛ از جمله این شهرها کاشان است. اما به روشنی معلوم نیست این مذهب چه زمانی وارد این شهر شد. همچنین درباره روند گسترش آن، شخصیت‌های مهم شیعی و افراد تأثیرگذار در این رویداد، تحقیق جامعی به چشم نمی‌خورد. بنابر آنچه گفته شد، پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارتند از: بررسی تاریخ و عوامل ورود تشیع به کاشان و چگونگی گسترش این مذهب در این شهر. فرضیه این تحقیق آن است که کاشان ابتدا بر مذهب عموم مسلمانان ایران یعنی سنت و جماعت بوده و به تدریج، از قرن سوم، به تشیع گرایش پیدا کرده است. فرضیه رقیب آن است که این شهر در قرن اول هجری و حتی پیش از قم، به تشیع روی آورده است. محدوده این بحث از آغاز تا پایان قرن ششم هجری در نظر گرفته شده؛ زیرا مباحث مربوط به پس از آن، خود طرحی مستقل و مفصل است. این نوشتار درباره امام‌زادگان کاشان و کسانی که منسوب به خاندن اهل بیت علیهم‌السلام هستند، بحث نمی‌کند؛ زیرا روش تحقیق در کتاب حاضر، کتاب‌خانه‌ای است و متأسفانه در منابع کهن تاریخی، نامی از اغلب این امام‌زادگان به چشم نمی‌خورد.

بحث و بررسی در موضوع تاریخ تشیع شهرها از آن رو ضروری است که پیشینه مذهبی مردم این مرز و بوم و بخصوص رفتارهای اجتماعی برخاسته از مذهب را نشان می‌دهد و می‌تواند در شناخت علل برخی رویدادها در نسل‌های بعدی، به مؤرخ و جامعه‌شناس یاری رساند. با آنکه نفس آشنایی با تاریخچه مناطق و بررسی تواریخ محلی ارزشمند است، معرفی شخصیت‌های تاریخی، که بسا در لابه‌لای کتاب‌های قدیم گم‌نام مانده‌اند، و همچنین آشنایی دقیق‌تر و علمی با آثار برجای مانده از آن دوره‌ها، بر ضرورت چنین مباحثی می‌افزاید.

## معرفی و نقد منابع

### الف. منابع کهن

در این قسمت، به منابع دست اول و آنچه قدمت بیشتری دارد و در این نوشتار از آنها استفاده خواهد شد، اشاره می‌شود و میزان اهمیت و کاربرد آن منبع نیز بیان خواهد گردید. به دلیل کثرت و گستردگی این منابع، ابتدا آنها را دسته‌بندی کرده، سپس به صورت کلی از آنها نام می‌بریم:

۱- **منابع تاریخ عمومی:** در منابع عمومی تاریخ اسلام، گاهی از «کاشان» نام برده شده، اما درباره تشیع این شهر، مطالب چندانی یافت نمی‌شود. آنچه به چشم می‌خورد - طبق معمول - مربوط به تاریخ سیاسی است. در این میان، در تاریخ الطبری و به تبع آن، الکامل فی التاریخ ابن اثیر، الفتوح ابن اعثم، اخبار الطوال دینوری و فتوح البلدان بلاذری (هرچند تاریخ عمومی به شمار نمی‌رود) مطالبی کوتاه درباره کاشان یافت می‌شود. در عین حال، گزارش‌های عمومی این منابع بیش از آنچه مربوط به کاشان است، به کار می‌آید. اختلاف نظر نویسندگان این کتب در برخی موضوعات مانند «فاتح کاشان» قابل نقد و بررسی است.

۲- منابع تاریخ محلی: مانند آنچه از تاریخ قم به دست ما رسیده، تاریخ اصفهان ابونعیم با عنوان ذکر اخبار اصفهان، و پیش از آن کتاب طبقات المحدثین باصفهان، نوشته ابوالشیخ انصاری و همچنین کتاب ذکر محاسن اصفهان، نوشته مافروخی از منابع مهمی هستند که در این نوشتار، از آنها استفاده شده است؛ زیرا گزارش‌های مربوط به کاشان با این دو شهر کاملاً پیوند دارد. درباره خود کاشان، کتاب مستقلی از قدیم نمانده است.

۳- کتب جغرافیای عمومی: کتاب‌های المسالك و الممالك، اشکال العالم جیهانی، احسن التقاسیم مقدسی، آثار البلدان قزوینی و معجم البلدان یاقوت حموی از این دسته‌اند که ذیل نام «کاشان»، اطلاعاتی ارائه کرده و به وجود مذهب تشیع در این شهر اشاره دارند.

۴- کتب رجال، طبقات و فهرست‌ها: این کتب در شناسایی شخصیت‌ها، بخصوص عالمان و محدّثان، بسیار سودمندند. رجال النجاشی، رجال الطوسی، فهرست منتجب‌الدین، امل الآمل شیخ حرّ عاملی، طبقات الکبری ابن سعد، وفيات الاعیان ابن خلکان، الاکمال ابن ماکولا، تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، و کتب ذهبی مانند سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام، از کاشانی‌های زیادی نام برده‌اند و آگاهی‌هایی درباره برخی رجال کاشان، بخصوص عالمان شیعه، به دست می‌دهند. البته گاه اشتباه یا تصحیف در نام این افراد، برخی از گزارش‌های این کتاب‌ها را در معرض نقد قرار می‌دهد.

۵- کتب انساب: از دیگر منابعی که در این نوشتار اهمیت دارند، کتاب‌های انساب هستند. دسته‌ای از این منابع در موضوع علویانی که به کاشان آمده‌اند،

سودمندند؛ مانند: *سَر السلسلة العلویه ابونصر بخاری، الفخری فی انساب الطالبیین* اسماعیل مروزی و *المجدی فی انساب الطالبیین* نجم‌الدین علوی. دسته‌ای دیگر آگاهی‌های زیادی دربارهٔ محدّثان و عالمان این خطه به دست می‌دهند؛ مانند: *الانساب سمعانی*.

۶- **منابع روایی و شرح حال:** همچنین کتب مربوط به زندگی ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام از قبیل *الکافی، الارشاد و إعلام الوری* دربارهٔ برخی گزارش‌های شیعیان یا شناخت روایاتی که محدّثان منسوب به کاشان از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام نقل کرده‌اند یا بررسی زندگی علویان و منسوبان به امامان شیعه علیهم‌السلام در این زمینه، اهمیت دارند.

۷- **سایر منابع:** در این نوشتار، از کتاب‌های دیگری نیز بهره برده‌ایم که ذیل عنوان خاصی نمی‌گنجند؛ از جمله: کتاب *النقص* که کتابی کاملاً شیعی است و از کاشان فراوان نام برده و دورنمای تشیع این شهر در آن دوره (قرن ششم) را نشان می‌دهد. کتاب دیگری که در همین دوره نوشته شده و همچون تاریخ محلی برای کاشان به شمار می‌رود، *دیوان راوندی* است. اهمیت این کتاب به دلیل جایگاه راوندی در تاریخ تشیع کاشان است و اشعار وی گزارش‌های مهمی را از تشیع منطقه در قرن ششم ارائه می‌کند و شخصیت‌های فراوانی را شناسایی کرده است. عنوان کامل آن *دیوان السید الامام ضیاءالدین ابی‌الرضا الحسنی الراوندی القاسانی* است که به همت متبّع‌گران قدر مرحوم محدّث ارموی منتشر شده است. علاوه بر اشعار دیوان، مقدّمه و همچنین تعلیقات محدّث ارموی از اهمیت زیادی برخوردارند و مطالب فراوانی دربارهٔ تشیع کاشان ارائه می‌دهند.

## ب. مطالعات جدید و پیشینه تحقیق

در میان مطالعات و تحقیقات جدید، درباره تشیع کاشان، تحقیق مستقل و مفصلی وجود ندارد. تنها مقاله خاص این بحث با عنوان «تشیع در کاشان» نوشته استاد رسول جعفریان<sup>۱</sup> به کلیاتی از تاریخ تشیع کاشان پرداخته و وارد جزئیات نشده است. به خوبی پیداست که مؤلف محترم قصد نداشته در مواردی به اظهار نظر بپردازد، بلکه به جمع آوری مطالب و نظر مشهور در آن بسنده کرده است. در واقع، این مقاله گزارشی است از بخش مهمی از مباحث مربوط به تشیع کاشان. در هر صورت، این مقاله بهترین نوشته درباره تشیع کاشان است، ولی جای بسیاری از بررسی‌های تفصیلی همچنان باقی است که نوشتار حاضر درصدد است به آنها بپردازد.

درباره علویان (امام زادگان) کاشان، نوشته‌های پراکنده‌ای وجود دارد، اما غالب آنها علمی و تحقیقی نیست که در این نوشتار، به نقد آنها خواهیم پرداخت. برخی از این نوشته‌ها ضمن کتبی که در موضوع تاریخ عمومی این شهر است، منتشر شده و برخی در لابه‌لای کتاب‌های مربوط به جغرافیای تاریخی یا تاریخ ایران یافت می‌شود. در این میان، باید از کتاب *قالی‌شویان* نام برد که کاری محققانه است و اشاره‌ای به موضوع «اردهار»<sup>۲</sup> - که از مباحث مورد نظر ماست - دارد.

۱. این مقاله در مجموعه مقالات تاریخی ایشان و کیهان اندیشه (ش ۷۲، سال ۱۳۷۶) و سپس در جلد سوم مجموعه تاریخ تشیع در ایران منتشر شده است.

۲. به دلیل آنکه در این کتاب، مکرراً از «اردهار» نام خواهیم برد، لازم است به این نکته توجه شود که بنا به آنچه در منابع کهن آمده، این ناحیه «اردهار» خوانده شده است. (نک. ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۳۱؛ دیوان، ص ۸۲؛ تاریخ قم، ص ۵۸، ۵۹، ۹۷، ۱۰۰ و ۱۳۴. در تمامی کتاب

شایسته است به کتاب‌های مستقلى که درباره کاشان نوشته شده و از آثار تشیع این شهر هم سخن گفته‌اند، اشاره کنیم:

۱. *مرآة القاسان* اولین کتاب مستقلى است که درباره کاشان نوشته شده است. در دوره قاجار، که حرکتی برای پژوهش درباره جغرافیای ایران آغاز شد، عبدالحکیم ضرابی، متخلص به «سهیل کاشانی» یا «کلانتر» (به دلیل شغل وی در نیروی انتظامی) این کتاب را تألیف کرد. فصل‌های این کتاب - در واقع - پاسخ به پرسش‌هایی است که درباره کاشان مطرح شده بود. این کتاب، که تألیف آن در سال ۱۲۸۸ ش به پایان رسید، در سال ۱۳۳۵ به کوشش ایرج افشار، به انضمام یادداشت‌هایی از الله یار صالح (اهل کاشان و سفیر ایران در آمریکا) با تغییر نام کتاب به *تاریخ کاشان* منتشر شد. هرچند مؤلف کتاب تتبع درخور تحسینی انجام داده و آگاهی‌های فراوانی درباره کاشان ارائه کرده، اما شیوه سنتی و عدم ارائه فهرستی از منابع و عدم تحلیل در این کتاب، جایگاه آن را از حدّ یک اثر علمی و تحقیقی کاسته است؛ چنان‌که در موضوع «تشیع» به مشهورات بسنده کرده و اغلب آنچه را در میان عامّه مردم شهرت دارد و قابل نقد جدّی است، ثبت کرده و چه بسا تعلیقاتی که در انتهای کتاب به قلم صالح و افشار آمده، از اصل کتاب علمی‌تر باشد. در هر صورت، کتاب *تاریخ کاشان* قدیمی‌ترین اثر درباره کاشان است که به طبیعت، جغرافیا، آداب و خاندان‌های این شهر پرداخته و بخشی را که درباره آثار تاریخی ارائه کرده، برای ما قابل توجه است. آنچه را هم درباره تاریخ تشیع گزارش کرده است، بررسی خواهیم نمود.

۲. تاریخ اجتماعی کاشان، نوشته حسن نراقی (۱۳۴۵ ش) از جمله کتاب‌های معدودی است که به روش علمی و با مراجعه به منابع نوشته شده و تحلیل‌هایی را ارائه کرده است. هرچند مؤلف در مواردی گرفتار مشهورات و مطالبی شعارگونه شده، اما در مجموع، حاصل کار او ارزشمند است. وی صفحاتی از کتاب خود را به پیشینه تشیع کاشان اختصاص داده است که به نقد و بررسی مطالب آن خواهیم پرداخت.

۳. آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز، از همان نویسندگان کتابی ارزشمند در زمینه آثار تاریخی است که به دلیل معرفی آثار تاریخی مربوط به امام‌زادگان و اطلاعات تاریخی و گاه منحصر به فرد موجود در آن مورد توجه ماست؛ به ویژه آنکه وی پایه‌گذار «انجمن آثار ملی» و همچنین «موزه تاریخی کاشان» بوده و اطلاعاتی را که گاه دست‌رسی به آنها مشکل یا غیرممکن است در کتاب خود آورده است.

۴. سیمای کاشان، نوشته حبیب‌الله سلمانی آرائی از جغرافیا، تاریخ باستان و تاریخ معاصر کاشان سخن می‌گوید. بخشی از این کتاب که به تاریخ تشیع اختصاص دارد و در آن تشیع مردم کاشان را به قرن اول بازگردانده، حاوی فرضیه رقیب نوشتار حاضر است. نویسنده آن بیشتر از منابع متأخر بهره برده است.

۵. آداب و سنن اجتماعی فین کاشان، نوشته مرتضی اخوان (۱۳۷۳ ش) علاوه بر بیان آداب و سنن مردم کاشان، از موضوعات دیگری نیز سخن به میان آورده است؛ چنان‌که در بیان مراسم «قالی‌شویان»، از امام‌زاده اردهر بحث کرده است. به موارد دیگری نیز از امام‌زادگان «فین» کاشان در این کتاب اشاره شده، اما منابع

مورد استفاده مؤلف، محدود و متأخر هستند. اگر مطالبی هم از کتب کهن و معتبر نقل شده، ارجاعی به آنها وجود ندارد؛ مانند آنچه در ص ۲۱ از الفتوح ابن اعثم و نزهة القلوب نقل کرده است.

۶ و ۷. بزرگان کاشان، نوشته افشین عاطفی با استفاده از منابع متعدد، به زندگی ۲۷۰ تن از بزرگان کاشان پس از قرن پنجم می‌پردازد. همچنین کتاب مردان بزرگ کاشان، تألیف کوروش زعیم (۱۳۳۶ ش) شرح حال هشتاد تن از شاعران و برخی دیگر از مشاهیر کاشان را نوشته که بخشی از آن به قرن ششم تا دهم اختصاص دارد. کتاب مزبور به روش سنتی و بدون هیچ‌گونه ارجاعی تألیف شده است. هرچند ممکن است برخی از شخصیت‌هایی که این دو کتاب از آنها نام برده شیعه باشند، اما این کتاب‌ها هم از موضوع «تاریخ تشیع» کفایت نمی‌کنند.

۸. مجموعه کتبی که در موضوع «اردهار» و امام‌زاده علی بن محمد باقر (ع) نوشته شده، متعددند؛ از جمله: تذکره حضرت سلطانعلی، نوشته ملا عبدالرسول مدنی؛ مجموعه تاریخی - مذهبی مشهد اردها، از حسین فرّخ‌یار؛ شهید اردها، از حبیب‌الله سلمانی و دیگر کتاب‌هایی که به تاریخچه این منطقه از نظر شخص سلطان علی و مراسم «قالی شویان» یا معماری مشهد اردهار پرداخته و با موضوع تاریخ تشیع کاملاً مرتبط هستند؛ اما نویسندگان آنها بنای تحقیق و بررسی نداشته‌اند، بلکه تنها در صدد اثبات پیش‌فرضی بوده‌اند که قابل نقد و بررسی جدی است.

۹. دانشنامه کاشان که مجموعه‌ای از جدیدترین و مفصل‌ترین پژوهش‌ها در موضوع کاشان است و تنها دو جلد آن در موضوع مردم کاشی منتشر شده و پیشینه اقوام ایرانی و کاشی را در دوران باستان بررسی می‌کند. بخش «تاریخ تشیع» از کارهای درازمدت این مجموعه است.

آثار متعدد دیگری دربارهٔ این شهر وجود دارند که به تاریخ تشییع ارتباطی ندارند و اگر قسمتی از آنها هم به این موضوع پرداخته باشد با آنچه در این نوشتار خواهد آمد، متفاوت است و غالباً مشتمل بر فرضیه‌های رقیب این نوشتار هستند که به نقد آنها خواهیم نشست.

## کاشان‌های تاریخ

### الف. تشابه نام

اشتراک نام و اشتباه در شخص یا مکان به دلیل تشابه، موضوعی قابل توجه در تحقیقات تاریخی و جغرافیایی است. این موضوع گرچه به دلیل محدودیت‌های منابع کهن، در قدیم بیشتر اتفاق افتاده است، اما اختصاص به گذشته ندارد و امروزه هم اشتراک نام یا مکان می‌تواند موجب اشتباهاتی گردد. گویا به همین دلیل بوده که یاقوت حموی کتابی با عنوان *المشترک وضعاً والمفترق صقاً*<sup>۱</sup> نوشته و در آن به بررسی شهرها و مناطقی که نام مشترک دارند، پرداخته است. پیش از او هم حازمی (م ۵۸۴) کتابی در همین موضوع با عنوان *الاماکن او ما اتفق لفظه وافترق معناه* نوشته است.

یک نمونه از آمیختن آگاهی‌های یک مکان با محلّ دیگر به دلیل تشابه نام، مربوط به شهر «طالقان» است. نمونهٔ دیگر «راوند» کاشان است که گاه با «ریوند» خراسان اشتباه می‌شود.

در نوشتار حاضر، که به بررسی‌های تاریخی می‌پردازد، لازم است به این نکته

---

۱. بخشی از این کتاب با عنوان برگزیدهٔ مشترک یاقوت حموی به فارسی ترجمه و منتشر شده است. (ترجمهٔ محمد پروین گنابادی. تهران: کتابخانه ابن سینا. ۱۳۴۷).

اشاره شود که در جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی و در منابع اسلامی، محلّ دیگری نیز همانم «کاشان» وجود داشته است و عدم دقت و بی‌توجهی می‌تواند آگاهی‌های مربوط به آن دو را به هم بیامیزد.

علاوه بر کاشان کنونی یا شهر شیعه‌نشین مشهوری که سخن ما درباره آن است، کاشان دیگری در منطقه ماوراءالنهر قرار داشته و غالباً همراه «قرغانه» یاد می‌شود. «قرغانه» امروز یکی از شهرهای کشور ازبکستان است. یعقوبی، مؤرخ کهن و مشهور، در کتاب جغرافی‌اش از قم و اصفهان یاد کرده، اما نامی از کاشان نبرده است. ولی ذیل عنوان «فرغانه» می‌نویسد: شهر فرغانه، که پادشاه در آن سکونت دارد و به آن «کاسان» گفته می‌شود، شهری بزرگ و با شکوه است.<sup>۱</sup>

یاقوت علاوه بر «قاشان»، مدخل دیگری با عنوان «قاسان» گشوده و ذیل آن نوشته است: ساکنانش به آن «کاسان» می‌گویند و آن شهری آباد و پر جمعیت در ماوراءالنهر در محدوده سرزمین ترکان است. این شهر اکنون به دلیل حمله ترکان ویران شده و گروهی از عالمان و فقیهان بدان‌جا منسوبند.<sup>۲</sup>

وی دو مدخل دیگر به این منطقه اختصاص داده و یک‌بار ذیل عنوان «کاسان» می‌نویسد: شهری بزرگ در ابتدای سرزمین ترکستان و پس از «چاچ» [تاشکند امروزی] و رود سیحون است که دارای دژ محکم و بر دروازه وادی «اخیسیکت» است. بار دیگر و در چند سطر بعد، ذیل عنوان «کاشان» همان مطالب را درباره کاشان ماوراءالنهر تکرار کرده است.<sup>۳</sup> همو ذیل مدخل «اندکان»،

۱. یعقوبی، البلدان، ص ۱۲۵.

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰ و ۱۱.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۱۴.

که از روستاهای فرغانه است، از «قاشان» نیز یاد می‌کند؛<sup>۱</sup> چنان‌که ابن جوزی و ابن خلدون از این ناحیه به «قاشان» تعبیر کرده‌اند.<sup>۲</sup> سمعانی ذیل عنوان «الکاسانی» نوشته است: «کاسان» شهری پس از «شاش» (چاچ) است که دژی محکم دارد. آن‌گاه برخی عالمان آنجا را، که در سمرقند استماع حدیث داشته‌اند، نام می‌برد.<sup>۳</sup> موّرخان نیز هنگام بحث از فتوحات اسلامی در آسیای میانه، از این منطقه نام برده‌اند. طبری در حوادث سال ۹۴ می‌نویسد: قتیبة بن مسلم چاچ و فرغانه را گشود تا به «خجنده» و کاشان، که دو شهر فرغانه هستند، رسید.<sup>۴</sup>

ضمناً روشن می‌شود که تعبیر از «کاشان» ماوراءالنهر با هر چهار لفظ «قاسان، قاشان، کاسان و کاشان» صورت گرفته است و برای آن لفظی اختصاصی وجود ندارد تا - مثلاً - گفته شود: تعبیرهای «قاسان و کاسان» مخصوص آنجا هستند. از این‌رو، خلط آن با «کاشان» معروف قابل توجه است. صاحب تاریخ قم به نقل از ابن مقفع می‌نویسد: «هر دو قاسان را به دو قاسان پسران خراسان نام کرده‌اند.»<sup>۵</sup> البته وی بیان نکرده که مقصود از «دو کاشان» کدام است، اما به قرینه سخن گفتن از رودخانه «کاس یا کاسه»، ممکن است بحث دریای «کاسان» (خزر) و اقوام آریایی قدیم در منطقه آسیای مرکزی را قرینه بر «کاشان» ماوراءالنهر بگیریم. با اینکه در کتب تاریخ و جغرافیا از این کاشان زیاد نام برده شده است، اما از جزئیات و علت نابودی آن گزارش چندانی وجود ندارد.

۱. همان. ج ۱. ص ۲۰۹.

۲. المنتظم. ج ۶. ص ۳۱۷؛ تاریخ ابن خلدون. ج ۵. ص ۵۱۸.

۳. الانساب. ج ۱۱. ص ۱۸.

۴. تاریخ الطبری. ج ۶. ص ۴۸۳.

۵. تاریخ قم. ص ۷۴.

یاقوت حموی می‌نویسد: این شهر با غلبهٔ ترکان از بین رفته است،<sup>۱</sup> اما این اثر ذیل حوادث سال ۶۰۴ می‌نویسد: پس از نزاع سلطان محمد خوارزمشاه با مغولان، به دستور وی، مردم فرغانه و چاچ و کاسان، شهرهای خود را ترک کردند و شاه همهٔ آنها را خراب کرد تا به دست مغولان نیفتد.<sup>۲</sup> در هر صورت، از همین دوره‌ها، دیگر نامی از این شهر در کتاب‌ها دیده نمی‌شود. تصور نگارنده بر اساس برخی شنیده‌ها این بود که شهر «کارشی» کنونی (قارشی، قرشی) در کشور ازبکستان جایگزین یا بقایای همان کاسان است؛ اما چنین مطلبی درست نیست و «کارشی» نام جدید «نخشب» (نسف) است.<sup>۳</sup> مهم‌تر اینکه کاسان در کنار فرغانه و در شرق ازبکستان کنونی واقع بوده و کارشی در کنار بخارا و در سمت غرب این کشور است و این دو نام ارتباطی با یکدیگر ندارند. البته این احتمال را نادیده نمی‌گیریم که نام «کارشی» با توجه به شباهت با نام «کاشان» و به منظور حفظ نام کاشان قدیم، بر این منطقه نهاده شده است؛ چنان‌که گفته می‌شود: بصرهٔ واقعی از بین رفته و نام آن بر «اُبله» گذاشته شده است. «زرنده» به جای «زرنج» و «گرگان» به جای «استرآباد» نیز چنین سرنوشتی دارند و از این نمونه‌ها کم نیست.

البته شهر «قارشی»، که مرکز استان «قشقه دریا» و دارای جمعیتی بیش از یکصد و پنجاه هزار نفر است، با فاصله‌ای از شهر فرغانه و تاشکند<sup>۴</sup> و در کنار شهر

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۱۲، ص ۲۷۲.

۳. نک. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، ص ۱۸۸: ترکستان‌نامه، ص ۸۸۸.

۴. تاشکند که در منابع کهن، گاهی «شاش» و گاه «چاچ» از آن تعبیر می‌شود. امروزه پایتخت ازبکستان است.

سمرقند واقع شده است.<sup>۱</sup> بنابراین، یا باید گفت: قارشی بر بقایای کاسان قدیم یا در کنار آن بنا نشده است؛ زیرا کاسان در کنار تاشکند و پس از «سیر دریا» (سیحون) بوده است.<sup>۲</sup> یا آنکه بگوییم: کاسان به قدری وسعت داشته و یا به مجموعه‌ای از شهرها اطلاق می‌شده،<sup>۳</sup> که قارشی امروزی بخشی از آن است.

در اینجا، لازم است به عالمان و مشاهیری که اهل کاشان ماوراءالنهر بوده‌اند و امروزه به دلیل شهرت کاشان شیعی و تغییر نام کاسان فرغانه که تصور می‌شود آنان اهل کاشان مورد نظر ما در این نوشتار هستند، توجه داده شود. در منابع روایی و فهرستی، به نام عالمان، محدثان و مؤلفان زیادی برخورد می‌کنیم که نسبت «کاشانی» درباره‌ی ایشان ذکر شده است، اما به قرینه «سمرقندی» یا «حنفی» در ادامه نام و نسب آنان، روشن می‌شود که مربوط به کاشان دیگری هستند. از این جمله، علاءالدین ابوبکر بن مسعود کاسانی (کاشانی) حنفی، مشهور به «ملک العلماء» در گذشته به سال ۵۸۷ هـ، مؤلف کتاب فقهی بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع است. کتاب وی شرح تحفة الفقهاء محمد بن احمد سمرقندی و موضوع آن «فقه حنفی» است. کسی او را منسوب به کاشان ما ندانسته و شواهد حاکی از آن هستند که نسبت وی به کاسان فرغانه است. سمرقندی بودن استاد و حنفی بودن مذهبش از این شواهد است. افراد دیگری که منسوب به کاشان ماوراءالنهر هستند در طول مباحث این رساله بررسی خواهند شد.

۱. دیار آشنا، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۲. «کاسان مدینه کبیره فی اول بلاد ترکستان وراء نهر سیحون وراء الشاش.» (معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱۴).

۳. مستوفی می‌نویسد: بخارا و سمرقند و سغد و چاچ و فرغانه که شهرستان آن را کاشان خوانند... (تاریخ گزیده، ج ۲، ص ۲۷۸).

علاوه بر کاسان قَرغانه، مناطق دیگری با نام «کاشان» شناخته شده‌اند که در کتب قدیم، از آنها سخنی در میان نیست و مربوط به دوران‌های اخیر و معاصرند.<sup>۱</sup>

### ب. اشتباه و تصحیف

علاوه بر تشابه نام «کاشان»، در تاریخ اسلام، جاهایی شبیه این نام را داشته‌اند و گاه نام آنها یا منسوبان به آن مکان‌ها با نام کاشان اشتباه شده یا با کمترین تصحیف، به یکدیگر تبدیل شده‌اند.

فیروزآبادی، لغت‌شناس سده نهم هجری و به تبع او، برخی لغت‌شناسان و رجالیان گفته‌اند: قاسان، هم در ماوراءالنهر است و هم ناحیه‌ای در اصفهان، و آن غیر از کاشانی است که با قم یاد می‌شود.<sup>۲</sup> در این میان، زبیدی مطالبی مبهم آورده و در عین حال که به دو کاشان در نزدیکی اصفهان تصریح کرده، نوشته است: «قاشان ناحیه‌ای در سی فرسخی اصفهان است و مردم آن سنی بوده‌اند، اما شیعیان بر آن غلبه کرده‌اند و این غیر از قاشانی است که با قم ذکر می‌شود.» این در حالی است که منابع قدیم، برای کاشان مورد نظر ما هم فاصله‌ای سی فرسخی بیان کرده‌اند. اما از خطای زبیدی که بگذریم، آنچه قابل توجه است تصریح فیروزآبادی و پس از او ذهبی و برخی متأخران است که کاشان اصفهان را غیر از

۱. مانند کاسان. دهی در شهرستان فومن؛ کاشان، دهی در شهرستان آهر؛ کاشان، ده کوچکی از بخش سعادت‌آباد بندر عباس. نک. لغت‌نامه، ج ۱۱، ص ۱۵۸۶۸ و ۱۵۸۸۱.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاج العروس، ج ۴، ص ۲۲۶؛ طرائف المقال، ج ۲، ص

کاشان شیعه‌نشین نزدیک قم می‌دانند.<sup>۱</sup> میرداماد خلط این دو کاشان را از مواردی دانسته که «بر قاصر مخفی مانده است»!<sup>۲</sup>

جست‌وجو در منابع کهن و کتب جغرافیای معاصر، ما را به چنین نامی در حوالی اصفهان راهنمایی نمی‌کند و احتمال قوی دارد که خطایی صورت گرفته باشد. به نظر می‌رسد آنچه موجب شده کاشان دیگری برای اصفهان تصور و معرفی شود، چند مطلب است:

اول. سخن حازمی و به تبع او، یاقوت حموی است که به وجود کاشانی در ناحیه اصفهان اشاره کرده‌اند. حازمی، که کتاب خود را به بیان مناطق همنام یا مشابه اختصاص داده است، بابتی درباره چهار لفظ «قاشان، قاشان، قاسان و باشان» گشوده، می‌نویسد:

«... دومی شهری نزدیک به قم است و سومی شهری در خراسان و

همچنین ناحیه‌ای در اصفهان است.»<sup>۳</sup>

یاقوت هم سخن وی را تکرار کرده است.<sup>۴</sup> تنها توجیهی که درباره این مطلب می‌توان کرد آن است که بگوییم: مراد حازمی از کاشان نزدیک اصفهان جایی جز کاشان نزدیک قم نیست و چون کاشان با دو شهر قم و اصفهان ارتباط داشته و با آنها شناخته می‌شده است، حازمی آن را یک‌بار با قم و بار دیگر با اصفهان شناسانده و گویا خود نمی‌دانسته که به آنجا «قاسان» هم گفته می‌شود.

۱. ذهبی می‌نویسد: قاشان شهر معروف نزدیک قم است... و ناحیه‌ای در اطراف اصفهان.

(تاریخ الاسلام، ج ۴۲، ص ۳۸۳)

۲. الرواشع السماویه، ص ۹۳؛ همچنین ر.ک. طرائف المقال، همان‌جا.

۳. الاماکن، ج ۲، ص ۷۳۲.

۴. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰.

دوم. سمعانی پس از مدخل «القاشانی» و ذکر منسوبان به آن، مدخل «القاشی» را گشوده و آن را شهری در اطراف اصفهان دانسته است.<sup>۱</sup> به دلیل آنکه کار سمعانی استقصای نسبت‌هاست، نسبت «القاشی» را پس از «القاشانی» بیان کرده و خواسته است به وجود چنین لفظی در انساب اشاره کند و معنای این کلام آن نیست که «قاشانی» نسبت به یک محل و «قاشی» نسبت به محلی دیگر است.

سوم. گفتار دمشقی صاحب کتاب توضیح المشتبه است که ذیل لقب «القاسانی»، پس از بیان «قاسان» و اینکه در سی فرسخی اصفهان و در مجاورت قم قرار دارد و اهل آن رافضی‌اند و پیش از آن سنی بوده‌اند، می‌نویسد: امیر (ابن ماکولا) قاسان غیر از این یاد نکرده، اما دست‌خط فَرَضی را دیدم که گفته است: قاسان در بیست فرسخی اصفهان است و به آنجا هم گروهی منسوبند؛ از جمله: سید ابوالرضا حسینی راوندی.<sup>۲</sup> گویا مقصود از «فرضی»، مؤلف المؤلف است. اما هر که باشد خطای او در این کلام برای ما کاملاً آشکار است؛ زیرا ابوالرضا راوندی بی‌تردید، اهل راوند کاشان است و ارتباطی به راوندهای دیگر یا کاشان‌های دیگر ندارد. از این‌رو، نمی‌توان سخن این نویسنده را درباره کاشان اصفهان پذیرفت.

چهارم. شاید دلیل دیگری که موجب شده برخی کاشان دیگری نزدیک اصفهان تصور کنند تعبیر «جرم قاشان و سرد قاسان» در برخی منابع است. ابن

۱. الانساب. ج ۱۰، ص ۲۹۷ و ۲۹۹.

۲. توضیح المشتبه. ج ۷، ص ۲۱.

فقیه همدانی و دیگر مؤلفان قدیم هنگام شمارش روستاهای اصفهان از این دو جای نام برده‌اند.<sup>۱</sup> ولی به نظر می‌رسد مقصود از «جرم کاشان» بخش کویر آن باشد؛ زیرا «جرم» به معنای گرم و احتمالاً معرّب آن است. «سرد قاشان» را نیز به مناطق سردسیر آن اطلاق کرده‌اند. اینکه/بونعیم در موضوع فتوحات اسلامی و ورود مجاشع تمیمی به منطقه کاشان می‌نویسد؛ او در راوند در «جرم قاسان» ساکن شد،<sup>۲</sup> قرینه و مؤیدی بر این مطلب است.

پنجم. تبعیت برخی نویسندگان از یکدیگر موجب شده است سخن از «اصفهان کاشان» در برخی منابع راه یابد. چنان‌که گفته شد، گویا پیش از فیروزآبادی، کسی این مطلب را نگفته است. سخن وی هم به دلیل آنکه در جغرافیا و تاریخ تخصص ندارد، قابل اعتماد و پذیرش نیست.<sup>۳</sup>

اما آنچه در این میان موجب تصحیف می‌شود وجود دو شهری است که نام آنها در نوشتن، شبیه «قاشان» است و نویسندگان قدیم یا کسانی که درباره محدّثان گفت‌وگو می‌کنند، گاهی آنها را با هم آمیخته‌اند: «باشان»

۱. همدانی، *البلدان*، ص ۵۳۱؛ *المسالك و الممالك*، ص ۳۳؛ *طبقات المحدثین باصفهان*، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۳۳۳.

۲. *ذکر اخبار اصفهان*، ج ۱، ص ۱۴.

۳. در پاورقی/ایضاح/الاشتباه علامه حلی (ص ۲۲۰)، «قاشان» به عنوان روستایی در جبل عامل لبنان معرفی شده که در جای دیگری به آن اشاره نگردیده است. به دلیل آنکه مصحح کتاب این مطلب را ذیل نام «علی بن سعید بن رزام قاسانی» بیان کرده است. می‌توان با اطمینان گفت: وی اشتباه کرده؛ زیرا تنها کسی که از این شخص نام برده، نجاشی است و او هم فقط می‌نویسد: علی بن سعید بن رزام اهل سواد قاشان است (رجال النجاشی، ج ۲، ص ۸۵) دیگران هم نه ذیل این نام و نه در جای دیگر. سخنی از کاشان در جبل عامل به میان نیآورده‌اند. بنابراین، نمی‌توان جای دیگری همنام کاشان در آن مناطق جست‌وجو کرد.

و «فاشان» نام دو روستا و به قولی، نام یک محل در خراسان قدیم بوده‌اند. مقدسی مکرّر از «باشان» ذیل منطقه خراسان و ناحیه مرو نام می‌برد.<sup>۱</sup> حموی علاوه بر «باشان»، که آن را از روستاهای هرات می‌داند، «فاشان» را نیز از روستاهای مرو دانسته، می‌گوید: آن را دیده‌ام.<sup>۲</sup> طبری این نام را «باسان» (به حرف سین) ضبط کرده<sup>۳</sup> و منهاج سراج در موضوع حملات سلطان مسعود به هرات و غور، از «باشان» سخن به میان آورده است.<sup>۴</sup> ابن ماکولا، سمعانی، ابن حجر و دیگر رجال‌نویسان هم به این نقطه اشاره کرده و عالمانی را به آنجا منسوب دانسته‌اند.<sup>۵</sup>

این مکان در برخی کتاب‌ها با عنوان «کاشان» در مرو یا هرات آمده است. ابن خلدون در مقدمه خود، به مناسبت بحث از سرزمین‌ها و هنگام گفت‌وگو از خراسان می‌نویسد: در شمال غربی غور، سرزمین هرات است که وسط خراسان به شمار می‌آید و آن مشتمل است بر اسفراین و قاشان و بوشنج و مرو رود و طالقان و جوزجان.<sup>۶</sup> ولی مقصود وی، همان «فاشان» است. ذهبی درباره ابو جعفر الشاشی می‌نویسد: او ساکن قاشان یکی از روستاهای مرو بود.<sup>۷</sup> اما محلی با نام «قاشان» در مرو یافت نشد. علاوه بر این،

۱. احسن التقاسیم. ص ۵۰ و ۲۹۹ و ۳۴۹.

۲. معجم البلدان. ج ۱، ص ۳۲۲ (ذیل باشان)؛ ج ۳، ص ۴۱۱ (ذیل فاشان).

۳. تاریخ الطبری. ج ۶، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

۴. طبقات ناصری. ص ۳۳۹.

۵. الاکمال. ج ۷، ص ۱۰۴؛ الانساب ج ۱۰، ص ۱۳۳، ج ۲، ص ۳۷؛ تبصیر المنتبه. ج ۳، ص ۱۳۴۸.

۶. تاریخ ابن خلدون. ج ۱، ص ۶۳.

۷. تاریخ الاسلام. ج ۳۶، ص ۱۵۷.

عنوان «الشاشی» پس از «ابوجعفر»، بیانگر آن است که این شخص ساکن یا متولد «چاچ» بوده است. ابن جوزی «بونصر قاشانی» را اهل مرو می‌داند و می‌گوید: قاسان از روستاهای مرو است.<sup>۱</sup> این در حالی است که دیگر منابع این فرد را اهل «قاشان» می‌دانند.<sup>۲</sup> ابو عبید احمد بن محمد قاشانی هروی، صاحب کتاب لغوی الغریبین و ابوزید قاشانی نمونه دیگر اشتباه در نام این مکان‌ها هستند.<sup>۳</sup>

بخشی از این اشکالات هم مربوط به تصحیف یا اشتباه نویسنده یا استنساخ یا تحریر است. حسانی از ابوعلی احمد بن محمد بن علی، که یکی از محدثان است، یک بار به عنوان «قاشانی» نام برده است،<sup>۴</sup> در حالی که او اهل «باشان» است و خود حسانی در جاهای دیگر، از او به عنوان باشانی یا باشانی هروی یاد می‌کند؛<sup>۵</sup> و همین درست است؛ چنان‌که دیگران وی را باشانی می‌دانند.<sup>۶</sup>

نمونه دیگر ابوطاهر عمر بن عبدالعزیز بن احمد قاشانی مروزی است. در تفسیر بغوی، بارها از او به صورت قاشانی یاد شده است.<sup>۷</sup>

۱. المنتظم، ج ۱۷، ص ۳۰۴.

۲. نک. الانساب، ذیل القاشانی؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۹، ص ۱۸، ۱۹ و ۱۱۵.

۳. نک. تاریخ اجتماعی کاشان (ص ۵۳) که آنان را کاشانی می‌داند و قس. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۴۶ و ۴۰۶؛ الانساب، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

۴. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۴۲.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۸۷؛ ج ۲، ص ۴۴۱.

۶. برای نمونه، نک. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۳، ص ۷۹؛ ج ۲۵، ص ۳۷۳؛ ج ۶۷، ص ۳۶۰.

۷. نک. معالم التنزیل، ج ۱، ص ۲۸۵ و ۶۲۹؛ ج ۲، ص ۳۸۹؛ ج ۴، ص ۲۵ و قس. همان، ج ۲، ص ۱۹۸؛ ج ۵، ص ۹۲ و تاریخ الاسلام، ج ۳۱، ص ۱۲۵.

## نام کاشان

### الف. الفاظ و تعبیرها

در منابعی که در این بحث مورد استناد ما هستند، از کاشان با عناوین گوناگون تعبیر شده است. این تعبیرها عبارتند از سه لفظ: «قاسان، قاشان، کاشان». در غالب نوشته‌های قدیم، واژه «قاشان» و «قاسان» آمده و به ندرت، کلمه «کاشان» استعمال شده است. قمی پیوسته این شهر را «قاسان» خوانده، ولی یک‌بار هم «کاشان» گفته است.<sup>۱</sup> سمعانی نام منسوبان به این شهر را ذیل مدخل‌های «القاشانی» و «القاشی» آورده است. یاقوت حموی از شهر کاشان فقط با عنوان «قاشان» یاد کرده و الفاظ «قاسان، کاسان، کاشان» را به کاشانِ فرغانه اختصاص داده است.<sup>۲</sup> بنابراین، کاربرد لفظ «کاشان» بیشتر درباره کاشانِ فرغانه است؛<sup>۳</sup> همان‌گونه که لفظ «کاسان» هم تقریباً به همان‌جا اختصاص دارد و در منابع دیده نمی‌شود که برای کاشانِ نزدیک قم به کار رفته باشد. این در حالی است که واژه شبیه آن یعنی «قاسان»، برای کاشانِ قم فراوان به کار می‌رفته و «قاسانی» به کسی گفته می‌شود که منسوب به این کاشان است.

قاعده آن است که در زبان عربی، الفاظی همچون «کاشان» و «کاسان» با تغییراتی به کار روند. اما همان‌گونه که اشاره شد - بسیاری از مورخان عرب‌زبان چند لفظ را برای دو محل به کار برده‌اند. البته این واژه در دوره‌های متأخر و معاصر، به کاشانِ شیعه‌نشین نزدیک قم اختصاص یافته و برای دوری از اشتباه، «کاسان» را برای منطقه ماوراءالنهر به کار می‌برند.

۱. «رستاق قاسان» را ابوموسی فتح کرد و گویند: «نفس کاشان» را نیز ابوموسی فتح کرد. (تاریخ

قم. ص ۷۸)

۲. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰ (ذیل قاسان)؛ ج ۴، ص ۱۱۴ (ذیل کاسان و کاشان).

۳. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۴۸۳.

در مجموع، نمی‌توان گفت تعبیراتی که در مورد دو منطقهٔ همنام کاشان به کار رفته‌اند، با هم تفاوت دارند و قابل تمیزند، بلکه گاهی از هر دو جا با عناوین یکسان تعبیر شده و همین موضوع موجب اشتباهاتی در برخی اطلاعات جغرافیایی، تاریخی و رجالی شده است. به همین دلیل، نمی‌توان ملاک قطعی و اطلاق واژه‌ای خاص را به این دو منطقه مطرح کرد، بلکه باید در موارد گوناگون، قراین را نگریست تا تفکیک درستی میان دو کاشان حاصل شود. از قراین مهمی که می‌توان برای تشخیص کاشانِ مورد نظر در این نوشتار برشمرد، تشیع مردم آن و پیوستگی نام آن با شهر قم است. این مطلب قابل توجهی است که در منابع کهن جغرافیایی و تاریخی، غالباً نام «قم» و «کاشان» با هم ذکر می‌شوند و حتی معرفی یکی به وسیلهٔ دیگری است.

یاقوت حموی دربارهٔ کاشان می‌نویسد: «تَذَكَّرْ مَعَ قَمٍ»؛<sup>۱</sup> یعنی نام «کاشان» به همراه نام «قم» می‌آید. هنگام معرفی قم هم می‌نویسد: «مَدِينَةُ تَذَكَّرُ مَعَ قَاشَانَ».<sup>۲</sup> این مشخصه‌ای است که در غالب کتاب‌ها از آن یاد می‌شود و در موارد اختلافی و مشکوک به کار می‌آید؛ همان‌گونه که نام «کاشان» در شمار شهرهای منطقه جبل یا جبال فراوان ذکر شده است.

سومین قرینه را هم می‌توان عقرب‌های کاشان دانست که از قدیم، در کتب تاریخ و جغرافیا به آن توجه شده است. جغرافی‌نویسان از قریب هزار سال پیش، دربارهٔ کژدم‌های کاشان سخن گفته‌اند.<sup>۳</sup>

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱ (ذیل قاشان).

۲. همان، ج ۴، ص ۸۸ (ذیل قم).

۳. احسن التقاسیم، ص ۳۹۰؛ حدود العالم، ص ۳۹۲؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱ (ذیل قاشان).

## ب. وجه تسمیه

بیشتر کسانی که درباره کاشان یا در موضوع نام شهرهای ایران کتابی نوشته‌اند، از علت نام‌گذاری کاشان سخن گفته‌اند، اما کمتر به اظهار نظر پرداخته و به نقل نظرات و اقوال بسنده کرده‌اند. یکی از وجوه نام‌گذاری کاشان به موضوع تشیع آن مرتبط است که با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت. اما در اینجا، به اختصار در موضوع علت نام‌گذاری کاشان سخن می‌گوییم و آنچه را به نظر می‌رسد صحیح‌تر است، برمی‌گزینیم. درباره وجه تسمیه «کاشان» نظراتی وجود دارد:

۱. قمی به نقل از ابن مقفع، نام «کاشان» را برگرفته از «قاسان» فرزند یکی از پادشاهان باستانی ایران می‌داند.<sup>۱</sup> وی در ادامه کتابش، وجه نام‌گذاری بسیاری از مکان‌های جغرافی را این‌گونه دانسته، هر شهری را منسوب به سازنده آن می‌داند. پیداست در قدیم اعتقادی اسطوره‌ای بر آن بوده که با توجه به عظمت پادشاهان یا مقدس شمردن برخی از آنان و به دلیل محبوبیتی که در نظر ایشان داشته‌اند، نام جای‌ها را به آنان منسوب نمایند.

۲. «کی آشیان» اصل دیگری است که برای نام کاشان گفته‌اند؛ زیرا نخستین آبادانی‌های این منطقه ساختمان‌هایی بود که به دستور پادشاهان و برای آنان در سرچشمه فین بنا شد.<sup>۲</sup> «کی آشیان» به معنای جایگاه پادشاه است.<sup>۳</sup> این نظریه هم برداشت و توجیهی از سوی محققان و نویسندگان دوره‌های معاصر است که مستندی ندارد؛ چنان‌که می‌گویند: «کاشان» از واژه «کاشانه» به معنای خانه

۱. تاریخ قم، ص ۷۴.

۲. پژوهش در نام شهرهای ایران، ص ۴۹۶؛ تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۱۶.

۳. دهخدا واژه «کی» را به معنای پادشاه می‌داند؛ مانند: کیکباد، کیکاووس، کیخسرو. (لغت‌نامه، ج ۱۱، ص ۱۶۵۸۴).

زمستانی یا «کاشان» به معنای خانهٔ چوبی تابستانی است.<sup>۱</sup> یا گفته می‌شود: «کاش» و «کاشانه» از نام معبد یا بت‌خانه یا محل جشن گرفته شده و به اسم خاص شهرها تبدیل شده‌اند.<sup>۲</sup>

۳ و ۴. «چهل حصاران» و پس از آن «کاه‌فشان» نام‌های اصلی کاشان بوده‌اند و دومی در اثر کثرت استعمال، به «کاشان» تبدیل شده است. گویند: کاشان در ابتدا، قلعه‌هایی به نام «چهل حصاران» بود. زییده، همسر هارون‌الرشید، از این منطقه عبور کرد و اهالی آنجا از او خواستند شهری برایشان بسازد. معماران زییده برای علامت‌گذاری محدودهٔ شهر، آنجا را کاه‌افشانی کردند و به همین دلیل، محل به نام «کاه‌فشان» معروف شد و به تدریج، نام کاشان گرفت. ضربی تنها این قول را وجه تسمیهٔ کاشان دانسته و گویا آن را پذیرفته است؛<sup>۳</sup> اما منبعی برای این سخن ارائه نکرده است. دیگران هم این مطلب را از منابع متأخر و گاه همان تاریخ کاشان نقل کرده‌اند.<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد این نظر ساخته و پرداختهٔ گزارشی است که مستوفی (م ۷۵۰) ذیل نام «کاشان»، این‌گونه بدان اشاره کرده است:

زییده خاتون منکوحهٔ هارون‌الرشید ساخت به طالع سنبله.<sup>۵</sup>

اما از نظر تاریخی، دلیلی بر حضور همسر هارون‌الرشید در کاشان یا اطراف آن

۱. فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، ص ۵۵۷.

۲. آثار تاریخی شهرستان‌های کاشان و نطنز، ص ۶.

۳. تاریخ کاشان، ص ۶.

۴. نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان، ص ۱۸۲ و ۳۷۹؛ پژوهش در نام شهرهای ایران ص

۴۹۷؛ تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۱۵.

۵. نزهة القلوب، ص ۶۷. قس. تذکرة هفت اقلیم، ج ۲، ص ۱۰۰۷.

وجود ندارد و آنچه مستوفی آورده، مربوط به قرن هشتم است و پیش از این دوره از آن سخنی نیست؛ همان‌گونه واژه «چهل حصاران» در کتب معتبر و کهن یافت نشد. بنابراین، نمی‌توان به این سخن اعتماد کرد. حضور زبیده با ادعای گرایش شیعی وی، دست‌مایه‌ای برای پیشینه تشیع کاشان شده است که در جای خود، به آن خواهیم پرداخت.

۵. به نظر می‌رسد سخن درست در مورد نام کاشان روایت دیگری است که در کتاب تاریخ قم آمده و تحقیقات نوین باستان‌شناسی و زبان‌شناسی آن را تکمیل می‌کند. کمی می‌نویسد:

قاسان را نام نهاده‌اند به رودخانه‌ای که او را به زبان عجم، «کاسه» می‌گویند و گویند که قاسان دریا بوده است و آن را «کاس‌رود» خوانده‌اند.<sup>۱</sup>

اگر ارتباطی بین دریای کاسان (= قزوین) و این سخن کمی قایل نشویم، بی‌تردید سخن وی ما را به ریشه نام کاشان، که «کاس» (در این عبارت، «کاسه») است، رهنمون می‌کند. به دلیل آنکه قوم «کاس» یا مردم «کاشی» (کاشو) از اقوام کهن در ایران باستان بوده‌اند، به نظر می‌رسد نام بسیاری از مکان‌های جغرافیایی برگرفته از نام و حضور آنان باشد، حتی نام‌هایی که ترکیبی از این کلمه‌اند مانند کاشغر، کاشمر و قزوین که احتمالاً اصل آن «کاس‌پین» بوده و سپس به قزوین تبدیل شده، بی‌ارتباط به آن کلمه نیستند.<sup>۲</sup> شاید مقصود کمی از رودخانه یا

۱. تاریخ قم: ص ۷۴.

۲. برای آگاهی بیشتر، ر.ک. دانشنامه کاشان، ج ۳، ص ۱۲۴ - ۱۲۶ و ۱۵۸؛ روزنامه ایران، ش ۳۲۳۲ (۳ خرداد ۱۳۸۴). مقاله «دریای کاسان». درباره مطالبی که نقل شد تأمل بیشتری لازم

دریایی به این نام هم دریایی بوده است که گفته می‌شود: قدیم در منطقه کاشان وجود داشته و به تدریج، خشک شده و اکنون کویر جای آن را گرفته است. گفته می‌شود:

نام «خزر» نیز در حقیقت، از ریشه «کاس» برخاسته و کاف به «خ» و سین به «ز» دگرگون شده است... نام «قفقاز» نیز آشکارا با نام قوم کاشی در پیوند است؛ چون این نام باید بازتاب نام ایرانی کهن «کوف کاس» (کوه کاشی) باشد.<sup>۱</sup>

با توجه به آنچه گفته شد، میان دو کاشان (کاشان کنونی و کاشان ماوراءالنهر) تفاوتی در نام‌گذاری نیست؛ زیرا قوم «کاس» در هر دو منطقه حضور داشته‌اند.

---

□ است: زیرا کلماتی همچون «کاشغر و کاشمر» جدیدتر از آن هستند که در بحث اقوام کاشی از آنان یاد شود.

۱. د. نشنامه کاشان، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.



فصل دوم

# ورود تشیع به کاشان



### عوامل جامعه‌شناختی مذهب‌گزینی

بحث اصلی و اولی در موضوع «تشیع کاشان»، بررسی ورود این مذهب به شهر مزبور است. زمان ورود تشیع، زمینه‌ها و عوامل شیعه شدن مردمان این منطقه از جمله پرسش‌های این قسمت است.

به دلیل آنکه ورود تشیع به کاشان ناگهانی نبوده و طی روند خاصی محقق شده است، در منابع تاریخی نمی‌توان تاریخ و زمان خاصی برای آن یافت. از این رو، باید ابتدا دربارهٔ زمینه‌ها، عوامل و چگونگی آن بحث کرد تا از این رهگذر، به زمان آن دست یافت. سخن از چگونگی و عوامل این رویداد مهم، به دو گونه امکان‌پذیر است: اول آنکه با توجه به گزارش‌های تاریخی موجود و چینش آنها در کنار یکدیگر، موضوع را بررسی کنیم. دوم آنکه با یاری جستن از علوم دیگر، چارچوب و فرضیه‌هایی را برای بحث طرح کنیم و با روش آزمون و خطا، هریک از آنها را بررسی نماییم. به منظور علمی‌تر شدن بحث، راه دوم را انتخاب کرده، سراغ جامعه‌شناسی می‌رویم.

در علم جامعه‌شناسی، به عناوین متعددی برمی‌خوریم که ممکن است با موضوع ورود یک مذهب به منطقه‌ای تناسب داشته باشند و بتوان از آنها کمک گرفت؛ عناوینی همچون جنبش‌های اجتماعی، اجتماعی‌شدن، انتقال فرهنگ،

دگرگونی، رفتار جمعی، گروه‌های اقلیت، تبلیغات، جمعیت و مهاجرت. آیا می‌توان بحث از ورود تشیع به کاشان را در قالب یکی از عناوین مذکور آورد؟ پاسخ این پرسش نیازمند توضیح موارد مزبور است:

- ۱- **اجتماعی شدن:** فرایندی است که انسان طی آن راه‌های زندگی کردن در جامعه را می‌آموزد و عوامل اصلی آن عبارتند از: خانواده، مدرسه، رسانه‌ها و گروه‌های همسال. قسمت اصلی این مبحث، مربوط به کودک و چگونگی اجتماعی شدن اوست. بنابراین، موضوع مزبور نمی‌تواند قالبی برای موضوع بحث ما واقع شود.
- ۲- **جنبش‌های اجتماعی:** از نظر جامعه‌شناسان، جنبش اجتماعی هنگامی به وجود می‌آید که گروه سازمان‌یافته‌ای درصدد برمی‌آید عناصری از جامعه را تغییر دهد. از شرایط اصلی جنبش، سازمان‌یافتگی آن است، ولی آیا ورود تشیع به کاشان یا هر منطقه دیگری را می‌توان نوعی جنبش سازمان‌یافته تلقی کرد؟ مطالعات اولیه و پیش از تحقیق نشان می‌دهند که چنین مطلبی درست نیست؛ یعنی «جنبش اجتماعی» بر تشیع کاشان صدق نمی‌کند؛ زیرا آنچه مسلم است اینکه این مذهب به تدریج و در طول یکی دو قرن یا دست کم ده‌ها سال به وقوع پیوسته است. پس موضوع بحث ما نمی‌تواند ذیل این عنوان بررسی شود. علاوه بر این، به نظر نمی‌رسد تشیع را بتوان جنبش دانست؛ زیرا تشیع و روند شیعه شدن، حرکتی مذهبی است، ولی جنبش اجتماعی حرکتی است برخاسته از مذهب.
- ۳- **رفتار جمعی:** این یکی دیگر از مباحث جامعه‌شناسی است، اما آن هم ارتباطی با موضوع این کتاب ندارد؛ زیرا «رفتار جمعی» عبارت از الگوهای رفتاری بی‌ساختار است که بدون برنامه و به صورت احساسی صورت می‌گیرد و نمونه آن شورش،

مُد و هیجان‌های ناشی از احساسات عمومی است،<sup>۱</sup> در حالی که تغییر مذهب این‌گونه نیست، بلکه با برنامه‌ریزی و ساختار پیش می‌رود.

**۴- دگرگونی اجتماعی و فرهنگی:** این مقوله می‌تواند بر موضوع مورد بحث این نوشتار تطبیق داشته باشد؛ چه اینکه اختیار مذهب تشیع از سوی مردم یک منطقه، نوعی دگرگونی است و کمتر فرهنگ و جامعه‌ای است که در طول تاریخ، دچار دگرگونی نشده باشد، هرچند روش‌ها و میزان این دگرگونی متفاوت است. از دیدگاه جامعه‌شناسان، هر جا عناصر جدید و مجموعه‌هایی نو در فرهنگ ظاهر شوند و محتوا و ساخت فرهنگ را تغییر دهند «دگرگونی فرهنگی» رخ داده است. اما «دگرگونی اجتماعی» عبارت از هرگونه تغییر در ساختار جامعه است و به نظر می‌رسد تغییر مذهب یکی از مصادیق بارز دگرگونی اجتماعی و دگرگونی فرهنگی است. بدین‌روی، بحث از دگرگونی مذهبی در کاشان مبتنی بر این پیش‌فرض است که این منطقه پیش از پذیرش تشیع، بر مذهب دیگری بوده است و چنین پیش‌فرضی در این نوشتار وجود دارد. بنابراین آنچه گذشت، عنوان «دگرگونی» می‌تواند چارچوبه نظری این بخش از نوشتار قرار گیرد.

**۵- سایر موضوعات:** موضوعات ریز دیگری مانند انتقال فرهنگ، جمعیت، مهاجرت، و تبلیغات در علم جامعه‌شناسی مطرح هستند که چون عنوان مستقلی نیستند و از سوی دیگر، ذیل «دگرگونی» و عوامل آن قابل بحث هستند، در اینجا از آنها صرف نظر کرده، در لابه‌لای مطالب از آنها سخن خواهیم گفت.

### عوامل دگرگونی‌های اجتماعی

اکنون دربارهٔ قالب انتخابی یعنی «دگرگونی‌ها»، توضیح بیشتری لازم است. با اینکه همهٔ کتب جامعه‌شناسی از دگرگونی‌ها بحث نکرده‌اند، اما این عنوان از مباحث مهم این علم به شمار می‌رود. چنان‌که گفته شد، دربارهٔ «دگرگونی»، دو مقوله وجود دارد: یکی فرهنگی و دیگری اجتماعی. اما به دلیل نزدیکی این دو به یکدیگر و تطابق هر دو با بحث «تغییر مذهب»، در اینجا «دگرگونی» یا «تحول فرهنگی و اجتماعی» را اجمالاً به یک معنا به کار می‌بریم، هرچند در نگاه دقیق جامعه‌شناسان، تفاوت‌هایی میان آنها وجود داشته باشد.

دربارهٔ دگرگونی، نظریه‌هایی وجود دارد؛ نظریه‌های تکاملی، دورانی، تعادل و ستیز؛<sup>۱</sup> ولی آنچه برای ما مهم است عوامل این تغییرهاست. جامعه‌شناسان عوامل مختلفی را در این باره ذکر کرده‌اند. گیدنز سه عامل محیط فیزیکی، سازمان سیاسی و عوامل فرهنگی را بر دگرگونی تأثیرگذار می‌داند.<sup>۲</sup> اما کوئن این عوامل را بیشتر بسط داده و بر این باور است که برخی عوامل عمدهٔ دگرگونی فرهنگی و اجتماعی عبارتند از: جغرافیا، فناوری، ایدئولوژی، رهبری و جمعیت.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از نظریه‌پردازان می‌نویسد: اگر بگوییم محیط جغرافیایی، شرایط زیستی، نیروهای فوق طبیعی یا نبوغ شخصی هرکدام در جایی خاص، تنها عامل تغییر است، نتایج مطالعات تاریخی اینها را رد می‌کند. به اعتقاد بسیاری، عوامل گوناگون تغییرات اجتماعی در طول تاریخ عبارت بوده‌اند از: محیط طبیعی، رشد تکنولوژی، شرایط جامعه از نظر آگاهی‌ها، اعتقادات مذهبی و مانند آن. امروزه

۱. همان، ص ۴۲۳.

۲. گیدنز، جامعه‌شناسی، ص ۶۸۸.

۳. مبنای جامعه‌شناسی، ص ۴۲۴.

عواملی مانند شرایط جمعیتی، فناوری، زیربنای اقتصادی، ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و تضادها مورد آزمون هستند.<sup>۱</sup> از مجموع مطالب مذکور، استفاده می‌شود که وی اقتصاد، ارزش‌ها و تضادها را نیز از عوامل دگرگونی می‌داند. به نظر برخی دیگر، ترقی علمی و فنی، اساس تحولات اجتماعی است.<sup>۲</sup>

در جمع‌بندی این نظریه‌ها، می‌توان عوامل دگرگونی اجتماعی و فرهنگی را چند چیز دانست: ۱. محیط و جغرافیا؛ ۲. فرهنگ؛ ۳. عقاید و ارزش‌ها؛ ۴. سیاست؛ ۵. فناوری و اقتصاد؛ ۶. رهبری؛ ۷. جمعیت. با توجه به اینکه برخی از این عوامل مانند فناوری و عقاید نمی‌توانند در موضوع بحث ما مطرح شوند، لازم است با عنایت به موضوع «تشیع کاشان»، در این هفت عامل، تغییراتی پدید آورد و در صورت لزوم، کسر و اضافاتی در آنها اعمال نمود. در کنار این، ارائه توضیحی اجمالی دربارهٔ هریک از این موارد، لازم به نظر می‌رسد که در پی می‌آید:

**۱- محیط و جغرافیا:** چنان‌که گذشت، گیدنز «محیط طبیعی» را از عوامل مؤثر در تغییرات می‌داند؛ چنان‌که کوئن از آن به «عوامل جغرافیایی» تعبیر کرده است. مقصود آن است که در یک دگرگونی، ممکن است موقعیت منطقه از لحاظ آب و هوا یا وفور و فقدان منابع طبیعی دخالت داشته باشد و سبک زندگی اجتماعی و فرهنگ مردم را دچار تغییر کند. این عامل دربارهٔ موضوع مورد نظر ما هم می‌تواند قابل توجه باشد و بپرسیم: آیا جغرافیای کاشان و محیط طبیعی آن دخالتی در ورود مذهب جدید به آنجا داشته است؟

۱. جامعه‌شناسی عمومی، ص ۲۲۴؛ مساواتی آذر، جامعه‌شناسی، ص ۲۵۰.

۲. اصول و مبانی جامعه‌شناسی (گلابی)، ص ۱۹۷.

**۲- فرهنگ:** عوامل فرهنگی، که خود مقوله‌ای کلی است، از عوامل مهم تأثیرگذار در هر تغییر و تحوّل اجتماعی به شمار می‌روند. اما به دلیل آنکه در موضوع این کتاب، با مباحثی همچون نقل حدیث و حوزه‌های علمی و دینی روبه‌رو هستیم، لازم است مقوله «فرهنگ» را جزئی‌تر کرده، با توجه به معنای عام آن، از این قسمت به «علم و فرهنگ» تعبیر کنیم. علاوه بر این، «تبادل فرهنگی» از جمله مباحث جامعه‌شناسی است و فرهنگ در تماس با سایر فرهنگ‌ها تغییر می‌کند. گیدنز می‌گوید: دگرگونی اجتماعی از دو طریق «اشاعه» یا «ابداع» صورت می‌گیرد. منظور از «اشاعه فرهنگی»، رواج یافتن سبک زندگی جدیدی در جامعه است که از فرهنگ خارجی اقتباس شود.<sup>۱</sup> بنابراین، در بحث از عامل فرهنگ، به موضوعاتی همچون «تبادل فرهنگی» خواهیم پرداخت.

**۳- عقاید و ارزش‌ها:** هرچند این عامل در تحوّلات اجتماعی و فرهنگی اهمیت زیادی دارد، اما به نظر می‌رسد در بحث از تشیع کاشان، جایگاهی نداشته باشد. ایدئولوژی در جایی عامل تحوّل است که سخن از تغییری غیر ایدئولوژی باشد. می‌گوییم: تشیع عامل مهمی در بروز انقلاب اسلامی بود؛ یا ارزش‌های دینی عاملی مهم در جنبش‌ها یا تحوّلات اجتماعی به شمار می‌روند. اما در این نوشتار، سخن درباره خود تشیع و یک اعتقاد و ارزش است. بنابراین، از عامل ایدئولوژی یا ارزش سخن نخواهیم گفت.

**۴- سیاست:** سازمان سیاسی فقط در کتاب گیدنز به عنوان عاملی برای دگرگونی شمرده شده و دیگران از آن سخن نگفته‌اند، در حالی که به نظر می‌رسد از علل مهم تحوّلات و تغییرات اجتماعی و فرهنگی است. تغییر مذهب ایرانیان در عهد

صفویه با توجه به عامل سیاسی یعنی حکومت، بسیار قابل توجه و بررسی است. در عین حال، به نظر می‌رسد موارد دیگری را نیز بتوان در این مقوله گنجانید. نیروی نظامی، که در جای دیگری از آن یاد نشده و عامل مستقلی به شمار نرفته است، می‌تواند ذیل این سازمان بررسی شود. گیدنز ذیل بحث از «عوامل سیاسی» می‌نویسد: نیروی نظامی جنبه مهمی از تأثیرات بر دگرگونی اجتماعی است.<sup>۱</sup> پس همراه سیاست، از عامل نظامی نیز در ورود تشیع به کاشان بحث خواهد شد.

**۵- فناوری و اقتصاد:** عامل فناوری به معنای خاص خود مربوط به دوران معاصر است. جامعه‌شناسان هم در بحث از دگرگونی‌ها، مثال‌های این عامل را تلویزیون، اختراع اتومبیل و مانند آن می‌دانند. حقیقت آن است که نمی‌توان برای این عامل نمونه‌ای در قرون اولیه اسلام در ایران جست‌وجو کرد. بنابراین از عامل فناوری هم صرف نظر کرده، در نوشتار حاضر، تنها از تأثیر اقتصاد بحث خواهیم کرد.

**۶- رهبری:** از جمله عوامل مهم در یک تحوّل و دگرگونی رهبری است. روشن نیست که چگونه گیدنز به صراحت آن را جزو عوامل به شمار نیاورده است. شاید نظر وی بر این بوده که رهبری را در سیاست ادغام کنیم و هر دو را یک عامل بدانیم. اما حقیقت آن است که عامل رهبری جزو عوامل سیاسی است و باید به تفصیل از آن سخن گفت. در این نوشتار، شایسته است موضوع «رهبری» با عنوان گسترده‌تری طرح شود تا مطالب دیگری را هم تحت پوشش قرار دهد. بنابراین، از آن با عنوان «چهره‌های تأثیرگذار» یاد خواهیم کرد.

**۷. جمعیت:** آنچه در این زمینه به عنوان عامل دگرگونی از آن یاد شده، رشد یا کاهش جمعیت است. هرچند مباحث اصلی جمعیت‌شناسی بیشتر با جهان معاصر تطبیق می‌کنند و یا مربوط به آینده جامعه و برنامه‌ریزی‌ها هستند، اما استفاده از آن را نیز نمی‌توان در مباحث تاریخی نفی کرد. با توجه به اینکه «مهاجرت» یکی از عناوین زیرمجموعه جمعیت‌شناسی است، به نظر می‌رسد مناسب‌تر این باشد که هنگام گفت‌وگو از عامل جمعیت، به عنوان «مهاجرت» عنایت خاص داشته باشیم. پس دیگر عامل مؤثر در دگرگونی را «جمعیت و مهاجرت» خواهیم دانست.

بنابر آنچه گفته شد، با تغییری مختصر در عناوینی که جامعه‌شناسان در موضوع تحولات و دگرگونی‌های فرهنگی - اجتماعی بیان کرده‌اند، مبنای بررسی درباره تشیع کاشان را این عوامل می‌دانیم: ۱. محیط و جغرافیا که آن را فرضیه قرار داده، در انتها مطرح می‌کنیم؛ ۲. علم و فرهنگ؛ ۳. عامل سیاسی و نظامی؛ ۴. چهره‌های تأثیرگذار؛ ۵. اقتصاد؛ ۶. جمعیت. هر یک از این عوامل در گفتاری مستقل بررسی خواهد شد. دو عنوان آخر به دلیل کمی مطالب، در ضمن یک گفتار می‌آیند.

### پیش‌فرض

بررسی تاریخ ورود تشیع به کاشان و عوامل آن مبتنی بر آن است که اجمالاً از زمان گرایش مردم این منطقه به تشیع آگاهی داشته باشیم. به عبارت دیگر، لازم است با تأسیس یک اصل، تشیع را در دوره‌هایی مفروغ‌عنه به شمار آورده، بر اساس آن، به دیگر مباحث بپردازیم.

از مطالعات اولیه و اجمالی به دست می‌آید که پیش از قرن سوم، محدثانی از شیعه در کاشان حضور داشته‌اند، اما هنوز تشیع مذهب غالب آنجا نبوده است.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، در منابع مربوط به قرن ششم، بر شیعه بودن، بلکه امامی بودن مردم این شهر تأکید شده است. پرسش این است که در چه زمانی از این فاصله، مذهب شیعه به کاشان راه یافته است؟ این از جمله پرسش‌های اصلی تحقیق حاضر است. اما اگر بخواهیم به اجمال و پیش فرض سخن بگوییم، با توجه به اینکه در قرن سوم، محدثانی از شیعه امامیه در کاشان حضور داشته و از آنجا برخاسته‌اند،<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد از همین دوره گرایش به تشیع در آنجا جدی بوده و زمینه‌های آن فراهم شده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت: در ابتدای سده چهارم هجری، مذهب غالب در کاشان تشیع بوده است. دلیل این مطلب گزارشی از کتاب *النقض* است که وقتی اهل قم و کاشان از ظهور شخصی به نام «مهدی» در مصر آگاه شدند، جشن بر پا کردند.<sup>۳</sup> مقصود آن است که مردم آنجا با ذهنیت شیعی مهدویت، ظهور آن مهدی را جشن گرفتند. از سوی دیگر، می‌دانیم ظهور مهدی فاطمی در مصر، به سال ۲۹۷ هـ رخ داد. بنابراین، بخش معتنابه کاشانی‌ها در آن زمان شیعه بودند. گزارش دیگری در همان کتاب وجود دارد که تبلیغات محمد معروف به «دندان»<sup>۴</sup> را در این شهر به دلیل شیعه بودن مردم آن غیر

۱. این موضوع به تفصیل. بحث و بررسی خواهد شد.

۲. این مطلب بدان معنا نیست که در این دوره، اهل تسنن در این شهر جایگاهی نداشتند، بلکه همچنان محدثان آنها در کاشان وجود داشتند و جو حاکم با آنان بود. در عین حال، به نظر می‌رسد گرایش به تشیع در کاشان هم از این زمان‌ها رواج بیشتری گرفته است.

۳. *النقض*. ص ۴۷۱.

۴. در فهرست ابن ندیم (ص ۲۳۹) نام این شخص «محمد بن حسین دیدان» و افکار او ضد

مؤثر می‌داند و این شخص را معاصر ابن ابی‌دلف و جریان سفر موسی مبرقع، یعنی قرن سوم دانسته است.<sup>۱</sup>

بنابراین، فرض را بر این می‌گیریم که کاشان در قرن چهارم به تشیع گراییده و در این دوره، شیعه بودن آنان امری مشهور و مشهود بوده است.

### عوامل ورود تشیع به کاشان

در بیان چارچوب این نوشتار، بنا بر این شد که بحث از تشیع کاشان را ضمن بررسی عوامل ورود، که به عبارتی همان عوامل جریان تشیع در کاشان است، بررسی نماییم. این عوامل عبارتند از: ۱. عامل سیاسی و نظامی؛ ۲. چهره‌های تأثیرگذار؛ ۳. علم و فرهنگ؛ ۴. اقتصاد، جمعیت و مهاجرت؛ ۵. محیط و جغرافیا. پرسش این است که کدام عامل یا عوامل سبب پیدایش تشیع در کاشان شده است؟ فرضیه ما آن است که عامل اصلی، محیط و جغرافیا بوده و برخی عوامل دیگر مانند علم و فرهنگ نیز در آن دخالت داشته‌اند.

#### ۱. عامل سیاسی و نظامی

منظور از «سیاست» در اینجا همان حاکمیت و قدرت است. آیا قدرت حاکم و کسانی که رتق و فتق امور کاشان بر عهده آنان بوده دخالتی در ورود مذهب جدید به این شهر داشته‌اند؟ آیا ممکن است روابط سیاسی مردم یا افراد ذی‌نفوذ این منطقه با حاکمیت، سبب این تحوّل شده باشد؟ از سوی دیگر، گفته شد که

□ اسلامی معرفی شده است.

عامل نظامی نیز در کنار سیاست بررسی می‌شود. پرسش این است که آیا تشیع طی حادثه‌ای نظامی یا نبردی پیروزمندانه به کاشان راه یافته است؟ پاسخ این پرسش‌ها را ذیل دو عنوان «قدرت سیاسی» و «قدرت نظامی» بررسی می‌کنیم:

**الف. قدرت سیاسی:** بی‌تردید، مطالعه زندگی و ملاحظه عقاید کسانی که بر کاشان حکمرانی کرده‌اند، می‌تواند ما را به سؤال مزبور رهنمون شود. از این رو، لازم است تا آنجا که دسترسی داریم، به شرح حال آنان توجه نماییم.

پیش‌تر لازم است توجه داشته باشیم که کاشان در دوران پیش از اسلام و قرون اولیه اسلامی جزو اصفهان بوده؛ همان‌گونه که قم از توابع اصفهان به شمار می‌رفته و گاه کاشان زیرمجموعه قم بوده است. این نکته از این نظر اهمیت دارد که اگر در مواردی، منابع تاریخی از شخصی به عنوان حاکم اصفهان یا قم نام برده‌اند - به‌ویژه اگر هر دو نام کنار هم آمده باشند - به احتمال قوی، می‌توان او را حاکم کاشان هم دانست؛ زیرا این شهر استقلال سیاسی و حاکم اختصاصی نداشته است.

**۱- عروه بن زید:** اولین کسی که پس از ورود اسلام به کاشان مدت کوتاهی در این شهر به عنوان والی درنگ کرد عروه بن زید بود. وی از صحابه مشهور و از شرکت‌کنندگان در فتح ایران بود.<sup>۱</sup> بنا به روایت ابن‌اعثم، مسلمانان به فرمان‌دهی عروه، قم و کاشان را گشودند. آن‌گاه وی به درخواست خلیفه دوم، در کاشان ماند تا دستور جدید برسد.<sup>۲</sup> هرچند مدت حضور وی در منطقه قم و کاشان طولانی نبود، اما می‌توان او را نخستین حاکم این منطقه به شمار آورد.

۱. الاصابه. ج ۴، ص ۴۰۴.

۲. الفتوح. ج ۲، ص ۲۱۳.

دربارهٔ گرایش عروه، می‌توان به چند نکته اشاره کرد: یکی اینکه وی از سوی عمار بن یاسر، والی کوفه در زمان عمر، به فرمان‌دهی سپاه مسلمان گمارده شده است<sup>۱</sup> و تشیع عمار هم جای تردید ندارد. دوم اینکه وقتی کوفیان علیه عثمان برآشفتند و والی او سعید بن عاص را به کوفه راه ندادند، مالک اشتر اختیار کوفه را در دست گرفت و حتی افرادی را به عنوان والی به اطراف گسیل کرد. از آن جمله یزید بن حُجیه را به مدائن و عروه بن زید طائی را به مادون مدائن فرستاد.<sup>۲</sup> سوم اینکه گفته‌اند: عروه در نبرد «صفین» با امیرمؤمنان (علیه السلام) بود.<sup>۳</sup>

دربارهٔ مطلب اول، ممکن است گفته شود: عمار خود در اعزام عروه نقشی نداشت و شخص خلیفه از او خواست عروه را اعزام کند؛<sup>۴</sup> اما دو مطلب دیگر می‌توانند نمایانگر گرایش شیعی (به معنای عام آن) دربارهٔ عروه باشند. در مجموع، به رغم اقامت کوتاه وی در کاشان، نمی‌توان تأثیر او را بر تشیع مردم آنجا نفی کرد، بخصوص که وی اولین نماینده و فرستادهٔ نظام (دین) جدید به شمار می‌رفت.

۲- یزید بن معاویه بجلی: گویا دینوری تنها کسی است که از این شخص به عنوان حاکم اصفهان، قم و اطراف آن نام می‌برد. به گفتهٔ ابن مورّخ، وقتی مختار بر کوفه مسلط شد، یزید را بر اصفهان و قم و اطراف آنجا گماشت.<sup>۵</sup> با آنکه دینوری در ضبط نام‌های تاریخی اشتباه فراوان دارد، اما این نام را نمی‌توان تصحیفی از یزید ابن معاویه نخعی دانست؛ زیرا یزید بن معاویه نخعی در سال ۳۲ در «بَلَنْجَر» (مرز

۱. جمهرة انساب العرب. ص ۴۰۴.

۲. انساب الاشراف. ج ۶. ص ۱۵۸.

۳. الاصابة. ج ۴. ص ۴۰۴.

۴. فتوح البلدان. ص ۳۰۹.

۵. اخبار الطوال. ص ۲۹۲.

خزران) کشته شده بود.<sup>۱</sup> به دلیل آنکه گزارش دینوری منحصر به فرد است، دربارهٔ صحت و سقم آن، نمی‌توان اظهار نظر کرد. اما اگر خبر درست باشد وی حاکم کاشان نیز بوده و نمایندگی مختار به عنوان یک شیعه، قابل تأمل است.

**۳. عامل حجاج در اصفهان و کاشان:** از جملهٔ قدیم‌ترین حاکمان کاشان کسی است که در زمان عبدالملک بر آنجا حکومت می‌کرد، ولی از نام او اطلاعی نداریم. چه بسا وی یکی از والیان مشهور باشد که از تطبیق او بر این گزارش آگاه نیستیم. بنا بر روایت قمی، سعید بن جبیر<sup>۲</sup> پس از فرار، به نواحی قم آمد. اما حاکم اصفهان و کاشان او را دستگیر کرد و نزد حجاج فرستاد و حجاج هم او را اعدام کرد.<sup>۳</sup> طبری می‌نویسد: حجاج به فلانی [کذا] حاکم اصفهان نوشت که سعید نزد توس: او را دستگیر کن. اما حاکم تعلل کرد و به سعید پیام داد که از آنجا برود و سعید به آذربایجان گریخت.<sup>۴</sup> با استفاده از خبر تاریخ قم، آن حاکم را باید از بنی امیه یا هواداران آنان دانست، ولی ممکن است از گزارش طبری، گرایش شیعی یا دست کم ضد اموی حاکم وقت کاشان را استفاده کنیم. این را هم گفته‌اند که سعید بن جبیر به مکه گریخت و در آنجا گرفتار شد،<sup>۵</sup> ولی این منافاتی با آمدن او به ایران ندارد؛ زیرا به نظر می‌رسد وی در حال فرار بوده و به مناطق گوناگون رفته است.

۱. تاریخ طبری. ج ۴، ص ۳۰۶.

۲. سعید بن جبیر از فقها و محدثان تابعان بود که به علم و زهد و علاقه به اهل بیت علیهم السلام شهرت دارد. او از سوی حجاج مأموریتی یافت. ولی سرانجام با بنی امیه درافتاد و به‌خاطر شرکت در قیام ابن اشعث، به دست حجاج کشته شد. دربارهٔ وی، نک. الطبقات الکبری. ج ۶، ص ۲۶۷؛

انساب الاشراف. ج ۷، ص ۳۶۴.

۳. تاریخ قم. ص ۳۸.

۴. تاریخ الطبری. ج ۶، ص ۴۸۷.

۵. بلکه این خبر مشهور است. برای نمونه، نک. الطبقات الکبری. ج ۶، ص ۲۷۵.

۴. **زهیر بن محمد عامری**: وی از فرماندهان نهضت عبّاسی بود که مدتی در کاشان حضور داشت. طبری ذیل حوادث سال ۱۳۱ می‌نویسد: وقتی قحطیه بن شیب (یکی از فرماندهان سپاه عبّاسی) برای مبارزه با عامر بن ضباره (والی امویان بر اصفهان) لشکر خود را گسیل کرد، زهیر بن محمد را سوی کاشان فرستاد.<sup>۱</sup> از مدت حضور و سکونت وی در این شهر خبر نداریم، بلکه دربارهٔ اصل، چگونگی و علت اعزام وی مطلبی جز آنچه طبری اشاره می‌کند، در دست نداریم. زهیر بن محمد عامری، که صاحب کتاب *اخبار الدولة العبّاسیه* از او با نسب «ازدی غامدی»<sup>۲</sup> یاد کرده و او را ساکن «آبیورد» دانسته است،<sup>۳</sup> از جمله داعیان نهضت عبّاسی به شمار می‌رود.<sup>۴</sup> وی پیش از شروع حرکت عبّاسیان، در کنار یحیی بن زید قرار داشت. بلاذری گزارش می‌کند که وقتی یحیی (از محدودهٔ امویان) گریخت، زهیر همراه او بود و او را پنهان کرد تا اوضاع آرام شد، آن‌گاه یحیی به سمت خراسان رفت.<sup>۵</sup> پیداست زهیر به اهل بیت علیهم السلام گرایش داشته و حتی ممکن است او را شیعهٔ زیدی بدانیم. بنابراین، حضور یا حکومت وی در کاشان هم قابل توجه و تأمل خواهد بود.

۱. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۰۵.

۲. به نظر می‌رسد «عامری» تصحیف «غامدی» است و به قرینهٔ «ازدی» می‌توان گفت: غامدی درست است و ارتباطی بین «بنی عامر» و «بنی غامد» یا «ازد» وجود ندارد تا یکی را زیرمجموعهٔ دیگری بدانیم.

۳. *اخبار الدولة العبّاسیه*. ص ۲۱۸.

۴. همان، ص ۲۲۱.

۵. *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۵۶.

۵- عبدالله بن کوشید؛ مؤلف تاریخ قم از حمزه اصفهانی نقل کرده که عبدالله بن کوشید در عهد هارون و به سال ۱۸۹ والی اصفهان، و عاصم بن کوشید از سوی برادرش، عامل قم بود. به سبب پافشاری هارون برای گرفتن مالیات معوقه مردم قم، عاصم بر مردم آنجا سخت گرفت و جان خود را بر سر آن گذاشت.<sup>۱</sup> با توجه به اینکه در زمان هارون هنوز قم از اصفهان تفکیک نشده بود، می توان حکومت کاشان را همچنان زیر مجموعه اصفهان دانست و بنابراین، عبدالله یا برادرش عاصم حکمران کاشان نیز به شمار می روند. از اینکه گفته شده ابن کوشید اصلاً قمی بوده<sup>۲</sup> و از اینکه منابع روایی شیعه از شخصی با عنوان علی بن عبدالله بن کوشید اصفهانی یاد کرده اند،<sup>۳</sup> می توان احتمال داد که فرزندان کوشید شیعه بوده اند، اما اینکه به دستور هارون بر قمی ها سخت گرفت و اینکه عاصم به دست آنان کشته شد، قابل توجیه است؛ زیرا در همان گزارش می خوانیم که خلیفه بارها از ابن کوشید خواسته بود مالیات عقب افتاده را بگیرد، اما وی با همشهریان خود مدارا می کرد.<sup>۴</sup> قتل عاصم هم - اگرچه شیعه باشد - منافاتی با شیعه دوستی قمی ها ندارد؛ زیرا در آشوب و قیام، گرایش های مذهبی افراد ملاحظه نمی شوند.

در کتاب تاریخ قم از این افراد نیز به عنوان والی قم در عهد هارون نام برده شده است؛ حسن بن تحتاخ طالقانی که پس از ابن کوشید حاکم شد؛ حمزه بن یسع اشعری؛ پس از او فرزندش علی؛ و پس از او عامر بن عمران بن عبدالله اشعری (م

۱. تاریخ قم، ص ۲۹-۳۱.

۲. همان، ص ۳۰.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۸۷.

۴. تاریخ قم، ص ۳۰.

۱۹۳) که بجز نفر اول، بقیه از خاندان «اشعری» و به احتمال، شیعه امامی بوده‌اند؛ زیرا نام آنان در میان روات ائمه اطهار علیهم‌السلام به چشم می‌خورد.<sup>۲</sup> اما درباره حسن بن تحتاح (تحتاح) اطلاعی در دست نیست.

۶- احمد بن عبدالعزیز بن ابی دلف عجلی (م ۲۸۰): وی و خانواده‌اش از امرای مشهور دوره دوم بنی عباس به شمار می‌روند. پدر بزرگش ابو دلف قاسم بن عیسی از هواداران امین عباسی بود و «کرج ابی دلف» (شهری از ناحیه «جبال» غیر از کرج کنونی) به نام او مشهور بود؛ چنان‌که پدرش عامل عباسیان بر منطقه «جبال» ایران بود.<sup>۳</sup> احمد زمانی از سوی معتضد خلیفه عباسی مأمور سرکوبی رافع بن هرثمه شد.<sup>۴</sup> طبری می‌نویسد: احمد در سال ۲۶۶ از سوی عمرو بن لیث صفاری به ولایت اصفهان منصوب شد.<sup>۵</sup> قمی هنگام بیان مهاجرت موسی مبرقع، به گونه‌ای از حاکم کاشان یاد کرده است که خواننده را به تردید می‌اندازد. وی پس از آنکه ورود موسی را در سال ۲۵۶ به قم گزارش می‌کند، می‌نویسد:

موسی بن محمد از قم به کاشان رفت؛ چون به کاشان رسید احمد بن

عزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد.<sup>۶</sup>

۱. درباره این افراد - به ترتیب - نک. تاریخ قم، ص ۲۸-۳۱، ۱۸۵، ۱۶۴ و ۱۰۲.

۲. درباره حمزه، رک. رجال الطوسی، ص ۱۹۰ و ۳۳۵. بعضی فرزندان وی هم توثیق شده‌اند. (همان، ص ۳۸۳ و ۳۹۳).

۳. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۳۷۲.

۴. همان، ج ۱۰، ص ۳۱. مسعودی نام پدر رافع را «لیث» ضبط کرده است که به نظر می‌رسد با رافع بن لیث شورشی زمان هارون در خراسان خلط شده است. (مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴).

۵. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۵۴۹.

۶. تاریخ قم، ص ۲۱۵.

اما در جای دیگر می‌گوید:

موسی بن محمد بن علی بن موسی [علیه السلام] قصد عبدالعزیز بن دلف کرد و

عبدالعزیز او را اعزاز و اکرام کرد.<sup>۱</sup>

اکنون باید دید کدام یک درست است؟

طبری گذشته از آنچه دربارهٔ حکومت احمد بن عبدالعزیز در سال ۲۶۶ بر اصفهان گزارش می‌کند، ذیل رخدادهای سال ۲۶۵ نقل می‌کند که قاسم بن سیماء بر دلف بن عبدالعزیز در اصفهان شورید و او را کشت. مردم اصفهان هم بر قاسم تاختند و او را کشتند و احمد بن عبدالعزیز را به ریاست خود برداشتند.<sup>۲</sup> پیداست یک‌سال پیش از حاکمیت رسمی احمد بر اصفهان و مناطق اطراف آن، وی از سوی مردم آنجا به حکومت گمارده شده بود. به نظر می‌رسد در فاصلهٔ حکومت عبدالعزیز و فرزندش احمد، پسر دیگرش دلف بر اصفهان حاکم بوده است. همچنین گزارشی از نبرد یدکوتکین با احمد در سال ۲۶۸ و غلبهٔ او بر قم به جای احمد در دست است.<sup>۳</sup> قرینهٔ دیگری هم وجود ندارد که حکومت احمد را در سال‌های ۲۵۶ (زمان حضور موسی مبرقع در کاشان) یا قبل یا بعد آن بر این مناطق تأیید کند. ضمناً انتصاب احمد از سوی عمرو صفّاری به منزلهٔ انتصاب از سوی خلیفه است؛ زیرا در این زمان، عمرو با دستگاه خلافت در نزاع نبوده و از سوی آنان بر بخش‌هایی از ایران حاکم بوده و عاملان را تعیین می‌کرده است. سمعانی و پیش از او ابوالشیخ دربارهٔ حکومت عبدالعزیز بر اصفهان سخن

۱. همان، ص ۲۱۶.

۲. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۵۴۳.

۳. همان، ص ۶۱۱.

گفته‌اند.<sup>۱</sup> در مجموع، به این نتیجه می‌رسیم که قمی در گزارش اول خود، به خطا رفته و خبر دومش یعنی آمدن موسی مبرقع در عهد عبد/العزیز بن ابی‌دلف درست است.

درباره گرایش مذهبی خاندان ابودلف به مطلبی صریح و معتبر دست نیافتیم، هرچند به طور کلی، می‌توان آنان را تابع حکومت و مذهب عامه و غالب آن وقت دانست. با این حال، در میان عده‌ای شهرت یافته است که این خاندان شیعه بوده‌اند. قزوینی در جریان نوازش و حمایت/احمد بن عبد/العزیز از موسی مبرقع، از/احمد با عظمت یاد کرده، می‌نویسد:

تا معلوم شود که سیرت امیر احمد بن عبدالعزیز چگونه بوده است در

آل مصطفی.<sup>۲</sup>

یکی از نویسندگان معاصر هم می‌نویسد:

ابودلف عجل، که فرزندش عبدالعزیز یکی از بزرگ‌ترین امرای شیعه

محسوب می‌شد،...<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد علت اصلی انتساب این خاندان به تشیع، دو چیز است: یکی استقبال/بن ابی‌دلف از موسی مبرقع در کاشان و دیگری گزارشی از مسعودی که در پی می‌آید. اما استقبال از موسی دلیل تشیع نیست، بلکه دلیل همراهی موسی مبرقع با خلافت عباسی است. در این باره، در

۱. الانساب، ج ۱۱، ص ۱۵۳؛ طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. النقص، ص ۳۰۴.

۳. کامل ابن اثیر (ترجمه)، ج ۱۸، ص ۴۳. در جای دیگر (ج ۱۸، ص ۲۹۸)، احمد و برادرش عمر فرزندان ابودلف را از امرای بزرگ شیعه می‌داند. این دو مطلب افزوده و نظر مترجم است و در خود الکامل فی التاریخ نیست.

موضوع موسی مبرقع بیشتر سخن خواهیم گفت. گزارش مسعودی هم اگر دلیل تشیع اعتقادی یا علاقه شخص ابودلف به خاندان رسالت باشد، با موضع فرزندان او متفاوت است و نمی‌تواند تشیع فرزندان را اثبات کند. مسعودی می‌نویسد: عیسی بن ابی‌دلف گفته است که برادرش دلف بر حضرت علی علیه السلام خرده می‌گرفت و با شیعیان مخالفت می‌کرد. زمانی پدرش به او گفت که علت این دشمنی، ناپاک بودن نطفه اوست؛ زیرا در زمان حیض منعقد شده است.<sup>۱</sup>

درباره عبدالعزیز بن ابی‌دلف، دلایل کافی برای عدم تشیع وی، بلکه دشمنی‌اش با علویان و شیعیان وجود دارد. اعدام یکی از علویان در آوه<sup>۲</sup> و شلاق زدن یکی از شیعیان به دلیل مخالفت با خلیفه اول<sup>۳</sup> از اقدامات اوست. شکایت یکی از شیعیان از او نزد امام حسن عسکری علیه السلام و نفرین امام بر عبدالعزیز<sup>۴</sup> نمونه‌ای دیگر است.

۷- حسین بن حمدان؛ وی از خاندان مشهوری بود که بعدها دولت شیعی حمدانیان را پایه‌گذاری کردند. حسین گاه با خلفای عباسی در جنگ و گریز بود و گاه با آنان همکاری می‌کرد. در سال ۲۹۶ به سبب اختلافی که میان او و درباریان مقتدر رخ داد، تعقیب شد و سرانجام، با گرفتن امان، به بغداد بازگشت. آن‌گاه

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۷۵.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۳۷. در تاریخ قم (ص ۲۳۱) می‌خوانیم: وقتی خواستند او را گردن بزنند عبدالعزیز را به حرمت پیامبر سوگند داد. او گستاخانه گفت: اگر به جای تو جدّت هم بود، او را می‌کشتم!

۳. طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۳۲۹؛ الانساب، ج ۵، ص ۹۹.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۳.

مقتدر او را خلعت داد و امارت قم و کاشان را هم به او واگذار کرد.<sup>۱</sup> با این حال، از حضور وی در این منطقه و رتق و فتق امور به دست او خبری نداریم. تشیع حسین بن حمدان جای تردید ندارد.

منابع تاریخی از افراد دیگری به عنوان والی کاشان یا کسی که کاشان به او اقطاع شده، یاد کرده‌اند؛ مانند: المنتصر بالله که در زمان خلافت پدرش، والی مناطقی از شرق، از جمله کاشان شد.<sup>۲</sup> در قرن چهارم، از احمد بن علی بن صلوک،<sup>۳</sup> یوسف بن ابی الساج،<sup>۴</sup> ماکان دیلمی،<sup>۵</sup> و وشمگیر از سوی رکن‌الدوله<sup>۶</sup> می‌توان به عنوان حاکمان کاشان یاد کرد. در کتاب حاکمان قم،<sup>۷</sup> از افراد دیگری یاد شده که هرچند به ولایت آنان بر کاشان تصریح نشده، اما بی‌تردید برخی از آنان حاکم کاشان نیز به شمار می‌رفته‌اند؛ زیرا در آن دوران، این دو شهر با هم اداره می‌شدند.

**ب. قدرت نظامی:** اینکه مردم کاشان به سبب غلبه نظامی یا جنگ و گریز به تشیع گرویده باشند، به چند گونه قابل تصور است: یکی اینکه تشیع آنجا را همراه با ورود اصل اسلام و در اثر فتوح مسلمانان بدانیم. دوم اینکه یکی از علویان یا شیعیان در آنجا قیام کرده و در پی حرکتی مسلحانه، مردم آنجا تغییر مذهب داده باشند. سوم آنکه به خاطر عبور لشکری با گرایش شیعی، این شهر از آن تأثیر

۱. تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۱۴۱.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۷۶.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۱۰۲.

۴. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۸۹.

۵. تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۶. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۵۰۹.

۷. حاکمان قم، ص ۴۸ به بعد.

پذیرفته باشد. البته دلیلی بر انحصار این سه فرض وجود ندارد و ممکن است هرگونه حرکت نظامی دیگری موجب این رویداد شده باشد. در ذیل، این سه فرض بررسی می‌شوند:

۱. تشیع در اثر فتح اسلامی: این فرض با توجه به گزارش‌های تاریخی قابل اثبات نیست؛ یعنی تشیع کاشان همراه با ورود اسلام و به سبب فتح این شهر صورت نگرفته است. توضیح این مطلب مستلزم بیان چگونگی فتح کاشان و بررسی گرایش عقیدتی شخص یا اشخاصی است که در گشودن این شهر نقش اساسی داشته‌اند.

درباره چگونگی فتح کاشان و اولین فرماندهی که وارد این شهر شده، همچون دیگر گزاره‌های تاریخی صدر اسلام، اختلاف نظر فراوان است و به دلیل آنکه این اختلاف مربوط به منابع دست اول است، نتیجه‌گیری و دست‌یابی به نظریه صحیح، قدری مشکل می‌نماید. آنچه در منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی شهرت دارد این است که /بوموسی/ اشعری یا یکی از فرماندهان لشکر او کاشان را گشوده است. اولین کسی که این مطلب را گزارش کرده، بلاذری در *فتوح البلدان* است که ذیل «فتح قم و کاشان و اصفهان» می‌نویسد: /بوموسی پس از فتح نهاوند، به سوی اهواز رفت و سپس قم را گشود و /حنف بن قیس را به کاشان گسیل کرد و /حنف آنجا را به جنگ، تسلیم نمود.<sup>۱</sup> قمی نیز این مطلب را پذیرفته، می‌نویسد: /بوموسی و به قولی، یکی از رؤسای لشکر او کاشان را فتح کرد. این مطلب در منابع بعدی نیز آمده است.<sup>۲</sup>

۱. فتوح البلدان. ص ۳۰۴.

۲. مانند: /حسن التقاسیم، ص ۳۹۰ و الکامل فی التاریخ، ج ۴. ص ۲۰.

اما ابن اعثم فتح کاشان را به دست عروة بن زید دانسته، می‌نویسد: پس از آنکه عروة بن زید شهر ری [تهران] را فتح کرد و خبر این پیروزی را به خلیفه دوم گزارش داد، خلیفه از او خواست شخصی را در ری جانشین خود کند و به سرعت، مسیر خود را به سمت قم و کاشان ادامه دهد. عروه چنین کرد و چون خبر به والی قم رسید، به کاشان گریخت و از آنجا به اصفهان رفت. عروة بن زید کاشان را گشود و در آنجا مقیم شد، در حالی که هنوز یزدگرد در اصفهان به سر می‌برد. خلیفه به عروة بن زید نوشت که همچنان در قم و کاشان بماند. سپس ابوموسی اشعری را، که در بصره بود و به تازگی اهواز را گشوده بود، مأمور جنگ اصفهان کرد.<sup>۱</sup>

برخلاف ابن اعثم، که نقش اصلی را در فتح کاشان به عروة بن زید داده، ابوالشیخ انصاری نظریهٔ سومی آورده و چنین گزارش کرده است: عمر، بدیل بن ورقاء و مجاشع بن مسعود را برای فتح اصفهان فرستاد. بدیل بن ورقاء پس از فتح اصفهان، به سمت خراسان رفت و مجاشع به کاشان آمد و او کاشان را گشود و ابوموسی امیر بصره بود.<sup>۲</sup> او در جای دیگر، روایت دیگری آورده که مطابق گفتهٔ بلاذری است؛ یعنی احنف بن قیس را فاتح کاشان می‌داند.<sup>۳</sup> بلاذری تأکید می‌کند: درست‌ترین نظر این است که قم و کاشان را ابوموسی گشوده و «جی» و «یهودیه» (اصفهان) را عبدالله بن بدیل. در تاریخ قم، با اشاره به این اختلاف نظر، رأی بلاذری پذیرفته شده است.<sup>۴</sup> در این منابع، سخنی از عروة بن زید نیست و در

۱. الفتوح، ج ۱، ص ۳۱۳.

۲. طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۹۶.

۴. تاریخ قم، ص ۷۸.

حقیقت، اختلاف بر سر این است که آیا/بوموسی خود کاشان را گشوده یا یکی از فرماندهان سپاه او مانند/حنف بن قیس؟ از اینکه مقدسی و ابن/ثیر هم فاتح کاشان را/بوموسی دانسته‌اند،<sup>۱</sup> درمی‌یابیم که غالب مورّخان، اخبار الفتوح را از بلاذری نقل کرده‌اند.

همین اختلاف درباره فتح اصفهان، که تقریباً همزمان با فتح کاشان روی داده است، وجود دارد؛ چنان‌که ابونعیم اصفهانی می‌نویسد: اهل کوفه و اهل بصره در مورد گشودن اصفهان اختلاف دارند و هر کدام فتح آنجا را به خود نسبت می‌دهند (مدعی گشودن آنجا هستند).<sup>۲</sup> هرچند این گزارش‌ها دست‌خوش اختلافات قبیله‌ای و منطقه‌ای مسلمانان عراق شده و به کتب تاریخی راه یافته، اما اصل اختلاف ناشی از چگونگی بیان راویان است: برخی فاتح اصلی و فرماندهی را که وارد این دو شهر شده نام برده‌اند و برخی فرمانده کل سپاه اسلام را فاتح آنجا به شمار آورده‌اند. هنگامی که ابومسلم خراسانی از ابوبکر هذلی درباره فاتحان اصفهان پرسید، گفت: این شهر را عبادله (عبدالله‌ها) گشودند: عبدالله بن عتبّان، عبدالله بن ورقاء، عبدالله بن حارث اسدی، عبدالله بن قیس (ابوموسی) اشعری و عبدالله بن عامر بن کریم. همه اینان در فتح اصفهان و اطراف آن شرکت داشتند؛ برخی فرمانده لشکر، برخی فرمانده جزء و برخی پیش‌قراول بودند.<sup>۳</sup> بنا به نقل طبری، به دستور خلیفه دوم، عبدالله بن عبدالله (بن عتبّان) فرمانده لشکر، عبدالله بن ورقاء پیش‌قراول و عبدالله بن حارث فرمانده دو سوی لشکر بود.<sup>۴</sup> آنان

۱. احسن التقاسیم: ص ۳۹۰؛ الکامل فی التاریخ: ج ۴، ص ۲۰.

۲. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۲۷.

۳. همان.

۴. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۳۹.

اصفهان را گشودند و ابوموسی هم به کمک آنان آمد. در گزارشی آمده است که وقتی ابوموسی از فتح شوشتر فارغ شد و به سمت اصفهان رفت، سربیه‌هایی را به اطراف فرستاد که از آن جمله مجاشع بن مسعود بود. مجاشع به کاشان رفت و آنجا را گشود.<sup>۱</sup> ابونعیم دو روایت دیگر بر خلاف این نقل آورده که فتح کاشان را به احنف بن قیس نسبت می‌دهد.<sup>۲</sup> یکی از این دو روایت را پیش از او استادش ابوالشیخ انصاری آورده است.<sup>۳</sup>

بنابر آنچه گذشت، می‌توان چنین گفت که ابوموسی در کاشان حضور پیدا نکرده و یکی از فرماندهان وی - به اختلاف و به ترتیب اولویت، احنف بن قیس یا مجاشع بن مسعود - کاشان را گشوده‌اند. در عین حال، روایت ابن اعثم همچنان با این اخبار معارض است که عروة بن زید را فاتح کاشان دانسته و او را مأمور مستقیم خلیفه به شمار آورده است.

## ۲. تشیع در اثر قیام یکی از علویان یا شیعیان؛ اینکه یکی از علویان یا شیعیان در

کاشان قیام کرده باشد فرضیه‌ای بیش نیست و گزارش‌های تاریخی آن را تأیید نمی‌کنند. آنچه شهرت دارد آمدن علی فرزند امام باقر علیه السلام به اردهار و قیام و نبرد او با حاکمان وقت است. اما این مطلب هم قابل نقد و بررسی است و در آن دوره، چنین قیامی صورت نگرفته است. (تفصیل مطلب را در بحث «چهره‌های تأثیرگذار» مطرح می‌کنیم.) همچنین می‌توان به قیام مطرف بن مغیره اشاره کرد که آن هم قیامی شیعی نبود و پیروز هم نشد. در مجموع، کاشان جولانگاه زیدیان یا دیگر قیام‌کنندگان علوی نبود تا تشیع آنجا را متأثر از حرکت‌هایی اینچنینی بدانیم.

۱. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۸.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱.

۳. طبقات المحدثین باصفهان، ج ۱، ص ۲۹۶.

۳- عبور لشکر شیعی از کاشان؛ فرضیه سوم هم چیزی نیست که در کاشان محقق شده باشد. البته مورخان درباره عبور لشکر قحطیه بن شیب<sup>۱</sup> از این شهر در جریان نهضت عباسیان یا نزاع وشمگیر دیلمی<sup>۲</sup> سخن گفته‌اند، ولی این موضوع به گونه‌ای نبوده است که بتواند در جامعه مذهبی کاشان تحوّل ایجاد کند.

خلاصه مباحث این گفتار آن شد که هیچ‌یک از دو قدرت سیاسی و نظامی عامل اصلی ورود تشیع به کاشان نبوده است، هرچند تأثیر آن دو را بکلی نمی‌توان نفی کرد. اگر روایت ابن اعثم را درباره حضور عروه بن زید در کاشان بپذیریم، با توجه به آنچه پیش‌تر درباره گرایش شیعی عروه گفته شد، شاید بتوان از تأثیر او در ایجاد اولین مراحل تشیع در کاشان سخن گفت، اما نه آنچنان که تشیع این شهر را در اثر این واقعه بدانیم.

## ۲. چهره‌های تأثیرگذار

آیا تحوّل مذهب در کاشان به وسیله رهبری شخص یا گروه خاصی بوده است؟ آیا مردم فرد خاصی را به ریاست خود انتخاب کرده‌اند و او در ایجاد این تحوّل نقش اصلی داشته است؟ آیا شخصی از جانب ائمه اطهار (علیهم‌السلام) برای هدایت مردم این منطقه اعزام شده یا فردی از بزرگان شیعه در آنجا حضور یافته است که مردم تشیع خود را مرهون و مدیون او باشند؟

امروزه در کاشان نشانه‌ها و آثاری تاریخی وجود دارند که بنا به مشهور، مربوط به قرن اول و دوم هجری هستند. این آثار عبارت از بقعه‌هایی منسوب به

۱. تاریخ الطبری. ج ۷، ص ۴۰۵.

۲. تاریخ ابن خلدون. ج ۳، ص ۵۰۹.

امام زادگان یا یارانی از ائمه اطهار علیهم السلام هستند که در صورت صحت و اعتبار، تشیع مردم این منطقه را در قرن اول یا دوم اثبات می‌کنند. آنچه مربوط به قرن اول است، بقعه هلال بن علی است که به عنوان فرزند امیرمؤمنان علی علیه السلام شهرت دارد؛ و همچنین بقعه ابولؤلؤ به عنوان قاتل خلیفه دوم و فرستاده امیرالمؤمنین علیه السلام به کاشان. آنچه مربوط به قرن دوم است، بقعه نماینده و فرستاده امام صادق علیه السلام یعنی برادرش علی بن محمد مشهور به «سلطان علی» در روستای اردهار (اردهال) است که گفته می‌شود: به منظور تبلیغ و هدایت شیعیان کاشان به سوی مردم آنجا و همچنین فین آمده بود.

بخش دیگری از نام و اثر افرادی که ممکن است در تشیع کاشان مؤثر باشند، مربوط به منابع تاریخی و روایی است. این افراد هم مربوط به قرن دوم و سوم هستند: زبیده همسر هارون که گفته می‌شود: شیعه بوده و بنای کاشان را نهاده است؛ دیگری موسی مبرقع فرزند امام جواد علیه السلام است که به این شهر آمد.

وجود این افراد، بخصوص فرزند امام پنجم به عنوان فرد مؤثر یا رهبر شیعه، در کاشان اهمیت فراوانی دارد. اگر نمایندگی وی از سوی امام محرز شود یا در صورت اثبات رهبری یا تأثیر هر یک از این افراد در تشیع کاشان، بی‌تردید ظهور و بروز این مذهب در این شهر به قرن اول یا دوم هجری باز خواهد گشت. بررسی این چند مورد - به ترتیب زمانی - در پی می‌آید:

**الف. حضور ابولؤلؤ در کاشان:** فیروز/بولؤلؤ از ایرانیانی بود که در جنگ‌های پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست مسلمانان اسیر شد، آن‌گاه به غلامی مغیره بن شعبه در آمد و به دلیل هنرمندی‌اش، به مدینه راه یافت، در صورتی که خلیفه به موالی (آزادشدگان و تازه‌مسلمانان) اجازه ورود به مدینه نمی‌داد. فیروز پس از

گفت‌وگویی که درباره شکایت از مالیاتش با خلیفه داشت، او را تهدید کرد و در ذی‌حجه سال ۲۳ او را کشت. درباره زادگاه، سرانجام و مذهب فیروز/بولؤلؤ نظراتی مطرح شده است.

تنها کتابی که سخن از کاشانی بودن وی گفته، *مجم‌التواریخ و القصص* است که در آن می‌خوانیم:

گویند: از ری<sup>۱</sup> همدان بود از دیهی که آن را شهر «آبادچرد» گویند، و در کتابی اصفهانی گویند که او از ری کاشان بود از دیهی فین.<sup>۲</sup>

اما این گزارش منحصر به این کتاب است. *مجم‌التواریخ و القصص* در سال ۵۲۰ ق تألیف شده و نویسنده آن ناشناخته است.<sup>۳</sup> علاوه بر این، کاشانی بودن بولؤلؤ به عنوان گزارش دوم در این کتاب آمده و گزارش اول نیز دارای ابهام است؛ چون جایی به نام «آبادچرد» در منابع جغرافیای تاریخی شناخته شده نیست. و عبارت «در کتابی اصفهانی گویند» مبهم است. بنابراین، نمی‌توان به این قول اعتماد کرد، بخصوص که هیچ‌کدام از مورخان آن را تأیید نکرده‌اند. کسانی هم که فیروز/بولؤلؤ را اهل کاشان می‌دانند تنها به همین کتاب استناد کرده‌اند.<sup>۴</sup> غالب مورخان، وی را اهل نهاوند می‌دانند که در نبرد با مسلمانان اسیر شد و

۱. کلمه «ری» در فرهنگ‌های لغت، به معنایی که متناسب با این عبارت باشد، نیامده است؛ ولی از اضافه این واژه به همدان و کاشان استفاده می‌شود که اینجا به معنای «شهر» است؛ به ویژه که در لغت پهلوی نیز به معنای «تابعه» است. دیه نیز به معنی ده است.

۲. *مجم‌التواریخ و القصص*، ص ۲۸۰. به گفته مصحح کتاب «فین» در متن «مین» بوده و یاء در دو کلمه کتابی و اصفهانی اضافه است.

۳. اخیراً یکی از محققان با شواهد چندی نویسنده این کتاب را «ابن شادی» معرفی کرده است. نک. *تاریخنگاران ایران*، ص ۲۳۸-۲۲۷.

۴. نک. *تاریخ اجتماعی کاشان* ص ۴۳؛ آثار تاریخی شهرهای کاشان و نطنز، ص ۱۸۶.

سهم مغیره بن شعبه قرار گرفت.<sup>۱</sup> اما درباره سرانجام وی:

گویند که چون خلیفه دوم را در آسیاب مقتول ساخت، از حضرت رخصت و اجازه انصراف بنواحی عراق عجم یافت و بطی الارض در چهل حصاران کاشان ایمن و ساکن گردید و زمان دراز بعبادت معبود همی گذاشت تا بعالم قدس و غرفة انس شتافت و در آن مکان شریف تن در نقاب تراب کشید.<sup>۲</sup>

این مطلب در بسیاری از کتب متأخر نقل شده و امروزه در این شهر بارگاه ابولؤلؤ به عنوان یکی از بزرگان شیعه شناخته می‌شود. افندی شاگرد علامه مجلسی فیروز را از بزرگان مسلمین، بلکه از پیروان مخلص امیرالمؤمنین (علیه السلام) معرفی کرده است.<sup>۳</sup>

اما مورخان مرگ او را به دست خودش نوشته، می‌گویند: پس از آنکه عمر را از پای در آورد و گریخت، مردم او را دنبال کردند. فیروز به هر که نزدیک می‌شد، حمله می‌کرد، به گونه‌ای که چند نفر را کشت یا زخمی کرد؛ تا اینکه یک نفر پارچه سنگینی روی او انداخت و چون ابولؤلؤ مرگ خود را حتمی دید، با خنجر به خود زد و کشته شد.<sup>۴</sup> در برخی گزارش‌ها هم از کشته شدن او به دست دیگران

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۳۶؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۲۸ و ۴۲۵.

۲. تاریخ کاشان، ص ۴۳۸.

۳. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۸۴.

۴. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۴۱۴.

خبر داده شده است؛ چنان‌که یعقوبی قتل ابولؤلؤ را به دست عبیدالله بن عمر می‌داند.<sup>۱</sup> طبری قتل او را به دست مردی تمیمی روایت کرده<sup>۲</sup> و بلاذری در یک روایت، قاتلش را کلیب بن قیس نوشته، می‌گوید: سرش را هم عبدالله بن عوف برید.<sup>۳</sup>

اولین کتابی که روایت فرار او از مدینه را آورده کامل بهایی است. این اثر توسط عمادالدین طبری شیعی به سال ۶۷۵ ق تألیف شده است. وی در ابتدا می‌نویسد:

سیزده تن عقب او رفتند، اکثر در راه هلاک شدند. یکی خواست او را بگیرد خنجر بر خود زد و هلاک شد.<sup>۴</sup>

سپس با عنوان «روایة آخری فی قتل عمر» می‌نویسد:

ابولؤلؤ شمشیر را آنجا بگذاشت و بگریخت و گویند که در خانه علی<sup>علیه السلام</sup> رفت. علی<sup>علیه السلام</sup> بر در خانه نشست بود، از آنجا برخاست و بر

۴۲۳. ۴۲۵. ۴۲۸ (۵ روایت)؛ مروج الذهب. ج ۲، ص ۳۲۰؛ الوافی بالوفیات. ج ۲۲، ص ۴۵۹؛ کامل بهایی. ج ۲، ص ۱۰۵؛ العدد القویة، ص ۳۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۸۴ به بعد. همچنین مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۱۳ به نقل از العدد القویة والاستیعاب، داستان خودکشی فیروز ابولؤلؤ را بدون هیچ‌گونه اظهار نظری آورده است. عدم اظهار نظر مجلسی را می‌توان نشانه پذیرش قول آنان دانست؛ چه اینکه در بخش تاریخ قتل عمر، پس از نقل قول مشهور، سرسختانه مقابل آن ایستاده و صفحاتی از کتابش را به اثبات مدعای خویش اختصاص داده است.

۱. تاریخ یعقوبی. ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۰. بلاذری نام این تمیمی را «حطان بن مالک» می‌داند. (انساب الاشراف. ج ۱۰، ص ۴۲۸).

۳. انساب الاشراف. ج ۱۰، ص ۴۲۵. ج ۱۱، ص ۹۹.

۴. کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۰۵.

جای دیگر نشست. چون مردم به طلب او رفتند، علی سوگند یاد کرد که تا من اینجا نشسته‌ام هیچ کس ندیدم. و هم آن شب ابولؤلؤ را دُلْدُل<sup>۱</sup> نشانند و گفت: آنجا که دلدل بایستد به زمین فرود آی و هم در آن شب زنی بخواه و نامه به او داد به اهل قم، که در حال وصول او به قم، زنی را به عقد نکاح به او بدهند. چون سال تمام شد و مردم به طلب او به قم رسیدند، او پسری آورده بود. مردم را معلوم شد که معجزات علی بوده است. و این روایت صحّتی ندارد.<sup>۲</sup>

با اینکه نویسنده این گزارش را نادرست خوانده و تاریخ هم بر افسانه بودنش گواهی می‌دهد، در زمان‌های بعد، مطلبی مسلم تلقی شده و در کتاب‌های گوناگون به شکل‌های متفاوت عنوان شده است. سپس محلّ فرار وی، که در آن خبر، شهر قم ذکر شده بود، به کاشان تغییر پیدا کرد. اگر نویسنده هم بر باطل بودن این داستان تصریح نمی‌کرد، به خوبی روشن بود که وقتی هرمزان ایرانی به خاطر احتمالی ضعیف، به همدستی با ابولؤلؤ متهم می‌شود و به قتل می‌رسد، چگونه ممکن است امیرمؤمنان (علیه السلام) فیروز ابولؤلؤ ایرانی را پناه دهد و کسانی مثل عبیدالله ابن عمر، که سخت در صدد انتقام‌جویی بودند، به آن حضرت هیچ اعتراضی نکنند؟! چگونه ممکن است شخصی خلیفهٔ خشن و مقتدری را در میان جمعیت فراوانی به قتل برساند و به راحتی بتواند از چنگ مردم بگریزد؟! با این‌همه، روایت فرار فیروز ابولؤلؤ به کاشان به سرعت در میان مردم شایع شد و در

۱. «دُلْدُل» نام استری است که گفته‌اند: مقوقس امیر مصر به پیامبر هدیه کرد و حضرت علی (علیه السلام) بر آن سوار می‌شد.

۲. کامل بهایی، ج ۲، ص ۱۱۱.

سده‌های بعد، همپای گزارش موّرخان اولیه - مبنی بر خودکشی او - ذکر گردیده و سخنی از نادرست بودن آن به میان نیامده است. نصرت علوی، از شاعران قرن هشتم، در قصیده‌ای که در مدح اهل بیت علیهم‌السلام سروده است، می‌گوید:

شهریاری کو امامت ز ایزد جبّار داشت  
خون و اندام و روان از احمد مختار داشت  
آن علی‌ای کاسیابانی ز یثرب دل‌لش

برد در یک شب به کاشان چون عدو را خوار داشت<sup>۱</sup>  
در همین عصر، رضی‌الدین حلّی نظر موّرخان مبنی بر خودزنی فیروز/بولؤلؤ را در کتاب خود آورده و اشاره‌ای به موضوع فرار او از مدینه نکرده است.<sup>۲</sup> از قرن دهم به بعد، داستان فرار فیروز/بولؤلؤ به عنوان نظر شیعه درباره‌ او مطرح می‌شود. تاریخ حبیب السیر، که در سال ۹۳۰ ق تألیف شده است، می‌نویسد:

فیروز به روایت شیعه، از مدینه گریخت، بطرف عراق شتافت و در کاشان وفات یافت و به مذهب اهل سنّت، همان ساعت گرفتار گشته، چون دانست که حالش به کجا منجر خواهد شد کارد بر حلق مالیده، متوجه زندان لحد گردید.<sup>۳</sup>

با مراجعه به منابع، می‌توان به جرئت گفت: روایت شیعه، که در اینجا بدان اشاره شده، چیزی جز روایت دوم کامل بهایی نیست.  
با آنچه گفته شد، می‌توان با اطمینان گفت: محلی که امروزه در جاده فین

۱. مجموعه کمینه، ص ۱۷۶.

۲. العده القویّة، ص ۳۲۸.

۳. تاریخ حبیب السیر، ج ۱: ص ۴۸۹.

کاشان به عنوان «آرامگاه ابولؤلؤ» معروف است، ارتباطی به او ندارد و به نظر می‌رسد این محل از قرن هشتم هجری به بعد و با عنایت به سابقه تشیع مردم کاشان ایجاد شده و به قاتل عمر نسبت داده شده است. برای این گفته، می‌توان دلایل و شواهد ذیل را اقامه نمود:

۱. از پیشینه و تاریخ بنای اولیه این بقعه اطلاعی در دست نیست؛ تنها «اداره میراث فرهنگی» کاشان با نصب تابلویی بر سردر بقعه، آن را مربوط به دوره ایلخانی - صفوی دانسته<sup>۱</sup> و غیر از آن هیچ اطلاعات دیگری نه در این اداره و نه در ادارات دیگر - که به نحوی با بقعه مربوط شود - موجود نیست.

۲. کتیبه روی قبر نامی از ابولؤلؤ یا فیروز یا قاتل عمر نیاورده و تاریخ آن را قرن هشتم ثبت نموده است. این کتیبه امروزه در بقعه موجود نیست، اما کتاب‌هایی که درباره یقاع کاشان مطالبی آورده‌اند، این‌گونه نوشته‌اند: تاریخ بنای گنبد و بارگاه معلوم نیست، ولی بر کاشی‌های روی قبر، پس از فاتحه و توحید نوشته است:

هذا قبر عبدی من عبادالله الصالحین حشره الله مع من کان یتولاه بتاریخ

۲.۷۷۷

با توجه به این کلمات، می‌توان احتمال داد که این مکان آرامگاه یکی از شیعیان بوده و به مناسبتی، مردم آن را مزار ابولؤلؤ خوانده‌اند. در افواه عمومی و سینه به

۱. در این تابلوی فلزی نوشته شده است: «بنای تاریخی بابا شجاع‌الدین: تاریخ ثبت ۱۳۵۴. قدمت: ایلخانی - صفویه».

۲. این قبر بنده‌ای از بنگان صالح خداست. خداوند او را با کسی که او را دوست می‌داشت محشور نماید. (آثار تاریخی شهرهای کاشان و نطنز. ص ۱۸۶) مرندي. مؤلف کتاب نور باهر نیز این کتیبه را در سال ۱۳۸۱ قمری دیده و در کتاب خود (ص ۱۴) گزارش کرده است.

سینه نقل شده است که شخص مدفون در بقعه کسی است که در مراسم نهم ربیع و عید «بقر»<sup>۱</sup> محور بوده و احتمالاً در نقش فیروز، داستان او را نمایش می‌داده است. احتمال دیگر آن است که آنجا مزار یکی از صوفیان باشد؛ زیرا «بابا» لقب شخصیت‌های این فرقه است.

۳. در کتاب *النقض*، که بارها از کاشان و تشیع مردم آن و مراکز مذهبی و بارگاه‌های آن یاد شده و از سوی دیگر، نام *ابولؤلؤ* بارها در این کتاب تکرار گردیده است، سخنی از فرار فیروز به این شهر یا درگذشت یا قبر او در آنجا وجود ندارد.<sup>۲</sup> این در حالی است که میر مخدوم شریفی در قرن دهم، توجه مردم کاشان را به آرامگاه منسوب به *ابولؤلؤ* از نشانه‌های تشیع آنان دانسته است.

۴. گفته شده در شهرستان تربت حیدریه هم قبری منسوب به *ابولؤلؤ* وجود داشته است. *اعتصام‌الملک*، که در سال ۱۲۵۵ ش از این شهر دیدن کرده است، در سفرنامه خود می‌نویسد:

از آنجا (بقعه قطب‌الدین حیدر) رفتم به یک بقعه کوچکی که قبری از گنج در میان آن بود، گفتند: قبر *ابالؤلؤ* است؛ فاتحه خواندم.<sup>۳</sup>

این موضوع مؤید خوبی است بر اینکه در مناطق گوناگون، برای بزرگداشت برخی اشخاص، بنای یادبودی می‌ساختند و آن را زیارت می‌کردند،<sup>۴</sup> بخصوص

۱. این نام، که به معنای «شکافتن» است، به شکافته شدن شکم خلیفه دوم به دست فیروز ایرانی اشاره دارد. برخی هم معتقدند: حضرت زهرا (علیها السلام) هنگام پاره شدن قبالة فدک، نفرین کردند که شکم او شکافته شود.

۲. نک. فهرست اعلام *النقض*. ذیل نام‌های «کاشان» و «ابولؤلؤ».

۳. سفرنامه میرزا خانلرخان *اعتصام‌الملک*: ص ۱۳۵.

۴. نک. پاورقی *احسن التقاسیم مقدسی*، ترجمه منزوی، ج ۱، ص ۶۵؛ حماسه کویر، ج ۲، ص ۷۹۴.

که در برخی دوره‌ها، جشن عید «بقر» در برخی شهرها از اهمیت خاصی برخوردار بوده و احتمالاً این بناهای یادبود مرکز مناسبی برای این تجمع و پایکوبی بوده است. با توجه به پیشینه قوی تشیع در کاشان و به دلیل آنکه فیروز در یک گزارش تاریخی نادر، اهل فین دانسته شده،<sup>۱</sup> بنای یادبود فیروز در این شهر، جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده است.

مهم‌تر از اینها، موضوع تشیع فیروز/بولؤلؤ است که آن هم در منابع معتبر و کهن نیامده است. مورّخان کهن مانند ابن‌اعثم، مسعودی، طبری و برخی شیعیان مانند عمادالدین طبری و عبدالجلیل رازی، او را غیر مسلمان می‌دانند. آنان گاه از وی با عنوان مجوسی، گاه نصرانی و گاه با تعبیر «عِلج» یعنی کافر یاد کرده‌اند.<sup>۲</sup> البته به نظر می‌رسد اظهار نظر مورّخان درباره مجوسی بودن وی، تحت تأثیر زادگاه او یعنی ایران باشد. آنها هم که سخن از نصرانی بودنش گفته‌اند به آن دلیل است که معتقدند: فیروز ابتدا در جنگ ایران و روم به اسارت رومیان درآمد و سپس مسلمانان او را در جنگ با رومیان اسیر کردند.<sup>۳</sup> هر کدام از این اقوال را که بپذیریم، به هر حال او را غیر شیعه و بلکه غیر مسلمان خواهیم دانست.

تشیع فیروز/بولؤلؤ هم مانند کاشانی بودنش، سخن نویسندگان متأخر است و تنها سه دلیل برای آن یافت می‌شود: اول روایت «رفع القلم» در نهم ربیع که

۱. مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۰.

۲. الفتوح، ج ۲، ص ۳۲۳؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۹۰؛ کامل

بهائی، ج ۲، ص ۱۰۵؛ کتاب النقض، ص ۳۵۲.

۳. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۳۶.

درباره قاتل عمر بن خطاب عبارت «رحمة الله على قاتله» را به کار برده است.<sup>۱</sup>  
دوم استدلال/افندی بر اینکه برادر و فرزند فیروز، مسلمان و یا شیعه بوده‌اند.<sup>۲</sup>  
سوم روایت کتاب الهدایة الکبری که در آن حضرت علی علیه السلام به خلیفه دوم می‌فرماید: شخصی که تو را بکشد وارد بهشت خواهد شد.<sup>۳</sup> این مطالب به دلایل ذیل نادرست هستند:

۱. روایت «رفع القلم» اشکالات متعددی دارد: اول آنکه از نظر منبع‌شناسی، گفته می‌شود: این خبر در مصباح الانوار (قرن ششم) وجود داشته که اکنون در دست نیست.<sup>۴</sup> علامه مجلسی آن را از کتاب زواید القوائد فرزند سید ابن طاووس آورده و آنچه امروزه در دست است در کتاب المحتضر حسن بن سلیمان حلّی (قرن هشتم) است.<sup>۵</sup> از نظر سند، هیچ‌یک از راویان آن جز احمد بن اسحاق قمی شناخته شده نیستند. از نظر متن، علاوه بر تناقضات درونی، خبر «رفع القلم» با اصول اسلامی و نصّ قرآن، که انسان را در تمام لحظات زندگی مکلف می‌داند ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...﴾<sup>۶</sup> مخالف است. بنابراین، اصل روایت قابل اعتماد نیست تا بتوان درباره جمله ترحم بر فیروز ابولؤلؤ گفت‌وگو کرد.

۲. استدلال افندی آن است که ذکوان برادر ابولؤلؤ از خواص یاران حضرت

۱. بحارالانوار، ج ۳۱: ص ۱۲۶.

۲. ریاض العلماء، ج ۴: ص ۳۸۲ به بعد.

۳. الهدایة الکبری، ص ۱۶۲.

۴. در نسخه خطی باقی‌مانده از این کتاب، که مربوط به جلد اول است، روایت یافت نشد.

۵. المحتضر، ص ۴۴.

۶. زلزال: ۸.

علی علیه السلام و عبدالله بن ذکوان از یاران امام سجّاد علیه السلام بودند.<sup>۱</sup> با آنکه/فندی به تتبع و تحقیق شهرت دارد، اما برخی سخنان وی از جمله این استدلال، حاکی از چیز دیگری است؛ زیرا اولاً، برادری ذکوان و فیروز ایرانی مسلم نیست؛ فقط برخی رجالیان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup> ثانیاً و به فرض پذیرش برادری آن دو، ذکوان نه از خواص، بلکه حتی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب نمی‌شود. ثالثاً، عبدالله بن ذکوان فقط در شمار کسانی ذکر شده که از امام سجّاد علیه السلام روایت کرده‌اند و به عنوان یار و همراه امام چهارم سخنی از او نیست. ذکوان و فرزندش نه تنها شیعه نیستند، بلکه از موالی بنی‌امیه و وابسته همسر عثمان خلیفه سوم قلمداد می‌شدند.<sup>۳</sup>

۳. در کتاب *الهدایة الکبری* آمده است: حضرت علی علیه السلام به عمر فرمود:  
«یا مغرور!... انّی اراک قتیلاً بجراحة من عبد امّ معمر تحکم علیه  
جوراً فیقتلک توفیقاً یدخل والله الجنان علی رغم منک.»<sup>۴</sup>

اشکالات این روایت هم متعدد است: منبع منحصر به فرد آن مورد قبول بزرگان شیعه نیست و مؤلفش حسین بن حمدان خصیمی (م ۳۳۴) مورد طعن و بدگویی ایشان است. نجاشی وی را فاسد المذهب و علامه حلی او را دروغگو می‌دانند.<sup>۵</sup> علامه مجلسی او را تضعیف کرده است<sup>۶</sup> و شاگردش/فندی می‌گوید: همه اصحاب رجال به شدیدترین وجه ممکن، از او بدگویی کرده و او را دروغگو

۱. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۸۴.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۸، ص ۴۸.

۳. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۴۱۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴. الهدایة الکبری، ص ۱۶۲.

۵. رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۶. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰ و ۳۹.

دانسته‌اند.<sup>۱</sup> با توجه به اینکه هم مؤلف و هم راوی اصلی این خبر حسین بن حمدان است، به نظر می‌رسد همین اندازه برای ردّ روایت مزبور کافی باشد. در عین حال، این را هم می‌افزاییم که دیگر راویان آن هم معتبر نیستند. از نظر متن نیز عنوان «عبد امّ‌معر» مبهم است. از نظر تاریخی هم تردیدی نیست که امیرمؤمنان (علیه السلام) با خلفای معاصر خود، هیچ گاه چنین برخوردها و تعبیراتی نداشته‌اند.

**ب. امام‌زادگان:** در شهر و روستاهای کاشان، بقعه‌های متعددی منسوب به علویان وجود دارند که غالباً از آنان با عنوان «امام‌زاده» یاد می‌شود و به یکی از ائمه اطهار (علیهم السلام)، بخصوص امام کاظم (علیه السلام)، منسوبند. نگارنده بنا ندارد در این نوشتار به بررسی این بقاع و افراد مدفون در آنها بپردازد. این خود تحقیقی مستقل می‌طلبد و ممکن است به دلیل نبود منابع کافی درباره امام‌زادگان، به نتیجه نرسد. اما آنچه روشن است اینکه در منابع کهن و عرف قدیم نسب‌شناسی، فراوان افراد را به اجداد دور نسبت می‌دادند و نام چند تن را در سلسله نسب حذف می‌کردند؛ چون نیای بالاتر شهرت دارد.

مهم‌ترین علویان یا امام‌زادگانی که در کاشان وجود دارند و حضور آنان می‌تواند تشیع کاشان را در قرون اول یا دوم هجری اثبات کند عبارتند از: هلال ابن علی در آران (قرن اول) و سلطان‌علی در اردهار (قرن دوم).

در نوشته‌هایی که مربوط به بقعه هلال بن علی هستند، ادعا می‌شود: وی، که نامش محمد بود، فرزند امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و از همسرش امامه بنت ابی‌العاص است. وی پس از شنیدن خبر حادثه کربلا، همراه برادرش عون به خراسان رفت و پس از درگیری با حاکم وقت و شهادت عون، هلال با بدن زخمی فرار کرد و به

آران کاشان آمد و در آنجا از دنیا رفت. این گزارش حاصل تحقیقات یکی از علمای آران به نام ملاً غلامرضا آرانی است که در سال ۱۲۴۲ ق در رساله هلالیه ثبت کرده است.<sup>۱</sup> از این بقعه و از فرزندی با این نام و خصوصیات برای حضرت علی علیه السلام در کتب انساب و تاریخ شیعه و اهل سنت مطلبی یافت نشد. علاوه بر این، در حدود سال ۶۰ هـ نشانه‌ای از تشیع در این منطقه یا مناطق خراسان به دست نیامد.

اما صاحب بقعه اردهار، بنا به نقل مشهور، علی فرزند امام پنجم علیه السلام است. وی به دعوت مردم فین کاشان و به امر امام زمان، حضرت صادق علیه السلام، به این شهر آمد. مدتی در فین و چهل حصاران به تبلیغ و هدایت مشغول بود، تا اینکه به حيلة حاکم وقت، به روستای «بارکرسب» (دامنه کوه اردهار) درآمد و در آنجا طی نبردی - شبیه آنچه برای جدش سیدالشهداء علیه السلام رخ داد - به شهادت رسید. این داستان، که به نظر می‌رسد سینه به سینه نقل شده، در دوران معاصر، توسط ملاً عبدالرسول مدنی، از علمای کاشان، به رشته تحریر درآمده<sup>۲</sup> و در کتاب‌های بعدی رواج یافته است.<sup>۳</sup>

سابقه این بقعه و منابع مربوط به آن با بقعه هلال بن علی قابل مقایسه نیست و آنچه درباره امامزاده مدفون در اردهار گفته می‌شود مربوط به قریب ده قرن پیش است. قدیم‌ترین متونی که از این موضوع سخن گفته‌اند کتاب *التقص و دیوان راوندی* هستند. وفات مؤلفان آنها معلوم نیست، اما هر دو معاصرند و در نیمه اول

۱. رساله هلالیه، ص ۱۷ و ۱۴۹.

۲. تذکره حضرت سلطانعلی، ص ۱۶ تا ۵۴.

۳. رک. مجموعه تاریخی مذهبی مشهد اردها؛ شهید اردها؛ و نیز دیگر کتاب‌هایی که درباره این بقعه نوشته شده است.

قرن ششم زنده بوده‌اند. عبدالجلیل رازی یک‌بار به مناسبت نام «کاشان» و بار دیگر به مناسبت ذکر امام‌زادگان، از سلطان‌علی یاد کرده است:

کاشان بحمدالله منور و مشهور بوده و هست... و عمارت مشهد  
امامزاده علی بن محمد الباقر علیه السلام ببارکزن... در آن حدود با زینت و عدت  
و آلت و رونق و برکات و اوقاف بسیار و آنرا همه سلاطین و ملوک و  
امراء و وزراء خریدار و معترف...<sup>۱</sup>

و اهل قاشان به زیارت علی بن محمد الباقر علیه السلام، که مدفون است به  
بارکرسب با چندان حجت و برهان که آنجا ظاهر شده است،  
(می‌روند).<sup>۲</sup>

ابوالرضا راوندی هم در اشعار متعددی از این مشهد و شخص مدفون در آن  
به عنوان علی بن محمد الباقر علیه السلام یاد کرده است. دیگر کسانی که از این محل به  
عنوان «اردهال» (صحیح آن اردهار) یا بارکرسب (بارکرز، بارکرسف یا بارکرس)  
یاد کرده‌اند و غالباً به آنان استناد داده می‌شود متأخر از راوندی و رازی هستند؛  
مانند: افندی صاحب ریاض العلماء (قرن ۱۲)، خوانساری مؤلف روضات الجنات  
(قرن چهاردهم) و محدث قمی در منتهی الآمال (معاصر).

در اینجا، به اشاره نکاتی را درباره این بقعه و صاحب آن یادآور می‌شویم و  
بررسی بیشتر آن را به فرصتی مناسب وامی‌گذاریم:

۱. اینکه گفته می‌شود در منابع معتبر و کهن، فرزندی برای امام باقر علیه السلام به نام  
«علی» گزارش شده، درست است. یعقوبی هنگام شمارش فرزندان امام باقر علیه السلام،

۱. النقص. ص ۱۹۸.

۲. همان. ص ۵۸۸.

از علی نام برده، می‌گوید: در کودکی از دنیا رفته است.<sup>۱</sup> اما این مطلب درست نیست؛ زیرا اولاً، دیگر مورّخان و نسب‌شناسان این مطلب را نگفته‌اند.<sup>۲</sup> ثانیاً، برخی او را صاحب فرزندی می‌دانند.<sup>۳</sup> ثالثاً، شیخ طوسی، علی بن محمد بن علی ابن الحسین (علیه السلام) را در شمار اصحاب امام صادق (علیه السلام) ذکر کرده است.<sup>۴</sup> گفته می‌شود: علی بن محمد الباقر (علیه السلام) دختری به نام فاطمه داشت و او همسر امام کاظم (علیه السلام) بود،<sup>۵</sup> هرچند در شمار همسران امام هفتم، نامی از نوّه امام باقر (علیه السلام) یا دختر علی نیست.

۲. از اشعار فراوانی که راوندی در مدح مجدالدین عییدالله بن فضل کاشی سروده است، به خوبی نمایان می‌شود که اولین بانی و احیاکننده بارگاه اردهار مجدالدین بوده است.<sup>۶</sup> نکته قابل توجه دیگر آن است که هم در موضوع مربوط به بقعة ابولؤلؤ و هم در جریان شهید اردهار، مردم فین یا منطقه فین نقش اصلی دارند. تردیدی نیست که فین از مناطق اصلی در کاشان قدیم بوده است و سابقه‌ای به اندازه خود کاشان دارد.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. کسانی از وی نام برده‌اند؛ مانند: ابن سعد در الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۴۶؛ ابن حزم در جمهرة انساب العرب، ص ۵۹؛ شیخ مفید در الارشاد، ج ۲، ص ۱۷۶؛ طبری شیعی در دلائل الامامة، ص ۲۱۷.

۳. نسب قریش، ص ۶۴؛ الاصلی، ص ۱۴۷.

۴. رجال الطوسی، ص ۲۴۴. گفته می‌شود: در نسخه دیگری از رجال شیخ طوسی، «علی بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب المدنی (علیه السلام)» آمده است که درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا چنین شخصی نمی‌تواند زمان امام ششم را درک کرده باشد. نک. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۱۷؛ معجم رجال الحديث، ج ۱۳، ص ۱۶۶.

۵. نسب قریش، ص ۶۴؛ الاصلی، ص ۱۴۷.

۶. برای نمونه، نک. دیوان، ص ۵۳. بخش زیادی از اشعار راوندی در مدح مجدالدین است.

۳. ابن طقطقی روایت دیگری درباره مزار وی آورده، آن را در بغداد می‌داند و به نقل از محب‌الدین بن نجار، مؤلف ذیل تاریخ بغداد، می‌نویسد: بارگاه علی طاهر در «جعفریه» [شهرکی در بغداد] است و تخته سنگی در آنجا هست که بر آن نوشته است: این ضریح طاهر علی بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. ابن طقطقی می‌نویسد: این مزار اکنون ناشناخته و خراب است و فقط جمعی از فقرا در آنجا زندگی می‌کنند.<sup>۱</sup>

محدث قمی در منتهی الآمال همین مطالب را به نقل از کتاب غایة الاختصار منسوب به تاج‌الدین بن زهره حسینی (م ۹۲۱) آورده و به مطالب ابن نجار هم اشاره کرده است. با این حال، می‌نویسد: آنچه مشهور است قبر او در اردهار کاشان است.<sup>۲</sup>

افندی می‌نویسد: شرح حال ابن سید، در کتب رجال اصحاب ما به چشم نمی‌خورد و مدح و ذمی درباره او نشده است.<sup>۳</sup>

۴. کوه اردهار از قدیم نزد ایرانیان مقدس بوده است. در محاسن اصفهان می‌خوانیم: در روستای «قالهر»، از ناحیه اردهار کاشان، کوهی است که از آن آب همانند عرق بدن بیرون می‌آید. در شانزدهم تیر هر سال، مردم اطراف در آنجا اجتماع می‌کنند و هر کس ظرفی آورده، به نیت شفا از آن کوه آب می‌خواهد.<sup>۴</sup>

۱. الاصلی: ص ۱۴۷. آنچه ابن طقطقی از ابن نجار نقل کرده است در چاپ موجود ذیل تاریخ بغداد یافت نشد.

۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۳۳۰. به نقل از: غایة الاختصار، ص ۱۰۲.

۳. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۱۷. وی همچنین گفته است: امامزاده احمد در اصفهان فرزند شهید اردهار است. تاریخ سنگ قبر وی سال ۵۶۳ ثبت شده است.

۴. محاسن اصفهان، ص ۱۶. در متن «ازدهار» است. ولی پیداست که تصحیف شده و در پاورقی هم به این نکته توجه داده شده است.

پیش از وی، مقدّسی همان مطالب را بدون ذکر نام اردهار آورده است.<sup>۱</sup> به طور کلی، مکان «اردهار» (وراردهار) مقدّس بوده و در روایات اسلامی هم از تقدّس و عظمت و اهمیت آن سخن به میان آمده است.<sup>۲</sup> همچنین ایرانیان باستان در ۱۶ مهر هر سال، آیین مهمی به نام «جشن مهرگان» برگزار می‌کردند. اگر سنت «قالی‌شویی» را، که هر سال در همین زمان و بر اساس سال شمسی برگزار می‌شود، در نظر بگیریم، شاید به این نتیجه برسیم که مردم کاشان همپای دیگر ایرانیان، جشن مهم باستانی خود را، که ریشه در اعتقادات آنان داشته و نوعی باران‌خواهی در اول فصل پاییز به شمار می‌آمده، در منطقه اردهار برگزار می‌کرده‌اند.

با ورود اسلام و تشیع به این منطقه، آیین باستانی به شکل جدید خود و در قالب خون‌خواهی از امام‌زاده شهید با داستانی کاملاً شبیه شهادت امام حسین (علیه السلام) در آمده و تلفیقی از ایرانیگری و تشیع در مشهد اردهار به وقوع پیوسته است.<sup>۳</sup>

مردم حاشیه کویر ایران با بهره‌گیری از عناصر سازنده حماسه شهادت امام حسین (علیه السلام) در کربلا، روایتی حماسه‌گونه از هجرت و شهادت امام‌زاده سلطان علی می‌پردازند و آن را در مجموعه‌ای از رفتار سنتی - ایرانی در مراسم تشییع و خاک‌سپاری او در سالگرد شهادتش بازگو می‌کنند.<sup>۴</sup>

۱. حسن التقاسیم: ص ۳۹۶.

۲. «نعم الموضع وراردهار» (تاریخ قم: ص ۹۷ و ۱۰۰؛ بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴).

۳. درباره سابقه تجمّع مردم در اردهار، نک. دیوان، ص ۸۲.

۴. قالی‌شویان، ص ۷۵.

نگارنده بنا ندارد بیش از این درباره امامزاده اردهار سخن بگوید.<sup>۱</sup> آنچه مهم است اینکه مردم کاشان در نیمه اول قرن دوم هجری، شیعه نبوده‌اند. در عین حال، سنت قالی‌شویی مطلبی مهم در آداب اجتماعی مردم شیعه کاشان است که به نظر می‌رسد سابقه‌ای به اندازه تشیع آنان دارد و باید در جای خود به آن پرداخته شود.

**ج. زبیده همسر هارون:** همسر هارون/الرشید خلیفه عباسی فرد دیگری است که می‌توان به عنوان چهره‌ای مؤثر در تحوّل مذهبی کاشان از او یاد کرد. گفته می‌شود: او شیعه بود و بنای شهر کاشان را نهاد. در تاریخ کاشان می‌خوانیم:

آنچه در افواه اهالی این بلد مشهور و معروف است، در زمان قدیم نام این ولایت «چهل حصاران» بوده و قلعه‌بندی مخصوص نداشته. در هنگامی که زبیده خاتون منکوحه هارون الرشید خلیفه عباسی از زمین کاشان گذر کرد، در یکی از قلعه‌جات چهل حصاران منزل نمود و چون اهالی این حدود تازه به درجه اسلام مشرف بودند، زبیده خاتون را خدمت کرده و مراسم تعظیم و تکریم به تقدیم رسانیدند، و زبیده خاتون گفت: مرا خیال آن است که در ازای خدمات شما، اظهار محبت و رأفتی بنمایم، بهتر آن است که بخواهش خودتان معمول دارم؛ مهم خود را اعلام دارید تا در انجام آن کمال اهتمام به عمل آورده و از حضرت خلیفه نیز درخواست نمایم تا نهایت عنایت را همواره درباره شماها مرعی و مبذول فرماید. عرض کردند که چون منزل و مسکن معتبر و مستحکم متینی نداریم و جمعیت ما در این جلگه متفرّق است، سالی چند

۱. مطالب بیشتر در پایان‌نامه «تاریخ تشیع کاشان» به قلم نگارنده آمده است.

نوبت دیلمان بر سر ما بتازند و مال و عیال ما را اسیر و دستگیر نمایند. اعظم مهمّات ما آن است که رفع تعدّی و دفع شر از سر این ضعفا نموده، در پناه خود حفظ فرمایند. زبیده خاتون را ملتمس اهل چهل حصاران مقبول افتاده، فی الفور باحضار معماران و مهندسان و ارباب خبرت و وقوف حکم فرموده و بر حسب استعداد و قابلیت، همین موضع زمین را تعیین نموده و طرح برج و بارو و خندق را به همین وضعی که در نظر است، در ساعت سعد - که چنانکه معهود است از برای علامت و آثار طول و ارض و وضع هر بنایی کاه یا گچ یا خاکستر ریزند - بنیاد قلعه‌بندی این بلد را کاه فشاندند. لهذا، به «کاه‌فشان» موسوم گشت و به کثرت استعمال پارسیان، کاشانش گویند.<sup>۱</sup>

این مطلب در کتب جدید شهرت دارد. اما قدیم‌ترین منبعی که بنای این شهر را به زبیده نسبت می‌دهد *نزهة القلوب* است. وی می‌نویسد:

کاشان ... زبیده منکوحه هارون الرشید بساخت بطالع سنبله.<sup>۲</sup>

درباره تشیع زبیده، در کتاب *النقض* می‌خوانیم:

زبیده زن هارون الرشید - رحمة الله علیها - شیعیه و معتقده بوده است و چون هارون را مذهب او محقق شد، سوگند خورد که او را به دو کلمه طلاق دهد.<sup>۳</sup>

بر اساس این مطالب، باید تشیع کاشان را متأثر از همسر شیعی خلیفه مقتدر

۱. تاریخ کاشان. ص ۶ و ۷؛ همچنین نک. نام مکان‌های جغرافیایی، ص ۳۷۹ به نقل از: ایران قدیم.

۲. *نزهة القلوب*. ص ۶۷.

۳. *النقض*. ص ۲۱۵.

عبّاسی بدانیم؛ اما منابع معتبر تاریخی نه تشیع زبیده را تأیید می‌کنند و نه عبور او از کاشان یا مناطق جبال را. از زبیده نوّه منصور عبّاسی، همسر هارون/الرشیّد و مادر امین، بسیار بعید است که گرایشی به تشیع داشته باشد.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، کاشان در زمان هارون از حالت قلعه بیرون آمده و به شهر تبدیل شده بود.

**د. موسی مبرقع:** موسی فرزند امام جواد علیه السلام از علویانی است که گفته می‌شود به قم سفر کرد و اکنون مزار او در محله «چهل اختران» قم واقع است. بنا به نقل تاریخ قم، وی اولین نفر از سادات رضوی است که در سال ۲۵۶ ق به قم آمد و در آنجا ساکن شد. او روی صورتش برقع (نقاب) می‌انداخت و به همین دلیل، «مُبرقع» نام گرفت.

تا آن‌گاه که عرب بدو پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون می‌باید رفتن. پس ابو جعفر موسی از قم به کاشان رفت.<sup>۲</sup>

پس از رفتن او به کاشان، گروهی از قمی‌ها به آنجا رفتند و این علوی را به قم بازگرداندند.

یکی از محققان معاصر بر اساس بررسی‌های نسخه‌شناسی و قراین دیگری به این نتیجه رسیده که آنچه در کتاب تاریخ قم (نسخه عربی) بوده، «محمد بن موسی» است و «تحریفی که در برخی نسخ متأخر ترجمه کتاب [تاریخ] قم راه یافته و «موسی بن محمد» آورده، خطایی است آشکار و تحریفی واضح که جای

۱. البته اگر روایات معتبر چنین مطلبی را تأیید کنند استبعادی نخواهد داشت؛ چه اینکه برخی افراد خانواده خلفا به اهل بیت علیهم السلام علاقه داشتند.

۲. تاریخ قم، ص ۲۱۵.

سخن گفتن ندارد.»<sup>۱</sup> وی در پاورقی توضیح می‌دهد: نسب‌شناسانی که نسخه اصل عربی یا غیر محرّف را داشته‌اند - مانند منتقلة الطالبیه و کتاب النقص - فرزند موسی را درست می‌دانند.

اگر خود موسی به قم و کاشان آمده بود، سن او را قریب چهل سال تخمین می‌زدیم،<sup>۲</sup> اما اکنون که محمّد فرزند او را درست می‌دانیم، باید سن او را در سال ۲۵۶ نصف این مقدار در نظر گرفت. یعنی محمّد نوه امام جواد علیه السلام در جوانی به ایران آمده است. آنچه برای ما مهم است انگیزه آمدن این علوی به ایران است. سپس آیا می‌توان حضور او را در کاشان برای راهنمایی مردم آنجا و تبلیغ تشیع یا دست کم، مؤثر در تحوّل مذهبی آنان دانست؟ پرسش دیگر اینکه چرا وی از قم به کاشان رفت و چرا قمی‌ها او را اخراج کردند؟ آیا رفتن او به کاشان موضوعیت داشت و کاشان با فرزندان ائمه اطهار علیهم السلام روابط بهتری داشتند؟ آیا حضور وی در این شهر می‌تواند نشانگر سابقه تشیع کاشانی‌ها باشد؟ پاسخ این سؤالات مستلزم آشنایی با شخصیت این علوی است.

تا آنجا که نگارنده بررسی کرده، اطلاعی از محمّد بن موسی بن جواد علیه السلام در دست نیست؛ بخصوص که غالب نویسندگان به دلیل همان اشتباه ناشی از تصحیف، تنها از پدرش موسی به عنوان اولین علوی وارد شده به قم نام برده و گزارش‌های معمول را تکرار کرده‌اند. به رغم نبود آگاهی درباره محمّد، آگاهی‌های خوبی درباره پدر او موسی مبرقع در منابع یافت می‌شود که شاید بتوان به وسیله

۱. تربت پاکان، ج ۲، ص ۷۸.

۲. چون پدرش امام جواد علیه السلام متولّد ۱۹۵ است. اگر آن حضرت در سن ۱۵ سالگی و حدود ۲۱۰ ازدواج کرده باشد موسی در سال ۲۵۶ تقریباً ۴۰ تا ۴۵ سال داشته است.

آنها، به مطالبی دست یافت. همچنین اطلاعاتی که قمی دربارهٔ چگونگی حضور محمد در قم و کاشان آورده، راهگشا هستند. البته در اینجا مبنا را همان نتیجهٔ تحقیقی قرار خواهیم داد که می‌گوید: محمد بن موسی به قم آمده است، با آنکه اگر همان لفظ کنونی کتاب تاریخ قم و قول مشهور را در نظر بگیریم، نه تنها نتایج تغییر نخواهند کرد، که نزدیک‌تر خواهند بود.

در موضوع شخصیت و زندگی موسی مبرقع و روابط او با امام معاصرش یعنی برادرش امام هادی علیه السلام روایت مفصّلی در کتب شیعه وجود دارد. شیخ مفید می‌گوید: امام جواد علیه السلام فقط دو فرزند پسر بر جای گذاشت: امام هادی علیه السلام و موسی.<sup>۱</sup> آن‌گاه در شرح زندگانی آن امام، روایت ذیل را آورده است: متوکل از دست امام هادی علیه السلام خسته شد؛ چون تلاش می‌کرد امام را به شرب خمر و همراهی با خود وادار کند، اما آن حضرت چنین نمی‌کرد. یکی از اطرافیانش گفت: اگر او چنین نمی‌کند، برادرش موسی اهل لهو و لعب است. او را بخواه و شهرهٔ آفاق کن؛ آن‌گاه خبر با عنوان «ابن الرضا»<sup>۲</sup> شایع می‌شود و مردم بین او و برادرش تفاوتی نمی‌گذارند. متوکل گفت: موسی را با احترام و تشریفات از مدینه بیاورند و خودش همراه بنی عبّاس و نظامیان و دیگر مردم به استقبال آیند. دستور داد: زمین‌هایی به او بدهند و محلی را برای ملاقات اختصاص دهند و آوازه‌خوانان را بیاورند و هدایایی به او پیشکش کنند. امام هادی علیه السلام، که در سامراء بودند، پیش از رفتن موسی به نزد متوکل، به دیدار برادر آمدند و فرمودند: این

۱. الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۵.

۲. برخی از نوادگان امام هشتم از جمله امام هادی و عسکری علیه السلام با عنوان «ابن الرضا» شهرت داشتند. از این روایت استفاده می‌شود که مانند آنها، به موسی مبرقع هم «ابن الرضا» گفته می‌شده است.

مرد تو را آورده که از مقامت بکاهد و تو را تحقیر کند. به او نگو که نبیذ می خوری. از خدا بترس که گناهی مرتکب شوی. موسی گفت: او مرا برای همین خواسته است، باید چه کنم؟ امام فرمود: مقام خود را پست نکن و خدا را ناسپاسی نکن که هدف او فقط هتک توست. با اینکه امام بسیار او را موعظه کردند موسی توجهی ننمود و وقتی که آن حضرت این گونه دیدند، به او فرمودند: هیچ گاه به چنین مجلسی موفق نخواهی شد. گفته اند: موسی سه سال آنجا ماند و برای دیدن متوکل می رفت و هر بار به بهانه ای او را رد می کردند تا آنکه خلیفه کشته شد و مجلس شراب او با برادر امام برگزار نشد.<sup>۱</sup>

با وجود ابهامات و اشکالاتی که ممکن است درباره این خبر وجود داشته باشد،<sup>۲</sup> اما به دو دلیل، می توان به آن اطمینان کرد: اول نقل آن در منابع کهن و معتبری همچون *الکافی* و *الارشاد* است؛ و دوم قراینی که آن را تأیید می کنند. این قراین عبارتند از:

۱. بخاری نسابه (م ۳۴۱) می گوید: موسی مبرقع لباس سیاه اکه نشان

۱. *الارشاد*. ج ۲، ص ۳۰۷؛ *الکافی*، ج ۱، ص ۵۰۲. بی تردید، این خبر را شیخ مفید از کلینی نقل کرده. اما در *الارشاد* کامل تر آمده است.

۲. اشکالاتی که ممکن است به آن وارد شود: اولاً، راویان آن شناخته شده نیستند. ثانیاً، صدر و ذیل آن با هم تناقض دارد؛ زیرا در ابتدا می گوید: موسی مبرقع اهل لهو و لعب و شرب خمر است. بنابراین، باید به این صفت شناخته شده باشد. در حالی که امام به او می فرماید: به متوکل نگو که نبیذ می خوری! همچنین به او می فرماید: قدر و منزلت خود را پایین نیاور و نگذار خلیفه تو را هتک کند. در حالی که اگر اهل چنین مجالسی بود و به آن شهرت داشت قدر و منزلتی برایش نبود و هتک معنا نداشت. ثالثاً، امام به او اصرار می کند در مجلس متوکل حاضر نشود. ولی سرانجام به او خبر می دهد که چنین مجلسی تشکیل نخواهد شد! رابعاً، روایت می گوید: موسی مبرقع سه سال در سامراء اقامت کرد و هر روز به دربار می رفت تا متوکل را ببیند. ولی او را به بهانه های مختلف بار نمی دادند تا آنکه متوکل مُرد.

مخصوص عبّاسیان بود] بر تن می‌کرد و در خدمت متوکل و همنشین او بود، با آنکه متوکل دشمن علی‌علیه به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

۲. هنگامی که (محمد بن) موسی مبرقع به قم آمد، عرب‌های قم او را اخراج کردند.<sup>۲</sup> با روحیاتی که از عالمان و محدّثان قم در این دوره سراغ داریم، باید گفت: اخراج این علوی از این شهر بی‌دلیل نبوده است. این توجیه که چون وی صورتش را می‌پوشانید و شناخته نمی‌شد و به این دلیل، او را بیرون راندند، چندان قابل قبول به نظر نمی‌رسد، بلکه به نظر می‌رسد قمی‌ها او را به دلیل مخالفت پدرش با امام زمان خود اخراج کرده‌اند. البته دلیل پشیمانی آنان و برگرداندن وی از کاشان هم روشن نیست، مگر آنکه گفته شود: طبق روایت کتاب تاریخ قم، رؤسای قم به اخراج او اعتراض کردند، نه عالمان قم.

۳. وقتی محمد (یا پدرش موسی) به کاشان رسید، احمد بن عبد‌العزیز بن ابی‌دلف عجلّی از او به گرمی استقبال کرد و به او هدایایی گران‌بها داد و سالی هزار مثقال طلا برای او مقرّر کرد.<sup>۳</sup> درباره گرایش احمد بن عبد‌العزیز، والی حکومت عبّاسی یا صفّاری بر اصفهان و کاشان، پیش‌تر سخن گفته شد و از مجموع مطالب، استفاده شد که خاندان وی به تشیع مشهور نبودند، بلکه به دنبال حکومت بودند و هرگونه منافعتشان اقتضا می‌کرد، عمل می‌نمودند. همچنین از دشمنی عبد‌العزیز پدر احمد با شیعیان سخن گفته شد. استقبال گرم احمد از ابن موسی مبرقع و بخشش‌های او حکایت از دوستی فرزند امام جواد‌علیه با حکومت وقت دارد.

۱. سرّ السلسلة العلویة، ص ۴۱. تعبیر وی چنین است: «اختص بخدمة المتوکل و منادمته».

۲. تاریخ قم، ص ۲۱۵.

۳. همان.

بنابر آنچه گفته شد، محمد بن موسی مبرقع، که در سال ۲۵۶ به کاشان آمد و به زودی آنجا را ترک کرد، تأثیری در تشیع مردم کاشان نداشته است.

ه. **داعیان اسماعیلی:** در برخی منابع، از حضور دعوتگران فرقه اسماعیلیه در کاشان یا کاشانی بودن بعضی آنان سخن به میان آمده است. یکی از معاصران از شخصی با نام خلف بن احمد کاشانی به عنوان دعوتگر بزرگ اسماعیلی یاد می‌کند که در شهر قم متولد شده و در شهرهای قم و کاشان و ری و منطقه طبرستان به دعوت پرداخته است. گروندگان به او را «خلفیه» می‌گویند.<sup>۱</sup> خواجه نظام الملک - در قرن چهارم - به دعوت خلف به «اسماعیلیه» در قم و کاشان اشاره می‌کند، اما از کاشانی بودن وی سخنی نمی‌گوید.<sup>۲</sup>

ابن خلدون در اظهار نظری منحصر به فرد می‌نویسد: از یاران قرمط، حسن جمالی و زکریه کاشانی بودند.<sup>۳</sup> در جای دیگری هم تکرار می‌کند که داعیان قرامطه دو نفر بودند: فرج بن عثمان کاشانی که به او «زکریه بن مهدویه» هم گفته‌اند، دیگری حسن بن بهرام جنابی.<sup>۴</sup> پیداست جمالی در عبارت پیشین هم تصحیف شده جنابی است، بخصوص که در میان قرامطه «جمالی» وجود ندارد و آنچه هست جنابی‌هایند. باید توجه داشت نام اصلی قرمط، که فرقه «قرامطه» به او منسوب هستند، مختلف بیان شده است. طبری گزارش می‌کند که نام او حمدان و لقبش قرمط بود.<sup>۵</sup> در جایی هم او را فرج بن عثمان خوانده‌اند.<sup>۶</sup> اما به

---

۱. اعلام الاسماعیلیه: ص ۲۸۳. مؤلف این مطلب را به ابن ندیم نیز ارجاع داده. اما در فهرست این ندیم چنین مطلبی یافت نشد.

۲. سیاست نامه: ص ۲۶۱.

۳. تاریخ ابن خلدون. ج ۳، ص ۳۵۲.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۱۰.

۵. تاریخ الطبری. ج ۱۰، ص ۲۵.

نظر می‌رسد فرج بن عثمان یا فرج بن یحیی دعوتگر قرمط باشد، نه نام خود او؛ چنان‌که زکرویّه بن مهرویه نیز از داعیان قرامطه به شمار می‌رود. از اختلاف نظر درباره نام قرمط و تطبیق فرج بن عثمان بر زکرویّه و همچنین اظهار نظر درباره شخصیت فرج بن عثمان یا فرج بن یحیی که بگذریم،<sup>۷</sup> بر خلاف آنچه ابن خلدون به تنهایی و بدون دلیل ادعا کرده است، هیچ‌یک از مورّخان کهن زکرویّه یا فرج بن عثمان را اهل کاشان یا جایی شبیه آن از نظر نام - که گفته شود اشتباه و تصحیفی در آن رخ داده باشد - ندانسته است. در نامه‌ای که فرج بن عثمان به عنوان دعوتگر قرامطه، خود را نماینده مهدی، احمد بن محمد بن حنفیه می‌داند، آمده است:

يقول الفرّج بن عثمان و هو من قرية يقال لها: نصرانية: داعية الى..المهدى.<sup>۸</sup>

بنابراین، فرج بن عثمان، که ابن خلدون او را همان زکرویّه می‌داند، از روستای ناشناخته «نصرانیه» است. این در حالی است که زکرویّه را اهل «صّوار» دانسته‌اند.<sup>۹</sup> «صّوار» منطقه‌ای در بالای کوفه و سمت شام است.<sup>۱۰</sup> روشن نیست به چه دلیلی ابن خلدون داعی قرامطه در اواخر قرن سوم را منسوب به کاشان

۶. الاعلام، ج ۵، ص ۱۹۴.

۷. ابن خلدون یکبار فرج بن یحیی را داعی قرامطه و ملقب به «زکرویّه بن مهرویه» ضبط کرده (تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۲۰) و بار دیگر نام او را «فرج بن عثمان» و ملقب به «قرمط» می‌داند. (همان، ج ۴، ص ۱۵).

۸. تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۲۵.

۹. التنبيه والاشراف، ص ۳۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۴۳، ص ۶۴ که در آن به اشتباه «صوان» ثبت شده است.

۱۰. مجمع البلدان، ذیل «صّوار».

دانسته است، اما گزارش‌های متعددی، حضور داعیان اسماعیلی در مناطق مرکزی ایران، بخصوص شهرهای شیعه‌نشین از جمله کاشان، را تأیید می‌کند؛ چنان‌که عبدالجلیل قزوینی از تلاش سعید قدّاح و محمّد دندان دو مبلغ اسماعیلی در کنار ابن‌ابی‌دلف حاکم کاشان پرده برداشته است.<sup>۱</sup> با این حال، در جایی دیده نشد که مردم کاشان به این کیش گرویده باشند یا تشیع خود را از مبلغان اسماعیلی گرفته باشند.

خلاصه آنکه در قرن اول و دوم هجری، در کاشان شخصیتی تأثیرگذار در موضوع تشیع وجود نداشته است تا تغییر مذهب مردمان این شهر را به او نسبت دهیم یا دست کم، حضور او را سبب گرایش این مذهب بدانیم. آنچه درباره امام‌زادگان یا افراد دیگر گفته می‌شود مستند صحیح و علمی ندارد و مطالبی است مبتنی بر داستان که به دلایلی در طول تاریخ اسلام و تاریخ تشیع شهرت یافته است. در همین جا، لازم است به دیگر امام‌زادگان منطقه کاشان اشاره کنیم که در هر کوی و برزن، تعدادی از آنها وجود دارند و بنای تاریخی آنها به دوره‌های سلجوقی یا تیموری یا صفوی می‌رسد. اما درباره مدفونان در این بقاع، سند یا مدرکی که نشانگر نسب و هویت آنان باشد، در دست نداریم، و اگر در کتب متأخر مطالبی درباره آنان یافت شود قابل اعتماد نیست. بنابراین، نمی‌توان با تکیه بر شهرت آن بقعه تاریخی، که گاه منسوب به قرن اول است،<sup>۲</sup> تشیع کاشان را به آن دوران برگرداند.

۱. النقض: ص ۳۰۱ - ۳۰۵.

۲. غالب این بقاع منسوب به فرزندان امام کاظم علیه السلام هستند؛ مانند: حبیب بن موسی در محله «پشت مشهد»، حسن بن موسی و برادر و خواهرش در «میرنشانه»، هارون بن موسی در «پنجه شاه». سلیمان بن موسی در «بازار شاه‌یلان» و ده‌ها بقعه دیگر در شهر و روستاهای کاشان.

### ۳. علم و فرهنگ

تردیدی نیست که فرهنگ از عوامل اصلی تحولات و تغییرات اجتماعی به شمار می‌رود. فرهنگ مقوله‌ای نیست که به طور ناگهانی یا تحمیلی به میان افراد جامعه راه یابد، بلکه تدریج و خواست افراد در آن دخالت دارد.<sup>۱</sup> فرهنگ‌پذیری فرایند مهمی است که می‌توان موضوع این کتاب را با توجه به آن بررسی کرد. با آنکه «فرهنگ» به معنای صحیح آن معنایی عام و شامل دارد و به مجموعه عناصر رفتاری و ویژگی‌های اعتقادی افراد گفته می‌شود، ولی ما در اینجا، بیشتر همان معنای خاص را منظور داریم و به رفتارهایی که در ارتباط با دانش و آموزش باشند، می‌پردازیم یا دست کم از مجموع رفتارها، که به آنها «فرهنگ» گفته می‌شود، رفتارهای خاص آموزشی و علمی را منظور می‌کنیم.

مهم‌ترین فعالیت علمی و آموزشی دوره‌های اول اسلامی، «سماع» و «نقل» حدیث بود؛ زیرا تقریباً همه علوم اسلامی در این مقوله خلاصه می‌شدند و آنچه از بزرگان دین به مردم می‌رسید اصالت داشت، به گونه‌ای که تا مدت‌های طولانی، حتی فقه و احکام را بر اساس همان روایات می‌نوشتند. گاه محدثان و عالمان برای فراگیری علوم به شهرهای دوردست سفر می‌کردند و حوزه‌های حدیثی، خود نشانگر گرایش‌های افراد و مهاجران به آن مناطق هستند.

در کاشان هم گروه زیادی از محدثان حضور داشته یا از آنجا برخاسته‌اند؛ چنان‌که گروهی از محدثان و عالمان مسلمان به این شهر سفر کرده‌اند. بی‌تردید، بررسی زندگی این افراد و شناخت گرایش‌های مذهبی آنان در موضوع تشیع

۱. به همین دلیل، جامعه‌شناسان «اکتساب» را از عناصر اصلی در تعریف می‌دانند. نک. مبانی

کاشان، بسیار راهگشاست. بدین منظور، احوال عالمان و محدثان ساکن یا منسوب به این شهر را در دوره‌های گوناگون بررسی می‌کنیم:

### قرن اول:

**وُثَّاب و فرزندش یحیی:** از جمله تابعان مشهور، که در علم «قرائت» تخصص داشت، یحیی بن وُثَّاب است که به گفته مورخان و تذکره‌نویسان، پدر وی وُثَّاب اهل کاشان بود. ابونعیم می‌نویسد: وقتی مجاشع بن مسعود کاشان را فتح کرد، گروهی را به اسارت درآورد. از آن جمله یزدویه بن ماهویه جوان‌مردی از خاندان اشراف این شهر بود. او در مدینه، سهم عبدالله بن عباس شد و عبدالله نامش را به وُثَّاب تغییر داد.<sup>۱</sup> ابوالشیخ می‌نویسد: وُثَّاب دو سال در کنار ابن عباس بود و سپس از او اجازه گرفت به کاشان بازگردد و او هم اجازه داد. وُثَّاب از حجاز همراه فرزندش یحیی حرکت کرد و آن‌گاه که به کوفه رسید، یحیی به پدر گفت: من ترجیح می‌دهم به جای مال‌اندوزی، علم بیاموزم؛ پس رخصت بده در کوفه بمانم. پدر به او اجازه ماندن داد و خود به کاشان رفت. یحیی در کوفه از پیشوایان علم «قرائت» شد و احادیث زیادی از او بر جای ماند.<sup>۲</sup> یحیی در کوفه از دنیا رفت.<sup>۳</sup> ابونعیم می‌گوید: امروزه نسل وُثَّاب در اصفهان هستند.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد نسل وُثَّاب، که در اصفهان بوده‌اند، از فرزند دیگرش خالد باشند؛ چنان‌که ذهبی از

۱. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۲۷؛ همچنین ر.ک. الانساب، ج ۱۴، ص ۲۸۴ (ذیل وُثَّابی)؛

طبقات المحدثین باصفهان، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۳۳۳.

۲. طبقات المحدثین باصفهان، ج ۱، ص ۳۵۵.

۳. الانساب، ج ۱۴، ص ۲۸۴.

۴. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۲۹.

خالد و دو فرزندش نام برده، می‌گوید: امروزه در اصفهان شهرت دارند.<sup>۱</sup>  
 درباره این عالم و محدّث کاشانی الاصل، رجال‌نویسان شیعه و اهل سنّت  
 قدحی نیاورده، بلکه از او تجلیل کرده‌اند. ابن سعد او را ثقه می‌داند و به نقل از  
 اعمش می‌نویسد: وقتی یحیی نماز می‌خواند گویا با مردی سخن می‌گفت (کأنّه  
 یُخاطب رجلاً)؛<sup>۲</sup> کنایه از اینکه در عبادت خود، تنها با یک نفر سخن می‌گفت که  
 خداست. بلاذری هم گزارش کرده است که حجاج از امامت کردن غیر عرب در  
 کوفه منع کرد، اما ابن وثّاب را استثنا نمود.<sup>۳</sup> با اینکه یحیی از ابن عمر، ابوهریره،  
 ابن مسعود، ابن زبیر، مسروق و دیگر رجال اهل سنّت روایت کرده و کسانی  
 همچون اعمش، طلحه بن مصرف، قتاده و حمران بن اعین از او قرائت آموخته یا  
 نقل حدیث کرده‌اند،<sup>۴</sup> شیخ طوسی او را شیعه دانسته است. وی ذیل شرح حال  
 عبید بن نضله می‌نویسد: یحیی بن وثّاب از عبید قرائت را آموخت، سپس  
 می‌نویسد:

یحیی بن وثّاب کانَ مستقیماً و ذکرَ الاعمشُ انّه کان اذا صلّى کأنّه  
 یخاطب احداً.<sup>۵</sup>

از عبارت شیخ طوسی پیداست که استقامت عقیده (کنایه از تشیع) را خود  
 گفته و مطلب بعدی را از اعمش نقل کرده است؛ چنان‌که همان مطلب از الطبقات

- 
۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۰.
  ۲. الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۰۲؛ ذهبی می‌نویسد: چنان نماز می‌خواند که گویی کسی در مسجد نیست. (تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۲۷۴).
  ۳. انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۲۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۱.
  ۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۰.
  ۵. رجال الطوسی، ص ۷۲؛ ش ۶۶۱.

الکبری ابن سعد نیز آورده شد. بنابراین، سخن برخی کتب رجالی که نقل تشیع یحیی را از اعمش دانسته‌اند،<sup>۱</sup> درست نیست.

به اجمال، از روایاتی که یحیی در سلسله سند آنها قرار گرفته نیز می‌توان گرایش جدی او به تشیع را استفاده کرد؛ مانند احادیثی که درباره اهل بیت علیهم‌السلام هستند. با توجه به تصریح شیخ طوسی، نمی‌توان تشیع یحیی را به دلیل کوفی بودن او دانست. نسل و ثاب در اصفهان جایگاهی داشته‌اند و در اسناد روایات، به عنوان «و ثابی» برخورد می‌کنیم که حتی در کنار آن، «کاشانی» نیز ذکر شده و مهم‌تر اینکه در سند روایتی از امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز قرار گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

با توجه به ارتباط و ثاب با ابن عباس به گونه‌ای که وی را «مولى ابن عباس» دانسته‌اند،<sup>۳</sup> و با عنایت به محبت او نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام و ولایت حضرت علی علیه‌السلام - که ابن عباس به آن اعتقاد داشت - حضور وی در قرن اول در کاشان بسیار معنادار و قابل توجه و تأمل است.

**قرن دوم:** شیخ طوسی در رجال خود، از عیسی بن عمر (عمرو) ذیل اصحاب امام صادق علیه‌السلام نام برده، می‌نویسد: او مولای انصار و اهل کاشان بود که سال‌هایی خادم امام صادق علیه‌السلام به شمار می‌رفت.<sup>۴</sup> برقی به جای «کاشان»، «فارس» گفته<sup>۵</sup> و ابن داود او را اهل خراسان دانسته است.<sup>۶</sup>

۱. خلاصة الاقوال، ص ۲۹۲؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۹۴.

۲. نهج السعادة، ج ۶، ص ۵۲.

۳. طبقات المحدثین باصفهان، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۳۳۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۸، ص ۱۵۲.

۴. رجال الطوسی، ص ۲۵۸ و ۲۶۶.

۵. برقی، رجال، ص ۳۰.

۶. ابن داود حلی، رجال، ص ۲۶۹.

به توجه به اینکه اطلاعات مربوط به این شخص در هر سه کتاب یکی است و به قرینه علی بن عیسیٰ انصاری کاشانی، که از مشایخ برقی (صاحب المحاسن) است،<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد آنچه شیخ گفته صحیح‌تر است و این خدمتگزارِ امام صادق علیه السلام اهل کاشان بوده است. ضمن اینکه بعید نیست «خراسان» و «فارس» تصحیفی از همان «کاشان» باشند که در عبارت شیخ وجود دارند. عیسیٰ بن عمرو انصاری از منصور بن حازم روایت کرده<sup>۲</sup> و سیف بن عمیره راوی اوست.<sup>۳</sup> دربارهٔ این شخص، به مناسبت علی بن عیسیٰ کاشانی هم سخن خواهیم گفت.

#### قرن سوم

۱- علی بن محمد بن شیره: از قدیم‌ترین عالمان شیعه (محدث و مؤلف)، که نام او در کتب شیعه ثبت شده است و اهل کاشان به شمار می‌رود، علی بن محمد کاشانی است. نجاشی و شیخ طوسی از او نام برده‌اند و پیش از آنان، نام وی در اسناد کتب روایی شیعه مانند الکافی ذکر شده است. به دلیل اهمیت این راوی، به تفصیل از او بحث کرده و به بررسی شخصیت، روایات و راویان او می‌پردازیم:

الف. شخصیت: آنچه در روایات شهرت دارد، عنوان «علی بن محمد القاسانی» است. «علی بن شیره» عنوان دیگری است که گاه در روایات شیعه به چشم می‌خورد. شیخ طوسی ذیل اصحاب امام هادی علیه السلام از علی بن شیره نام برده، او را توثیق می‌کند. به دنبال آن، علی بن محمد کاشانی را نام برده، می‌گوید: ضعیف است.<sup>۴</sup> اما نجاشی تنها از علی بن محمد بن شیره کاشانی نام می‌برد<sup>۵</sup> و به

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۹؛ ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. رجال الطوسی، ص ۲۵۸.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۳۴۷؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۸۹.

۴. رجال الطوسی، ص ۳۸۸.

نظر می‌رسد سخن وی درست باشد؛ زیرا با ملاحظه اسناد روایاتی که این نام‌ها (علی بن محمد کاشانی، علی بن شیر و علی بن محمد بن شیر) در آنها واقع شده، این نتیجه به دست می‌آید که هر سه عنوان، نام یک نفر است. گویا نجاشی هم با این عنوان، توجه داده که آن نام‌ها مربوط به یک نفرند.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین دلیل کسانی که سخن شیخ طوسی را پذیرفته و علی ابن شیر و علی بن محمد کاشانی را دو نفر به حساب آورده‌اند،<sup>۶</sup> توثیق اوّلی و تضعیف دومی توسط شیخ طوسی است. اما با توجه به شیوه شیخ طوسی در کتاب رجال، که از دیگران نقل می‌کند، می‌توان گفت: دو عنوان بالا را از دو منبع گزارش کرده است.

تضعیف کاشانی دلیلی جز سخن احمد بن محمد بن عیسی ندارد که نجاشی هم آورده است. وی می‌نویسد: ابوالحسن علی بن محمد بن شیر کاشانی فقیه و فاضل و پر روایت است. احمد بن محمد بن عیسی بر او ایراد گرفته و گفته که مطالب نادرستی از او شنیده است؛ اما در کتاب‌های این شخص، چیزی که دلالت بر سخن احمد بکند، وجود ندارد.<sup>۷</sup> به نظر می‌رسد تضعیف شیخ طوسی نسبت به علی بن محمد کاشانی ناشی از سخن قمی‌ها و بزرگ آنان احمد اشعری بوده و توثیق او نسبت به علی بن شیر، ناشی از سخن مخالفان خط حدیثی قم است که کاشانی را مبرا از آن مطالب می‌دانستند؛ چنان‌که نجاشی این‌گونه است. مؤید این گفته روایات ابن شیر است که در آنها مطلبی نادرست - مانند غلو که غالب ایرادات قمی‌ها بدان دلیل است - دیده نمی‌شود.

۵. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۷۹.

۶. مانند مرحوم خوئی در معجم رجال الحديث.

۷. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۷۹.

منشأ آگاهی‌های ما دربارهٔ این شخصیت شیعی، گذشته از دو کتاب نجاشی و شیخ طوسی، روایات فراوانی است که وی در سلسله سند آنها قرار گرفته است. شیخ طوسی وی را از فرزندان زیاد مولی عبدالله بن عباس و از خاندان خالد بن اهرم معرفی کرده است.<sup>۱</sup> هرچند شخصی به عنوان زیاد در میان موالی ابن عباس شناخته شده نیست اما خالد بن اهرم در زمان هارون الرشید حاکم اهواز بود؛<sup>۲</sup> چنان‌که وی را والی اصفهان نیز دانسته‌اند. ابوالشیخ ذیل شرح حال محمد بن عبدالله همدانی (م ۲۸۵) می‌نویسد: مادر وی نازکان دختر خالد بن اهرم‌کاشانی امیر اصفهان و اهواز بود و چون خلیفه معتز از محمد خواست قاضی اصفهان شود، به کاشان گریخت.<sup>۳</sup> با توجه به سال وفات نوۀ خالد یعنی محمد بن عبدالله، باید ولاء زیاد با ابن عباس را مربوط به اجداد خالد دانست که احتمالاً مانند وُثَّاب در فتح کاشان اسیر شده و به سهم ابن عباس در آمده است.

ب. روایات: ابن شیره با امام هادی علیه السلام مکاتباتی داشت و از آن حضرت پرسش‌هایی کرد. البته در این روایات، به نام امام تصریح نشده، ولی از قراین پیدا است که مکاتبه با امام دهم علیه السلام بوده است. این روایات عبارتند از:

۱. کلینی در روایتی صحیح‌السند از علی بن ابراهیم قمی از ابن شیره نقل کرده است که گفت: در سال ۲۳۱ در مدینه بودم و به ابوالحسن علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! کسی که مأمور خریدن چیزی برای کسی شده و پس از خرید، آن را دزدیده‌اند مسئولش کیست؟ فرمود: خریدار مسئولیتی ندارد و در واقع، از مال

۱. رجال الطوسی. ص ۳۸۸؛ برقی، رجال. ص ۵۸ (مولی عبدالله).

۲. مقاتل الطالبیین. ص ۴۹۶ / شرح الاخبار. ج ۳. ص ۳۳۲.

۳. طبقات المحدثین باصفهان. ج ۳. ص ۳۰۲.

مالک رفته است.<sup>۱</sup> از این روایت استفاده می‌شود که ابن شیریه در سال ۲۳۱ در مدینه بوده و تعبیر «جُعِلْتُ فداک» در نامه او نشانگر امامی بودن وی است. شیخ طوسی در مصباح المتهجد می‌نویسد: کاشانی مسائلی را از امام هادی علیه السلام در سال ۲۳۴ شنیده است،<sup>۲</sup> ولی توضیح دیگری در این باره نمی‌دهد. روشن نیست آیا این مسائل همان‌هاست که کلینی روایت کرده و شیخ به اشتباه سال ۲۳۴ ثبت کرده یا سؤالات دیگری بوده که بار دیگر کاشانی از امام پرسیده است؟

۲. مکاتبة دیگری از کاشانی ثبت شده که در آن از امام هادی علیه السلام درباره صفات خداوند سؤال کرده است.<sup>۳</sup> البته در این خبر، نام وی به اشتباه، «محمد بن علی القاسانی» ضبط شده؛ یعنی نام او با نام پدرش جابه‌جا شده است.<sup>۴</sup> این جابه‌جایی از خطاهای معمول در منابع است. دلیل بر این جابه‌جایی دیگر اخباری است که در آنها سهل بن زیاد از علی بن محمد کاشانی روایت می‌کند و در این خبر هم سهل وجود دارد. علاوه بر آن، در روایات، شخصی به نام «محمد بن علی کاشانی» با این راوی و مروی عنه نداریم.

در این مکاتبه، کنیه امام هم نیامده و با ضمیر به آن حضرت اشاره شده است (کتب الیه)؛ ولی همانند روایت پیشین، کلینی یا دیگران توضیح داده و گفته‌اند: «یعنی: ابالحسن الثالث علیه السلام».

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۱۴.

۲. مصباح المتهجد، ص ۳۶۷.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. البته کاشانی دیگری با عنوان «محمد بن علی» مشهور است که از عالمان قرن هشتم به شمار می‌رود.

۳. وی در مکاتبه دیگری درباره «یوم الشک» ماه رمضان از امام هادی علیه السلام پرسش کرده که با تعبیر «کتبتُ الیه و انا بالمدينة» آمده است.<sup>۱</sup> این روایت هم نام امام را نبرده است، اما تصریح دارد که کاشانی از مدینه به امام نامه نوشت.

۴. علامه حلی مکاتبه دیگری به علی بن محمد نسبت داده که قابل بررسی است. این نامه پرسشی از امام دهم علیه السلام درباره مغمی علیه است که با همان تعبیر «کتبتُ الیه و انا بالمدينة» نقل شده است.<sup>۲</sup> در کتب دیگر، همین روایت به سند محمد بن علی بن محبوب از علی بن محمد بن سلیمان (نوفلی) آمده است.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد علامه حلی به تصور تصحیف «علی بن محمد بن شیره» به «علی بن محمد بن سلیمان»، سند را این‌گونه آورده است؛ زیرا چنین تصحیفی در برخی روایات رخ داده و این دو تن با یکدیگر اشتباه شده‌اند؛<sup>۴</sup> اما در آن روایات، دو قرینه وجود دارد و آن راوی و مروی‌عنه است که با راوی و مروی‌عنه کاشانی تطبیق می‌کرد.<sup>۵</sup> علامه مجلسی هم این تصحیف را تأیید کرده است.<sup>۶</sup> در هر صورت، این مکاتبه از کاشانی نیست.

۵. گفته می‌شود؛ ابن شیره از امام حسن عسکری علیه السلام نیز روایت کرده است. در

۱. الاستبصار، ج ۲، ص ۶۴.

۲. منتهی المطلب، ج ۲، ص ۶۰۱.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۰۳؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۴۵۸؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۶۲. در جاهای دیگری همین سند وجود دارد. برای نمونه، نک. التهذیب ج ۲، ص ۳۱۵.

۴. نک. الکافی، ج ۶، ص ۲۲۴ و ۲۲۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۳۹۵.

۵. راوی از علی بن محمد بن سلیمان در این روایت یا روایات: احمد برقی و مروی‌عنه او ابویایوب مدنی (سلیمان بن مقبل) است و این دو، راوی و مروی‌عنه کاشانی‌اند، نه نوفلی.

۶. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۳۰۴.

کتاب نهج السعادة، مناجاتی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که در سند آن، تعدادی محدثان کاشانی وجود دارند؛ ابوالرضا راوندی از علی بن یحیی راوندی از علی بن حسن بارکزی (بارکزی) از علی بن محمد خلیدی کاشانی به سال ۳۸۸ از علی بن نصیر قطامی به سال ۳۸۱ از احمد بن حسن وثابی کاشانی در جرجان به سال ۳۳۳ از پدرش از علی بن محمد بن شیره از ابومحمد حسن بن علی (علیه السلام) به سال ۲۶۰. ضمناً در این خبر، کاشانی معروف به «عزّ» دانسته شده است.<sup>۱</sup>

مؤلف نهج السعادة نگفته است که این مناجات را از چه منبعی نقل می‌کند، ولی از قرائن پیداست که وی نسخه‌ای در اختیار داشته و مستقیماً از آن گزارش کرده است. وی می‌گوید: همان مناجات را فرزند ابوالرضا راوندی از پدرش نقل کرده و در ایران چاپ شده است.<sup>۲</sup> تفاوت سند این نقل در این است که ابن راوندی از پدرش از علی بارکزی (که در اینجا علی بن حسین آمده است) نقل می‌کند. به نظر می‌رسد در این سند، نام استاد ابوالرضا راوندی، یعنی علی بن یحیی، افتاده است. موضوع دیگر، که قابل توجه است، اینکه ابن شیره در منابع دیگر، تنها از امام هادی (علیه السلام) روایت کرده است، اما در اینجا، از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل می‌کند. اگر تصریح به سال ۲۶۰ در این خبر نبود، امکان داشت ابومحمد الحسن ابن علی را تصحیف ابوالحسن یعنی امام هادی (علیه السلام) بگیریم. بنا بر این روایت، کاشانی به سامراء نیز رفته است؛ زیرا امام حسن عسکری (علیه السلام) تمام دوران امامتش را در این شهر گذراند.

ج. راوی و مروی عنه: کسانی که ابن شیره از آنان روایت می‌کند عبارتند از:

۱. نهج السعادة ج ۶ ص ۵۲.

۲. همان. ص ۷۰ و مقایسه کنید با المناجاة/الالهیات، ص ۱۰.

قاسم بن محمد کاسولا اصفهانی، ابویوب سلیمان بن مقبل، سلیمان بن حفص مروزی، علی بن سلیمان (ابن رشید)، بسطام بن مرّۃ فارسی، محمد بن عیسی بن عبید، علی بن اسباط و محمد بن سلیمان دیلمی؛<sup>۱</sup>

۱. قاسم بن محمد معروف به «کاسولا» گاه قمی و گاه اصفهانی معرفی شده است.<sup>۲</sup>

۲. ابویوب سلیمان بن مقبل مدنی که گویا ابن شیره در مدت اقامت در مدینه از او اخذ روایت کرده است.

۳. سلیمان بن حفص اهل مرو بود و مکاتباتی با امام هادی علیه السلام داشت.

۴. از اینکه کاشانی روایاتی از محمد بن عیسی بن عبید و علی بن سلیمان دارد، می‌توان سفر او به بغداد را نیز احتمال داد؛ زیرا این دو ساکن بغداد بوده‌اند<sup>۳</sup> و مؤید آن مناجات حضرت علی علیه السلام است که در سامراء از آن حضرت نقل کرده است.

۵ و ۶. علی بن اسباط و محمد بن سلیمان دیلمی اهل کوفه بودند.<sup>۴</sup>

کسانی که از ابن شیره روایت می‌کنند عبارتند از: احمد بن محمد بن خالد برقی، محمد بن حسن صفّار قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم قمی و پدرش، سهل

۱. به دلیل آنکه برخی ابن شیره را غیر از علی بن محمد کاشانی می‌دانند، باید توجه داشت که در مورد راوی آخر (دیلمی)، فقط علی بن شیره از او روایت کرده است.

۲. نک. رجال النجاشی (ج ۲، ص ۱۸۳) که «قمی» تعبیر می‌کند؛ ولی شیخ طوسی در الفهرست (ص ۲۰۲) و رجال الطوسی (ص ۴۳۶) از او به «اصفهانی» تعبیر کرده است. ضمناً در کتاب رجال «کاسام» آمده است.

۳. رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ رجال الطوسی، ص ۳۸۸.

۴. رجال النجاشی ج ۲، ص ۷۳ و ۲۶۹.

ابن زیاد رازی، محمد بن احمد بن یحیی اشعری. نام این افراد بیانگر آن است که ابن شیر در منطقه قم و کاشان مجلس حدیث داشته و با محدثان منطقه خود محشور بوده است. بنابراین، نباید در تشیع این منطقه در این زمان تردیدی داشت و اینکه کاشان در این زمان، محدثانی امامی مذهب در خود داشته است.

۲- ابراهیم بن شیبۀ اسدی اصفهانی؛ شیخ طوسی ذیل اصحاب امام جواد و هادی علیه السلام از او نام برده، می‌گوید: اصل او از کاشان است.<sup>۱</sup> مشهورترین روایت وی پرسشی از امام جواد علیه السلام درباره اتمام نماز در حرمین است.<sup>۲</sup> وی نامه‌های دیگری به آن حضرت نوشته و جواب دریافت کرده است: یکی از آنها سؤال وی درباره ملک او بود که حاکم متعزّض آن شده بود.<sup>۳</sup> دیگری درباره امام جماعتی بود که شیعه نیست.<sup>۴</sup> سوم پرسشی درباره افکار غالیانه است و می‌نویسد: فدایت شوم! نزد ما اقوامی هستند که درباره مقام شما اختلاف دارند و سخنان نادرستی می‌گویند و حتی احادیثی درباره آن نقل می‌کنند.<sup>۵</sup>

از مکاتبه‌های وی با امام به دست می‌آید که او از عالمان شیعه بوده و به نظر می‌رسد فقیه به شمار می‌آمده است؛ زیرا پرسش‌های وی معمولی نیست. از سوی دیگر، این نامه‌ها نمی‌فهمانند که ابن شیبۀ مقیم حجاز یا عراق بوده است، بلکه با قرآینی می‌توان گفت: او در منطقه کاشان سکونت داشته است. در مورد پرسش او درباره امام جماعتی که احکام شیعه را عمل نمی‌کند، این را می‌توان در

۱. رجال الطوسی. ص ۳۷۳ و ۳۸۴.

۲. الکافی، ج ۴. ص ۵۲۴.

۳. وسائل الشیعه. ج ۸. ص ۷۶.

۴. همان، ج ۸. ص ۳۶۳.

۵. اختیار معرفة الرجال، ج ۲. ص ۸۰۳.

آن دوره در مناطق مرکزی ایران و حتی شیعه‌نشین‌هایی همچون کاشان حدس زد. قرینه دیگر مطالبی بعکس آن است که از غلو و غالیان سخن می‌گوید و احتمال دارد اشاره به جو حدیثی قم و اخراج متهمان به غلو از آنجا به کاشان و اطراف آن باشد. سوم تعرض حاکم به مستغلات/بن‌شیه نشانگر آن است که وی شخصیتی قابل توجه بوده است. از مجموع مکاتبات وی، می‌توان احتمال داد وی در منطقه کاشان وکیل بوده است. آنچه در رجال الکشی آمده توسط موسی بن جعفر بغدادی از او نقل شده است که احتمال حضور وی را در بغداد نشان می‌دهد.

۳. **علی بن عیسی کاشانی انصاری**؛ وی راوی دیگری است که برقی از او روایت کرده.<sup>۱</sup> پیش‌تر گفته شد که عیسی بن عمرو مولی انصار اهل کاشان و خادم امام صادق علیه السلام بود. بر حسب طبقه، علی می‌تواند فرزند او باشد؛ زیرا از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده<sup>۲</sup> و محمد از اصحاب امام ششم تا هشتم بوده است.<sup>۳</sup> علاوه بر این قرینه، انصاری و کاشانی بودن درباره عیسی هم آمده بود. در این صورت (که وی فرزند عیسی راوی امام صادق علیه السلام باشد)، این شخص را باید از رجال قرن دوم و سوم به شمار آورد.

۴. **احمد برقی**؛ از دیگر عالمان این دوره، احمد بن ابی عبد الله محمد بن خالد بن عبد الرحمن برقی (م ۲۸۰) است که به دلیل داشتن املاکی در کاشان،<sup>۴</sup> به این شهر رفت و آمد می‌کرد. پدر و برخی دیگر از خاندان وی نیز در میان رجال

۱. المحاسن. ج ۱، ص ۲۲۹؛ ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. همان. ج ۲، ص ۳۰۲.

۳. رجال الطوسی. ص ۲۸۵ و ۳۴۳ و ۳۶۳.

۴. المحاسن. ج ۱، ص ۲۸ و ۳۰.

امامیه مشهورند. نجاشی اصل این خانواده علمی را کوفی و از موالی/ابوموسی اشعری می‌داند که نیای آنان محمد بن علی پس از واقعه زید بن علی علیه السلام کشته شد و عبدالرحمان بن محمد به «برق‌رود» قم گریخت. وی توضیح می‌دهد که «برق‌رود» در حوالی قم است.<sup>۱</sup> محل دقیق «برق‌رود» یا «برقه» مشخص نیست. آنچه در منابع مشهور است اینکه برقه شهری در شمال آفریقا است که امروزه در لیبی واقع است. یاقوت دو مدخل به برقه اختصاص داده، ذیل یکی می‌نویسد: از روستاهای قم است که احمد بن ابی‌عبدالله فقیه امامیه بدان‌جا منسوب است. وی به نقل از حمزه/اصفهانی، اضافه می‌کند که پسر خواهر احمد به اصفهان رفته و در آنجا ساکن شده است.<sup>۲</sup> نام «برق‌رود» در کتاب تاریخ قم در کنار «تیمره» و «جابلق» آمده است:

و عنزه به رستاق جابلق و برق‌رود فرود آمدند و در آنجا از عجم کشتند و اشاعره به رستاق کمیدان... نزول کردند.<sup>۳</sup>

برخی هم برق‌رود را همان رودخانه «بیرقان» دانسته‌اند.<sup>۴</sup> اگر سخن یعقوبی، که برق‌رود را در ذیل «کرج ابی‌دلف» آورده است و در کنار آن می‌داند،<sup>۵</sup> بپذیریم بی‌تردید آن را از حوالی کاشان دور خواهیم دانست و تصور اینکه برقی در نزدیکی کاشان مسکن داشته و روستای او در آنجا بوده است، کاملاً منتفی خواهد شد.

۱. رجال النجاشی: ج ۱، ص ۲۰۵؛ ج ۲، ص ۲۲۱.

۲. معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۰۸ (ذیل برقه).

۳. تاریخ قم: ص ۲۲.

۴. تاریخ قم (محمد حسین ناصرالشریعه، ج ۱۳۴۲) ص ۱۷۴.

۵. یعقوبی: البلدان، ص ۴۲.

۵- **ابن رزام:** دیگر عالم و مؤلف شیعی این دوره / ابوالحسن علی بن سعید بن رزام کاشانی است. از وی فقط نجاشی نام برده و روایتی از او در کتب حدیثی به چشم نمی‌خورد. نجاشی ضمن توثیق او می‌نویسد: وی از احمد بن محمد بن عیسی اشعری و محمد بن حسین بن ابی الخطّاب (م ۲۶۲) روایت می‌کند و کتاب جنائز را نوشته است.<sup>۱</sup> از تعبیر نجاشی (من قریة من سواد قاسان) استفاده می‌شود که ابن رزام از روستاهای اطراف کاشان بوده است.

۶- **حسین بن محمد:** وی نیز از رجال قرن سوم به شمار می‌رود؛ زیرا از شیوخ محمد بن حسن صفّار قمی (م ۲۹۰) است. تا آنجا که در منابع روایی و رجالی بررسی شد، نام او جز در کتاب *بصائر الدرجات* نیامده و در آنجا، تنها یک روایت به این طریق از او نقل شده است: صفّار از حسین بن محمد کاشانی از ابواحوص داود بن اسد مصری...<sup>۲</sup>

در روایتی از دلائل الامامة از حضور حسین بن محمد به سال ۲۸۸ در کاشان سخن گفته شده است.<sup>۳</sup> با توجه به منابع دیگری که این خبر را نقل کرده‌اند،<sup>۴</sup> مراد از وی «حسین بن محمد بن عامر اشعری قمی» است که از راویان مشهور شیعه امامیه و استاد کلینی به شمار می‌رود. اینکه این شخص را همان حسین بن محمد در کتاب *بصائر الدرجات* بدانیم درست نیست؛ زیرا راویان با هم تناسب ندارند و علاوه بر آن، با توجه به وفات صفّار در ۲۹۰، بعید است شیخ او تا سال ۲۸۸ زنده بوده باشد.

۱. رجال النجاشی. ج ۲، ص ۸۵.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۴ و ۳۶۹. این روایت در کتاب الاختصاص (ص ۲۹۸) به همین سند آمده (البته به تصحیف حسن بن محمد) و در کتب دیگر نیز از این دو منبع ذکر شده است.

۳. دلائل الامامة، ص ۵۴۵: بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۷۸ و ۸۳.

۴. الغيبة، ص ۲۷۳.

۷- محمد بن عبدالله؛ ابو عبدالله محمد بن عبدالله کاشانی تنها در سلسله اسناد کتاب دلائل الامامة واقع شده و مؤلف آن در طریق سه روایت از وی نام برده است.<sup>۱</sup> روایتگر کاشانی در اینجا، ابوعلی حسن بن محمد نهاوندی است که به تاریخی از زمان مرگ یا سماع وی دست نیافتیم. روایتگر نهاوندی نیز ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری<sup>۲</sup> از رجال مشهور و موثق شیعه، در گذشته به سال ۳۸۵ است.<sup>۳</sup> بنابراین، می‌توان حیات کاشانی را در سده سوم تخمین زد.

با وجود آگاهی‌های اجمالی که درباره رجال شیعی کاشان قرن سوم بیان شد، کمترین خبری در موضوع ارتباط آنان با مردم در دست نداریم. نویسندگانی هم که نام آنان را برای ما ثبت کرده‌اند، از روابط آنان با مردم شهر خود یا ایجاد رابطه میان مردم و ائمه اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup> یا دیگر شیعیان سخنی نگفته‌اند. حتی مشهورترین این افراد یعنی علی بن محمد قاسانی فقط در منابع روایی شهرت فراوان دارد و امروز از نفوذ و موقعیت او در آن دوران اطلاعی نداریم.

در پایان این گفتار، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کثرت عالمان، محدثان و مؤلفان شیعی در قرن سوم و وجود اصحاب و راویان ائمه اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup> در میان ایشان، نشانگر رواج تشیع در کاشان است. با این حال، نمی‌توان این موضوع را عاملی برای ورود تشیع به این شهر دانست، بلکه خود معلول آن است؛ چنان‌که به نظر می‌رسد دیگر عوامل بررسی شده تا اینجا نیز علت اصلی تشیع کاشان نبوده‌اند، هرچند عامل سیاسی و فرهنگی تا حد زیادی مؤثر بوده است.

۱. دلائل الامامة، ص ۴۶۸، ۴۷۰ و ۵۳۵.

۲. ر.ک. همان، ص ۴۶۶ و ۴۶۸.

۳. رجال الطوسی، ص ۴۴۹.

#### ۴. اقتصاد، جمعیت و مهاجرت

**الف. اقتصاد:** در جوامع امروزی، اقتصاد محور بسیاری از رویدادها و تحولات به شمار می‌آید. پرسش این است که آیا ممکن است تشیع کاشان هم به این عامل ارتباطی داشته باشد؟ لازمه پاسخ به این سؤال، آشنایی با وضعیت اقتصادی و معیشتی مردم کاشان در قرون اولیه اسلامی از رهگذر صنایع و مشاغل رایج در آن دوره است. بارتولد درباره کاشان می‌نویسد:

بنای این شهر را به زبیده نسبت می‌دهند. در آن زمان، شهر دارای اهمیت صنعتی برجسته‌ای بود و مخصوصاً جام و پیاله کاشان شهرتی داشت. در این زمان هم ظروف مسی کاشان معروف است.<sup>۱</sup>

نویسنده منبع این گفته‌اش را بیان نکرده است و چنین تعبیری در منابع قدیم یافت نشد. آنچه در موضوع اقتصاد و صنایع کاشان در دست داریم سخن مقدسی است که می‌گوید: در اطراف کاشان، مزارع و قنات‌های فراوان وجود دارد. مردم آن مهارتی در ساختن کوزه‌های فلزی (قماقم) دارند. در نواحی آن گیاهی می‌روید که به شیشه سفید براق (زجاجاً ابیض یبرق) تبدیل می‌شود و برای داروسازی به کار می‌آید. او همچنین از میوه هلوی خوب و «طلخون» آنجا نام می‌برد.<sup>۲</sup>

عبدالجلیل رازی در قرن ششم از «عوانان قم و کلاگران آوه و جولاهاکان

---

۱. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۹۳.

۲. احسن التقاسیم، ص ۳۹۰ و ۳۹۷. وی در جای دیگری (ص ۳۹۲ و ۳۹۶) هم از «قماقم کاشان» و «طلخون» یا قنات‌های آن یاد کرده است.

کاشان» سخن گفته است.<sup>۱</sup> «جولاهک» را به معنای بافنده دانسته‌اند.<sup>۲</sup> قزوینی در زمانی متأخرتر می‌نویسد: آنان در وسایل سفالین لعابدار مهارتی دارند که در شهرهای دیگر نیست و به جاهای دیگر صادر می‌شود. زردآلوهای بسیار خوشگوار دارد که در جاهای دیگر نیست؛ آن را خشک می‌کنند و در بسته‌های مخصوص، به شهرهای دیگر می‌فرستند.<sup>۳</sup>

دارایی دیگر کاشان در قدیم، کاشی‌های آن بوده که نام‌گذاری آن هم به مناسبت نام این شهر است؛ چنان‌که یاقوت می‌نویسد: از کاشان، نوعی سفال (غضائر) صادر می‌شود که «کاشانی» نام دارد و عامّه به آن «کاشی» می‌گویند.<sup>۴</sup> اگرچه سابقهٔ گِل پختهٔ لعابدار در خاورمیانه به پیش از اسلام برمی‌گردد، ولی شهرت آن در کاشان مربوط به دورهٔ سلجوقی به بعد است.<sup>۵</sup> بنابراین، با وجود شهرت کاشی کاشان، به نظر می‌رسد در دورهٔ اول اسلامی، صنعت رایجی در این شهر به شمار نمی‌رفته است.

چنان‌که پیداست، این آگاهی‌ها مربوط به سده‌های چهارم به بعد هستند و با توجه به اینکه تشیع کاشان را در قرن چهارم مفروض گرفتیم، نمی‌توان بین این مطالب و ورود تشیع به آنجا ارتباطی برقرار کرد. به عبارت دیگر، ما آگاهی‌هایی از اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم کاشان در قرون اول تا سوم (دورهٔ اوج‌گیری تشیع) در دست نداریم تا آن را در تحولات اجتماعی و مذهبی مؤثر بدانیم.

۱. النقص، ص ۲۷۷.

۲. همان. پاورقی محدّث ارموی. همچنین: لغتنامه، ذیل جولاه و جولاهک.

۳. آثار البلاد، ص ۴۳۲.

۴. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱ (ذیل قاشان).

۵. تاریخ هنرهای ملی، ج ۱، ص ۲۳۶.

ب. جمعیت و مهاجرت: بی‌تردید، تغییر و تحوّل در جمعیت یک منطقه یا مهاجرت دسته‌جمعی یا فردی، به گونه‌ای که قابل ملاحظه باشد، می‌تواند در تحولات اجتماعی مؤثر باشد. آیا چنین مؤلفه‌ای در تاریخ اجتماعی کاشان واقع شده است؟ و در صورت وقوع، آیا تأثیری در تشیع کاشان داشته است؟

با توجه به گزارش‌هایی که از تاریخ کاشان در دست داریم، باید گفت: جواب این پرسش‌ها در بخش جمعیت منفی است؛ زیرا جمعیت کاشان در اثر رویداد خاصی، افزایش یا کاهش نیافته است. این عامل در ورود تشیع به قم، قابل توجه و بسا پذیرفتنی است؛ زیرا سکونت اشعری‌ها در این شهر، چهره این شهر را دگرگون کرد.

اما موضوع مهاجرت را می‌توان با توجه به عوامل دیگر بررسی کرد؛ زیرا این عامل با بخشی که پیش‌تر درباره علویان و عالمان محدّث این شهر گذشت، مرتبط است. حضور علویان در کاشان، در موضوع مهاجرت هم می‌تواند بحث شود؛ همان‌گونه که رفت و آمد برخی عالمان و محدّثان شیعه، بخصوص قمی‌ها، در کاشان می‌تواند نوعی مهاجرت به شمار آید. با این حال، باید توجه داشت که این مهاجرت‌ها به صورت فردی بوده و با فاصله‌های زمانی روی داده‌اند. در بحث از علویان قرن اول و دوم - که ذیل عنوان «چهره‌های تأثیرگذار» گذشت - گفته شد که حضور آنان محلّ تأمل بوده یا در تشیع کاشان تأثیری نداشته است. تکیه اصلی بحث عالمان و محدّثان - که ذیل «عامل فرهنگی» گذشت - هم بر کسانی بود که خود اهل کاشان و شیعه بودند. بنابراین، باید گفت: اگر عامل مهاجرت را هم در نظر بگیریم نباید آن را عامل اصلی ورود تشیع به کاشان دانست.

## ۵. محیط و جغرافیا

در این گفتار، در پی پاسخ این پرسش هستیم که آیا موقعیت جغرافیایی کاشان در تشیع این شهر نقشی داشته است؟ فرضیه پژوهش حاضر این بود که عامل عمده و اصلی همین بوده است. به منظور بررسی این عامل و اثبات این فرضیه، بحث را در چند قسمت پی می‌گیریم: اول درباره موقعیت جغرافیایی کاشان در قدیم، یعنی قرون اولیه اسلامی؛ دوم جایگاه و ارتباط آن با شهرهای اصفهان و قم؛ سوم تأثیرپذیری از قم.

**الف. جغرافیای کاشان:** کاشان از شهرهای منطقه جبال (جبل) محسوب می‌شود. سرزمین «جبال» عنوانی است که در قدیم به شهرهای محدوده رشته کوه زاگرس اطلاق می‌شد. حموی می‌نویسد: «جبال» شهرهایی هستند که امروزه به غلط، آن را «عراق اعجم» می‌خوانند. این شهرها مابین اصفهان تا زنجان هستند.<sup>۱</sup> ابن حوقل می‌نویسد: سرزمین جبال شامل شهرهای بزرگ و مشهور است که بزرگ‌ترین آنها همدان، دینور، اصفهان و قم است. شهرهایی کوچک نیز دارد؛ مانند کاشان، نهاوند، کرج و...<sup>۲</sup> مقدسی کاشان را ذیل اقلیم جبال<sup>۳</sup> و حموی ذیل اقلیم چهارم از سرزمین‌های جهان<sup>۴</sup> یاد کرده است.

گفته می‌شود: کاشان در ابتدا، قلعه‌هایی پراکنده بود و پس از فتح اسلامی، طرح به هم پیوستگی قلعه‌ها مطرح شد و «چهل حصاران» نام گرفت.<sup>۵</sup> این مطلب با گزارش ابن اعثم، که می‌نویسد: «از کاشان بیست هزار نیروی نظامی برای جنگ

۱. معجم البلدان. ج ۲، ص ۲۶ (ذیل جبال).

۲. صورة الارض. ص ۳۰۶.

۳. احسن التقاسیم. ص ۳۸۴.

۴. معجم البلدان. ج ۱، ص ۳۵.

۵. نام مکانهای جغرافیایی در بستر زمان، ص ۱۸۲.

با مسلمانان اعزام شدند»<sup>۱</sup> سازگار نیست. حتی اگر رقمی که این مورّخ گفته مبالغه آمیز باشد، دست کم این مطلب را می‌رساند که کاشان در آن زمان موقعیتی داشته و شهر محسوب می‌شده است. برخی منابع هم شهربانو همسر امام حسین (علیه السلام) را دختر فرمانروای کاشان دانسته‌اند.<sup>۲</sup> به طور کلی، نام «چهل حصاران» در هیچ منبع تاریخی معتبری یافت نشد و مورّخانی مانند طبری و بلاذری، که فتوح اسلامی را گزارش کرده‌اند، جز با عنوان «کاشان» از این منطقه یاد نکرده‌اند. روشن نیست تعبیر «چهل حصاران» و قلعه بودن کاشان چگونه و از کجا مطرح شده و به برخی کتب متأخر<sup>۳</sup> راه یافته است.

از مجموع گزارش‌های تاریخی و تعابیری که درباره کاشان قدیم به کار رفته است، می‌توان استفاده کرد که این منطقه بیش از چند قلعه بوده و از لحاظ جغرافیایی، مرکزی قابل توجه به شمار می‌رفته است. روستاها و مناطقی که برای این شهر برشمرده‌اند هرچند مربوط به قرون سوم و چهارم هستند یا به عبارتی در منابع این دو قرن آمده‌اند، اما نشانگر گسترده‌ی کاشان در قرن اول هجری و همزمان با ورود اسلام به آنجا هستند.

نواحی زیادی برای این شهر در منابع قدیم برشمرده‌اند؛ مثلاً، در تاریخ قم از راوند، نیاسر، انوشاباد (نوش‌آباد)، فین، آران، جوشقان، ورکان و مناطق دیگری نام برده شده است.<sup>۴</sup> آبرون، قالهر، قهرود (قهرود)، رویدشت، و کرمند نیز در کتب قدیم آمده‌اند.<sup>۵</sup>

۱. الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲. العدد القویة، ص ۵۳؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۴۶ به نقل از کتاب تذکره.

۳. مانند: تاریخ کاشان و نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان.

۴. تاریخ قم، ص ۷۷، ۷۸، ۱۱۴ و ۱۱۷.

۵. طبقات المحدثین باصبهان، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۶۰؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۴ و ۲۹-۳۳.

موضوع دیگری که در اینجا لازم است بدان اشاره شود، فاصله کاشان با شهرهای مجاور است. این بحث بدین دلیل مطرح می‌شود که مشخص شود کدام شهر به کاشان نزدیک‌تر بوده و به عبارت دیگر، روشن شود که فاصله این شهرها با یکدیگر چه اندازه در روابط آنان نقش داشته است.

فاصله کاشان تا شهرهای مجاور، بخصوص اصفهان و قم، با اندکی اختلاف ذکر شده است. تردیدی نیست که امروزه تعیین و بیان این فاصله‌ها آسان و روشن است، اما مراجعه به منابع قدیمی به این دلیل است که فاصله آن زمان را به دست آوریم. چه بسا راهی که در آن زمان بین دو منطقه طی می‌شده با راه‌های امروزی متفاوت باشد.

ابن حوقل فاصله اصفهان تا کاشان را ۳ منزل و قم تا کاشان را ۲ منزل و ۱۲ فرسخ بیان می‌کند.<sup>۱</sup> مستوفی فاصله کاشان تا اصفهان را ۳۲ فرسخ و تا قم را ۱۲ نوشته است.<sup>۲</sup> سمعانی، که زمانی از کاشان دیدن کرده است، فاصله آن را تا اصفهان ۳۰ فرسخ می‌داند.<sup>۳</sup> در نسخه‌ای از *احسن التقاسیم*،<sup>۴</sup> فاصله یهودیه تا خوان کاشان، ۴۰ فرسخ آمده است. در گزارشی مربوط به قرون متأخر، می‌خوانیم که فاصله قم تا کاشان در ۳ روز پیموده می‌شد.<sup>۵</sup>

با این همه، نگارنده گمان قوی دارد که فاصله کاشان تا قم بسیار کمتر از فاصله امروزی بوده است؛ زیرا راهی که آن زمان طی می‌شده، میانبر و از راه کوه‌ها بوده است، در صورتی که امروزه این مسیر با درازای بیشتری طی می‌شود.

۱. *صورة الارض*، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۲. *نزهة القلوب*، ص ۵۲ و ۱۸۴.

۳. *الانساب*، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

۴. *احسن التقاسیم*، ص ۴۰۱، پاورقی.

۵. *قم در قرن نهم*، ص ۳۱ به نقل از: *سفرنامه ونیزیان*.

ب. ارتباط کاشان با قم و اصفهان: شهر کاشان همان‌گونه که در حال حاضر از نظر تقسیمات کشوری تابع اصفهان به شمار می‌رود و جزو این استان است، در صدر اسلام نیز به همراه قم از توابع اصفهان بود. ارتباط مردم کاشان با اصفهان را می‌توان از روابط فرهنگی آنان استفاده کرد. تعبیر «کاشانی اصفهانی» یا عکس آن درباره تعدادی از محدثان و همچنین رفت و شد عالمان این دو منطقه با یکدیگر به خوبی مؤید روابط نزدیک آنها با یکدیگر است. ابونعیم می‌نویسد: ابوبکر محمد بن عبیدالله اصفهانی معدل (م ۳۸۵) در کاشان از دنیا رفت و جنازه‌اش به اصفهان منتقل شد.<sup>۱</sup> درباره علی بن محمد (ابن شیر) صحابی امام هادی علیه السلام، ابوبکر محمد بن داود بن علی ظاهری (م ۲۹۷)،<sup>۲</sup> ابونصر فضل بن محمد بن سعید (م ۴۳۸) و فرزندش ابوالفرج محمد (م ۴۴۵)، همچنین درباره ابورشید احمد بن ابی‌العلاء (م ۵۳۱) استاد سمعانی (م ۵۶۲)،<sup>۳</sup> تعبیر «کاشانی اصفهانی» به کار رفته است. محمد بن عبدالغفار کاشانی معدل (م ۵۴۲) در اصفهان از دنیا رفت.<sup>۴</sup> درباره حضور عمادالدین کاتب اصفهانی در کاشان و حضور فرزند ابوالرضا راوندی در اصفهان نیز سخن گفته می‌شود. اینها در حالی است که این زمان،

۱. ذکر اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲. شرح حال نویسان پدر وی داود بن علی (م ۲۷۰) رئیس فرقه «ظاهریه» را اصالتاً کاشانی و ساکن بغداد می‌دانند. نک. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۳۱۲؛ ج ۲، ص ۷ و الانساب، ج ۹، ص ۱۳۰ که البته در چاپ مورد نظر ما از این کتاب، برای او و فرزندش محمد، تعبیر «فاشانی» ذکر کرده، اما در کتب دیگر «قاشانی» آمده است. قرینه «اصفهانی» نیز مؤید آن است که «کاشان» درست است.

۳. درباره این افراد - به ترتیب نک. برقی، رجال، ص ۵۸؛ الانساب، ج ۹، ص ۱۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۲۹، ص ۴۶۳؛ ج ۱۰، ص ۱۲۰؛ ج ۳۶، ص ۲۳۱.

۴. تاریخ الاسلام، ج ۳۷، ص ۱۱۹.

کاشان مهد تشیع و اصفهان هنوز سنی‌نشین بوده است. در کتب مربوط به اصفهان، از افراد زیادی به عنوان «کاشانی» یاد شده است که شهرتی ندارند؛ چنان‌که در کتب روایی و رجالی، به نام افراد زیادی برمی‌خوریم که یا کاشانی ساکن اصفهان هستند یا بعکس.<sup>۱</sup> بنابراین، با وجود ارتباط اصفهان و کاشان، تأثیر و تأثری از نظر مذهبی صورت نگرفته است. از سوی دیگر، در اواخر قرن دوم، قم از اصفهان جدا شد<sup>۲</sup> و از آن پس کاشان از توابع قم به شمار می‌رفت. از این رو، طبیعی است که آن دو ارتباط بیشتری با هم پیدا کردند. اینکه جغرافی‌نویسان نام «قم» و «کاشان» را در کنار یکدیگر ذکر کرده و هر یک را به وسیله دیگری تعریف می‌کنند، نشانه ارتباط تنگاتنگ آنها، بخصوص از نظر مذهبی است؛ زیرا غالباً از تشیع قم و کاشان در کنار هم یاد می‌شود. گویا حتی در دوره‌ای که این دو زیر نفوذ اصفهان بوده‌اند، با هم روابط نزدیک داشته‌اند.

اکنون سخن این است که با توجه به این روابط، کاشان از کدام شهر تأثیر پذیرفته است؟

**ج. تأثیر قم بر تشیع کاشان:** مقایسه زمان تشیع سه شهر قم، کاشان و اصفهان، نشان می‌دهد که کدام شهر بر دیگری تأثیر داشته است.

۱. به اجمال. نک. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۱۹۴. اشاره به ابراهیم بن عبدالله القاسانی؛ فهرست ابن ندیم، ص ۲۶۷؛ معجم المؤلفین، ج ۹، ص ۴۱ (ترجمه «ابوبکر محمد بن اسحاق» اهل کاشان به قرینه مذهب ظاهری‌اش که باید در اصفهان آن دوره رواج داشته باشد)؛ تاریخ الاسلام، ج ۴۱، ص ۱۵۹ (که از ابونصر فرزند محمد بن ذاکر خرقی اصفهانی به عنوان «کاشانی» یاد می‌کند و افراد متعدد دیگری که با توجه به مشکل تشابه اسمی کاشان قم و کاسان ماوراءالنهر و همچنین فاشان و باشان، اظهار نظر قطعی درباره مسکن آنان مشکل است).

۲. جدایی قم از اصفهان در زمان خلافت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) اتفاق افتاد. نک. تاریخ قم، ص ۲۴ و ۳۱.

روشن است که شیعه شدن مردمان قم کمی پس از ورود اشعریان به آنجا و در اوایل قرن دوم رخ داده است. اصفهان در آن زمان، شهری سنی‌نشین، بلکه مشهور به دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام بود و تا قرن چهارم، شیعه در آنجا اقلیت به شمار می‌رفت. در سال ۳۲۳/بن عقده<sup>۱</sup> گفته است: اهل اصفهان ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم‌السلام هستند. وقتی به او گفته شد: شیعه هم در آنجا هست، گفت: شیعه معاویه؟!<sup>۲</sup> به همین دلیل است که مقدسی می‌گوید: اصفهانی‌ها درباره معاویه غلو می‌کنند. سپس داستان شخصی را آورده که صاحب بن عبّاد را لعن می‌کرده و معاویه را پیامبر می‌دانسته است.<sup>۳</sup> البته این بدان معنا نیست که هیچ شیعه‌ای در این شهر نبوده، صاحب بن عبّاد نمونه‌ای است که شاید آل‌بویه او را برای مقابله با مردم اصفهان منصوب کرده بودند! این در حالی است که گفته‌اند: شهر قم در ربع آخر قرن اول، تشیع را پذیرا شد.<sup>۴</sup> اگر در این مطلب هم تردید کنیم، قمی بودن برخی یاران صادقین علیهم‌السلام<sup>۵</sup> ما را به تشیع مردم آن در قرن دوم رهنمون می‌شود. اما درباره کاشان، دلیلی بر تشیع مردم آن در قرن اول و دوم نیافتیم و دو راوی پیش گفته (یحیی بن وثّاب در قرن اول و عیسی بن عمر در قرن دوم) در این شهر سکونت نداشتند و اگر شیعیان دیگری هم بوده‌اند در اقلیت قرار داشته

۱. ابوالعبّاس احمد بن محمد بن سعید کوفی سیبوی معروف به «ابن عقده» (۲۴۹-۳۳۳) از راویان مشهور شیعه و اهل سنت بود. با اینکه وی زیدی مذهب است، رجال‌نویسان دو فرقه از او به نیکی و عظمت یاد کرده، او را ثقه می‌دانند.

۲. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۰: ص ۱۰۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۱۲۵.

۳. احسن التقاسیم، ص ۳۹۹.

۴. تاریخ تشیع ایران، ج ۱، ص ۱۷۹.

۵. موسی بن عبدالله بن سعد اشعری صحابی این دو امام بود. (رجال الطوسی، ص ۳۰۷) در تاریخ قم (ص ۲۷۸) هم وی اولین شیعه در قم دانسته شده است.

یا امامی مذهب نبوده‌اند. البته گرایش آنان به اهل بیت علیهم‌السلام باید بیش از اصفهانی‌ها بوده باشد؛ چون سخنی از تعصب آنان در سنی‌گری نیست. سرعت پذیرش تشیع در میان آنان، خود دلیل بر این مطلب است.

با چنین مقایسه‌ای، به نظر می‌رسد ورود تشیع به کاشان جز تحت تأثیر قم واقع نشده است. ارتباط کاشان و قم با یکدیگر، بخصوص در مقایسه با اصفهان، دلیلی بر این تأثیر است. اینکه با فاصله‌ای کوتاه از رواج شیعه‌گری در قم کاشانی‌ها آن را پذیرا شدند، دلیل دیگر ماست.

#### ۶. زمان ورود تشیع

در این قسمت، ضمن جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطالب پیش‌گفته، زمان ورود تشیع به کاشان را بررسی می‌کنیم.

در مباحث پیشین گفته شد که شهر کاشان در سده سوم هجری، محل سکونت و آمد و شد تعداد قابل‌اعتنایی از شیعیان امامی مذهب بود. مهم‌ترین دلیل ما وجود عالمان و محدّثان شیعه اهل کاشان در این دوره است. اما اینکه تصور شود تشیع در قرن اول و دوم به این منطقه راه یافته است، دلیلی جز برخی بارگاه‌ها و گزارش‌های غیر معتبر ندارد.<sup>۱</sup> بهترین دلیل این مطلب آن است که در قرن سوم با وجود گرایش، بلکه رواج نسبی شیعه‌گری در این شهر، هنوز غلبه با اهل سنت بود و حکومت به دست آنان اداره می‌شد. از جمله این عالمان سنی، ابراهیم بن

---

۱. افندی معتقد است که «تصلّب و تعصب در شیعه‌گی اهل کاشان به برکت آمدن بابا شجاع‌الدین به ولایت کاشان است و به سعی علمای مجتهدین شیعه که در شهر و نواحی آن خصوصاً راوند جمع شده بودند بهم رسیده بود.» (تحفه فیروزیه شجاعیه، ص ۵۹).

قرّة اسدی ملقب به «اصم» است که اهل کاشان و ساکن ری بود<sup>۱</sup> و سمت قضاوت کاشان را بر عهده داشت.<sup>۲</sup> از اینکه وی قضاوت آن دوره را برعهده داشته و حکومت در دست اهل سنت بوده و از اینکه او را از اصحاب سفیان ثوری دانسته و گفته‌اند برای سفیان ثوری کتابی تألیف کرده است،<sup>۳</sup> به خوبی می‌توان به عامی بودنش پی برد. ابونعیم مرگ ابراهیم را به سال ۲۱۰ ثبت کرده و سمعانی هم آن را پذیرفته است.<sup>۴</sup>

نمونه دیگر ابواسحاق ابراهیم بن عبدالله کاشانی است. ابونعیم در کتاب ذکر اخبار اصبهان از او نام برده و روایتی از او نقل کرده است.<sup>۵</sup> این محدث از

۱. تاریخ الاسلام، ج ۱۴، ص ۴۲.

۲. الانساب، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

۳. طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۳۷.

۴. ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۷۲؛ الانساب، ج ۱، ص ۲۹۸. آنچه محل تأمل است اینکه گفته‌اند: وی با سفیان ثوری (۹۷ - ۱۶۱) همراه بود. گویا به همین دلیل است که کتّال به بدون اشاره به سال ۲۱۰ می‌گوید: «ابراهیم بن قرّة پیش از سال ۱۶۱ زنده بود.» (معجم المؤلفین، ج ۱، ص ۷۷) ابوالشیخ نیز با اینکه شرح حال ابراهیم را آورده، از سال مرگ وی سخن نمی‌گوید. آنچه می‌تواند سخن ابونعیم را تأیید کند این است که ابوحفص عمرو بن علی فلاس (ح ۱۹۰-۲۴۶) استاد حدیث اسحاق بن ابراهیم بن قرّة و در حقیقت، هم طبقه ابراهیم به شمار می‌رود؛ چنان‌که ابراهیم بن ایوب فرسانی اصفهانی، راوی ابراهیم بن قرّة، راوی از شیخ او یعنی سفیان ثوری هم هست. (طبقات المحدثین باصبهان، ج ۲، ص ۶۷؛ لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۷؛ الانساب، ج ۱۰، ص ۱۸۲). به نظر می‌رسد وی در جوانی با سفیان ثوری همراه بوده یا عمری طولانی داشته است. باید توجه داشت که ابن عساکر (م ۵۷۱) پیوسته از شخصی به نام «ابوالفضل عبدالواحد ابن ابراهیم بن قرّة» حدیث می‌کند؛ اما وی فرزند ابراهیم بن قرّة کاشانی نیست، بلکه فرزند ابراهیم بن احمد بن محمد دمشقی معروف به «ابن قرّة» است که به سال ۵۵۷ درگذشته. نک. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۷، ص ۲۰۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۳۹۷.

۵. ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۹۴.

ابومصعب احمد بن ابی بکر زهری از مالک بن انس روایت کرده است.<sup>۱</sup> ابومصعب (۱۵۰-۲۴۲) از ملازمان مالک بن انس بود و سمت قضاوت در مدینه را برعهده داشت.<sup>۲</sup> گرچه از زمان مرگ ابراهیم بن عبدالله کاشانی اطلاع نداریم، ولی با توجه به شیخ او ابومصعب، می‌توان او را از رجال قرن سوم کاشان به شمار آورد. نمونه‌های دیگری از رجال اهل سنت کاشانی در این دوره‌ها سراغ داریم که نشانگر غلبه آنان بر اوضاع فرهنگی و مذهبی این شهر است. با این حال، بروز و ظهور محدثانی از شیعه امامیه، که در قسمت سوم از آنان سخن گفته شد و ارتباط مردم کاشان با قم، که از مراکز تشیع ایران در قرن سوم به شمار می‌رود، بیانگر ورود تشیع به کاشان در این دوره یعنی سده سوم، بخصوص نیمه دوم آن است. با آنکه روشن نیست این عالمان و محدثان در کاشان حضور داشته یا به آن رفت و آمد داشته‌اند، خاستگاه آنان از این شهر، ظهور تشیع امامی در آنجا را اثبات می‌کند.

۱. همان؛ الانساب، ج ۱۰، ص ۲۹۸ (ذیل قاشانی).

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۸.

فصل سوم

# گسترش تشیع در کاشان



## کاشان در قرن چهارم و پنجم

به رغم ورود تشیع به کاشان در قرن سوم، که از قرآینی همچون وجود عالمان امامی مذهب در این شهر استفاده می‌شود، در سده‌های چهارم و پنجم، این حجم به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافته است. مطالعه منابع تاریخ و حدیث ما را به حوادثی که مربوط به ظهور و بروز شیعه بوده یا محدثان و عالمانی که در آن رشد کرده باشند، رهنمون نمی‌کند، مگر افراد معدودی که حیات آنان را در این دوره تخمین می‌زنیم؛ مانند:

۱. /ابو محمد عبدالرحمان بن حسن کاشانی که فقط نجاشی از او نام برده و با عنوان «ضریر» از او یاد کرده و او را به قوّت حفظ ستوده است. عنوان «ضریر» نشانگر نابینا بودن اوست و گویا به همین دلیل، قدرت حفظ بالایی داشته است. نجاشی می‌نویسد: /ابو محمد مفسّر بود و من نامه‌ای از او را، که به حسین بن عبیدالله غضائری (م ۴۱۱) و محمد بن محمد [شیخ مفید، م ۴۱۳] نوشته بود، دیده‌ام. او همچنین قصیده‌ای در موضوعات فقهی داشته است.<sup>۱</sup> نجاشی از جزئیات این نامه خبر نمی‌دهد؛ گویا هدف او بیان جایگاه و شخصیت این عالم و ارتباطش با بزرگان امامیه است.

۲. طبری شیعی خبری را که دیگران به آسنادی غیر از سند او روایت کرده‌اند،<sup>۱</sup> به خط استاد خود ابو عبدالله غضائری (م ۴۱۱) از ابوالحسن علی بن عبدالله کاشانی روایت می‌کند.<sup>۲</sup> با توجه به زمان وفات غضائری، می‌توان حیات استادش کاشانی را در سده چهارم دانست. اما آنچه این مطلب را با تردید روبه‌رو می‌کند آن است که غضائری می‌گوید: کاشانی مرا حدیث کرد و گفت حسین بن محمد (ابن عامر اشعری) در سال ۲۸۸ برایم روایت کرده است. پس کاشانی در این تاریخ زنده بوده است. آنچه بر تردید می‌افزاید آن است که در سند شیخ طوسی، میان ابن غضائری و حسین بن محمد سه واسطه وجود دارند.<sup>۳</sup> در روایتی هم که علامه مجلسی نقل می‌کند، همین افتادگی آشکار است؛ زیرا این خبر از علی بن محمد بن یوسف به سال ۴۰۰، از علی بن حمزه به سال ۳۹۳، از حسین بن محمد در سال ۲۸۸ گزارش شده است.<sup>۴</sup>

با این‌همه، ممکن است با اعتماد بر سند طبری، علی بن عبدالله کاشانی را از رجال قرن چهارم بدانیم و احتمال افتادگی را مربوط به میان کاشانی و اشعری تصور کنیم. این احتمال هم باقی است که افتادگی وجود نداشته باشد. در این صورت، حیات کاشانی را در سده سوم، یعنی معاصر با دیگر عالمان و محدثان کاشان خواهیم دانست.

این در حالی است که نام عالمان سنی مذهب این دو قرن در کتاب‌ها بیشتر به چشم می‌خورد. در قرن چهارم، احمد بن موسی بن عیسی کاشانی، مشهور به

۱. الغیبه، ص ۲۷۳؛ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۷۸ و ۸۳.

۲. دلائل الامامة، ص ۵۴۵.

۳. الغیبه، ص ۲۷۳.

۴. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۸۳.

«قزاز» قضاوت این شهر را بر عهده داشت. ابونعیم اصفهانی، خطیب بغدادی، ابن عساکر و سمعانی از وی یاد کرده‌اند.<sup>۱</sup> ابونعیم می‌نویسد: وی در کاشان حدیث می‌گفت و قضاوت آنجا را بر عهده داشت. به دلیل آنکه وی از ابراهیم بن حسین همدانی مشهور به «ابن دیزل» روایت می‌کند، و بنا به تاریخ نقل روایتی دیگر، یکی از شاگردان ابن دیزل در سال ۳۶۸ زنده بوده است،<sup>۲</sup> زندگی احمد بن موسی و قضاوت او را در کاشان، مربوط به قرن چهارم می‌دانیم.

قاضی دیگر کاشان حمید بن محمد بن عبدالرحمان بن نزار از استادان خطیب بغدادی بود<sup>۳</sup> که با توجه به زمان حیات خطیب بغدادی، آن شخص را می‌توان از رجال قرن پنجم به شمار آورد. ابونصر فضل بن محمد بن سعید کاشانی (م ۴۳۸) استاد ابن حیان - مؤلف طبقات المحدثین باصبهان - و فرزندش ابوالفرج محمد بن فضل (م ۴۴۵)<sup>۴</sup> از دیگر رجال اهل سنت در این دوره بودند.

جیهانی، که در قرن چهارم می‌زیست، می‌گوید: مردم کاشان شیعه مذهبند؛<sup>۵</sup> ولی ابن حوقل، که در همان قرن می‌زیست، می‌نویسد: مردم قم اغلب شیعه و مردم کاشان بر مذهب حشویه‌اند.<sup>۶</sup> این دو گزارش در عین حال که متعارض به نظر می‌رسند، این معنا را به ذهن می‌رسانند که هرچند کاشان از قرن سوم به

۱. ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الانساب، ج ۴، ص ۴۲۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۰، ص ۳۳۹.
۲. نک. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۲۴۲.
۳. همان، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ج ۹، ص ۴۰۱.
۴. تاریخ الاسلام، ج ۲۹، ص ۴۶۳؛ ج ۳۰، ص ۱۲۰.
۵. اشکال العالم، ص ۱۴۳.
۶. صورة الارض، ص ۳۰۸.

تشیع گرایید، اما این مذهب در آن رواج جدی نیافته و به اوج خود نرسیده بود، به گونه‌ای که جهانگردی همچون ابن حوقل از تشیع این شهر سخن نمی‌گوید. به طور کلی، گزارش‌هایی از فعالیت شیعیان در سده‌های چهارم و پنجم نیافتیم. به نظر می‌رسد علت این توقف و رکود، همانند عامل ورودش، شهر قم باشد؛ زیرا قم در قرن چهارم و پنجم، رو به ویرانی نهاد و مرکزیت تشیع به ری انتقال یافت.<sup>۱</sup>

### دورنمای کاشان قرن ششم

در منابع تاریخی و جغرافیای تاریخی، که غالباً در این دوره نوشته شده‌اند، شهر کاشان به تشیع شهرت دارد؛ از جمله، یاقوت حموی (م ۶۲۶) ذیل نام «کاشان» می‌نویسد: اهل آنجا همه شیعه امامی‌اند. آن‌گاه از ابن بابیه، که در اواخر قرن ششم می‌زیست، مطلبی نقل می‌کند که وضع تشیع کاشان و شیعیان آنجا را نشان می‌دهد. وی می‌نویسد: ابوالعباس احمد بن علی بن بابیه کاشانی - که مردی ادیب بود و در مرو ساکن شد و پس از سال ۵۰۰ در آنجا از دنیا رفت - کتابی درباره فرقه‌های شیعه نوشته و در موضوع «منتظر» [امام دوازدهم شیعیان] آورده است: از شگفتی‌هایی که ما در شهر خود دیدیم، این است که گروهی از علویه<sup>۲</sup>

۱. تاریخ ایران اسلامی: دفتر دوم، ص ۳۴۱.

۲. عبارت یاقوت چنین است: «قوم من العلویه من اصحاب التّنیات یعتقدون هذا المذهب...». واژه «تنیات» مبهم و نامأنوس است و معنای آن روشن نشد. در لغت: «تناوه» و «تنایه» به معنای ترک مذاکره و نیز کشاورزی آمده است. (لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۰۵، ماده «تنو») ممکن است سخن وی تعریضی به شیعه باشد؛ بدین معنا که اهل گفت‌وگو و مباحثه و مناظره

[= شیعیان منسوب به علی علیه السلام] صبح هر روز، به انتظار ظهور قائم می‌نشینند. بیشتر آنان مسلح هستند و با شمشیرهای حمایل کرده، از روستاها بیرون آمده، به استقبال امام خود می‌ایستند و چون می‌بینند خبری نشد با ناراحتی برمی‌گردند. ابن بابیه سپس این کار را به تمسخر گرفته، با اتهاماتی مانند بی‌عقلی، آنان را به باد انتقاد می‌گیرد.<sup>۱</sup> قزوینی، که گویا او هم کتاب ابن بابیه را دیده، کلماتی افزون بر حموی نقل کرده است: گویی آنان خبری یافته‌اند که امامشان در آن روز خواهد آمد، ولی هنگام طلوع آفتاب برمی‌گردند و با ناراحتی می‌گویند: امروز هم نیامد.<sup>۲</sup> درباره ابن بابیه و سخنان او، ذکر چند نکته لازم است:

اول. غیر سمعانی<sup>۳</sup> و حموی و قزوینی کسی از او نام نبرده و غیر این گزارش، در منابع گوناگون، مطلب دیگری از او نقل نشده است. اینکه وی را منسوب به کاشان دیگری بدانیم،<sup>۴</sup> درست نیست؛ چون در آن دوره تنها کاشان مورد نظر ما شیعه بوده است.

دوم. حضور افرادی همچون ابن بابیه در کاشان قرن ششم نشان می‌دهد که به رغم وجود تشیع قوی، متعصبانی از اهل سنت در این شهر سکونت داشتند. لقب «کاشی» هم نشان‌دهنده اصالت وی در این شهر است.

---

نکته نیستند! اما معلوم است که این اتهامی از سر تعصب بیش نیست و بعید است مقصود وی این معنا باشد.

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱ (ذیل قاشان).

۲. آثار البلاد، ص ۴۳۲.

۳. الانساب، ج ۱۰، ص ۲۹۹ (ذیل القاشی)؛ همچنین ج ۲، ص ۲۱۹.

۴. تردید بدین خاطر است که حموی می‌نویسد: او به مرو آمد و آنجا ساکن شد. قزوینی هم راوی او را ابوالوفاء اخیسکی (م ۵۲۰) می‌داند. آیا ممکن است انتساب او به کاشان ماوراءالنهر باشد؟!

سوم. به نظر می‌رسد سخن *ابن بابیه* مبالغه‌آمیز باشد. بنا به فرهنگ عمومی شیعه، ظهور امام عصر (عج) در روز جمعه اتفاق می‌افتد و بعید است مردم کاشان و روستاهای آن هر روز با تشریفاتی خاص و مسلحانه به انتظار امام خود رفته باشند. شاید هم مراسمی مانند «دعای ندبه» در آن روز وجود داشته که *ابن بابیه* توضیح بیشتری درباره آن نداده است. در هر صورت، اگر گزارش وی بدون تعصب و مبالغه باشد نشانگر وضعیت شیعیان و تشیع کاشان در قرن ششم هجری است.

چهارم. از سخن *ابن بابیه* استفاده می‌شود که تشیع کاشان در این زمان، تشیع دوازده امامی بوده است.

مولانا جلال‌الدین بلخی شاعر پرآوازه قرن هفتم تمثیلی آورده که گویای تشیع قوی مردم کاشان در عهد او و پیش از اوست. وی در اشعاری به تفصیل از داستان مردی سخن می‌گوید که «عمر» نام داشت و در کاشان به دنبال نان می‌گشت لیکن کسی به او نان نمی‌داد چون نامش عمر بود.<sup>۱</sup> این داستان هرچند واقعی نباشد نشانگر تشیع امامی و ضد خلافت مردم کاشان در سده‌های ششم و هفتم است.

با این همه، مؤلف تبصرة العوام، فرقه‌نگار قرن ششم، می‌نویسد:

اهل خوارزم در فروغ حنفی باشند و در اصول معتزلی، و بخاریان و سوادش و رُستاق کاشان حنفی باشند بر طریق نجاری افرقه‌ای از مذهب حنفی] و بعضی کرامیان غور و سِند حنفی باشند.<sup>۲</sup>

۱. مثنوی معنوی، ص ۱۰۶۵ (دفتر ششم).

۲. تبصرة العوام، ص ۹۱.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد سخن وی دربارهٔ کاشانِ ماوراءالنهر باشد؛ زیرا در ردیف بلاد ترک و ماوراءالنهر به این مطلب اشاره می‌کند؛ چنان‌که در ادامه می‌نویسد:

وکلّ ماوراءالنهر و فرغانه و بلاد ترک جبری باشند.

اما همچنین باید توجه داشت که راوندی مؤلف راحة الصدور و خاندان او، که در کاشان حضور داشته‌اند، حنفی‌مذهبند.<sup>۱</sup> بنابراین، همچنان این احتمال باقی است که ممکن است منظور وی کاشان مورد نظر ما باشد.

### عوامل گسترش تشیع در کاشان

علل گسترش تشیع کاشان غیر از علل و عوامل پیش‌گفته، دربارهٔ ورود آن است. به نظر می‌رسد برخی مهاجرت‌ها مانند مهاجرت خاندان عبدالجبار طوسی و سادات راوندی (از ری) موجب ازدیاد شیعهٔ این شهر شده است. عامل دیگر را می‌توان وضع فرهنگی کاشان در این دوره دانست. موّرخان این دوره تأکید دارند که کاشان شهری ادیب‌پرور بوده است.<sup>۲</sup> همچنین عالمان شایستهٔ امر قضا و اهل سیاست، که به وزارت رسیده‌اند، کم نیستند. این افراد با راه‌یابی به دستگاه خلافت یا به دربار امیران محلی مانند سلجوقیان، به پیشرفت تشیع در منطقهٔ مورد نظر ما کمک کرده‌اند. ابوالرجاء قمی، که خود در این عهد زندگی کرده است، می‌نویسد: وزیر و اصحاب مناصب

۱. نک. راحة الصدور، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۱ و ۵۵۷؛ النقض، ص ۸۲.

در این زمان، همه اهل علم بودند.<sup>۱</sup>

در موضوع گسترش تشیع کاشان، تأثیر قم به اندازه قدیم نیست. کاشان در این دوره، به مرحله‌ای از استقلال فرهنگی و نیروی تأثیرگذار رسیده بود که از قرن ششم به بعد، پایگاهی برای شیعه به شمار می‌رفت و از ارتباط قم و کاشان کمتر سخن به میان می‌آمد، به ویژه که گفتیم این زمان شهر ری مرکزیت بیشتری در تشیع داشت. اصفهان نیز ارتباط بیشتری با کاشان داشت؛ زیرا پایتخت دولت سلجوقی بود و کاشانی‌ها به لحاظ امور اداری، به آنجا بیشتر آمد و شد داشتند.

علاوه بر این، عامل اقتصادی و معیشتی را نباید نادیده گرفت. شهرت کاشی کاشان و صادرات آن از این دوره به بعد است<sup>۲</sup> و به نظر می‌رسد ارتباط تجاری مردم با شهرهای مجاور شیعه‌نشین همچون ری و آوه و قم و تفرش، که مراکز اصلی شیعه در ایران بودند، در سرعت دادن به رواج شیعه‌گری نقش داشت.

به دلیل وجود شخصیت‌ها و خاندان‌های مهم شیعی در کاشان قرن ششم، بجاست تشیع این شهر را با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی کاشان در این دوره بررسی کنیم. بنابراین، ضمن معرفی این شخصیت‌ها به تأثیر آنان در گسترش تشیع کاشان و اقدامات آنان در این شهر اشاره می‌کنیم:

۱. تاریخ الوزراء. ص ۷۳.

۲. تاریخ هنرهای ملی. ج ۱. ص ۴۱۸.

## رجال سیاسی کاشان

### الف. انوشیروان بن خالد

شرف‌الدین ابونصر انوشیروان بن خالد بن محمد فینی کاشانی وزیر سلجوقیان و همچنین وزیر خلیفه عباسی المسترشد بالله بود. جنبه فرهنگی او با سیاست همراه شده و شهرتش به فضل و علم کمتر از شهرتش به وزارت نیست.<sup>۱</sup>

انوشیروان به سال ۴۵۹ در شهر ری به دنیا آمد،<sup>۲</sup> اما اصلاً اهل فین کاشان بود.<sup>۳</sup> روشن نیست خانواده وی چه زمانی از کاشان به ری رفته‌اند؛ چنان‌که هیچ اطلاعی از پدر و دیگر افراد خاندان او وجود ندارد. ممکن است وی مقام علمی‌اش را از پدران خود به ارث برده و آنان در زمان رکود فرهنگ شیعی، یعنی سده‌های چهارم و پنجم، به ری، که مرکزیتی داشته، کوچ کرده‌اند.

تمامی کسانی که از انوشیروان کاشانی نام برده‌اند، از عظمت، فضل، علم، تواضع، اخلاق کریمانه و عدم ظلم او به دیگران، حتی در منصب وزارت یاد کرده‌اند. معاصرانش مانند ابوالرجاء قمی، سمعانی، ابن جوزی، عمادالدین کاتب اصفهانی، ابوالرضا راوندی و عبدالجلیل رازی او را ستوده‌اند.

نجم‌الدین ابوالرجاء قمی (م ۵۸۴) در کتاب تاریخ الوزراء شرحی ادیبانه از مقام و منزلت انوشیروان آورده است:

چون شمشیر بود که در غلاف مهیب باشد، دُرّی بود در صدف روزگار،

---

۱. منتجب‌الدین در فهرست خود از او نام برده و با عنوان «فاضل» از او یاد کرده است.

(فهرست منتجب‌الدین؛ ص ۱۲۷).

۲. الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۴۲۷.

۳. سمعانی نام وی را ذیل مدخل «فینی» آورده و تصریح کرده است که او اهل آنجا بود.

(الانساب، ج ۱۰، ص ۲۸۳).

خورشید بود که زیر ابر همیشه نماند، در عمل و عزل عزیز بود، پیر اصحاب حدیث بود، روزگار او سمر خیرات آمد، از وزارت او همه کس را امان امن بود، فاضل و عالم و ورع و متقی و نقی الجیب بود، به وزارت سزاوارتر از آسمان بود به ستاره، تواضع او تا حدی بود که در مسند وزارت جهت کمتر کسی قیام کردی، در وی هیچ خرده عیب نبود.<sup>۱</sup>

سمعانی می‌نویسد: خداوند، فضل وافر و عقل کامل و تواضع و رعایت حقوق را در او جمع کرد. وقتی به بغداد رفتم او زنده بود، ولی نتوانستم حدیثی از او بشنوم. دوستان ما از او بهره برده و احادیثی از او شنیده و نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

ابن جوزی او را عاقل و با هیبت و عظیم الخلقه وصف کرده، می‌نویسد: وقتی نزد او رفتم، هیبتش مرا به وحشت انداخت. /نوشیروان کریم بود، به گونه‌ای که وقتی کسی از او چیزی خواست و در اختیار نداشت پولش را داد تا آن را تهیه کنند، و سؤال کننده این شعر را در مدح انوشیروان سرود:

لله درّ ابن خالد رجلاً      أحیا لنا الجود بعد ما ذهباً<sup>۳</sup>

بر خلاف آنچه از سخن برخی برداشت می‌شود که ورود /نوشیروان به بغداد پیش از مسؤولیت وی بوده است،<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد رفتن وی به آنجا به مناسبت وزارت بوده و خبری درباره حضور وی پیش از وزارتش در بغداد نداریم و

۱. تاریخ الوزراء. ص ۴۷-۵۲.

۲. الانساب، ج ۱۰. ص ۲۸۳.

۳. خداوند ابن‌خالد را خیر دهد! او مردی است که جود و بخشش را زنده کرد، پس از آنکه به فراموشی سپرده شده بود. (المنتظم: ج ۱۷. ص ۳۳۳) البته در این کتاب آمده است که وی اهل «ضن» نزدیک کاشان بود. پیداست ضن تصحیف «فین» است.

۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۴۰۷. «نوشیروان بن خالد».

علی‌القاعده در ری یا کاشان سکونت داشته است؛ همان‌گونه که دربارهٔ تولّد او در ری نیز گزارش‌های زیادی در دست نیست و فقط ابن فوطی و صفدی بدان قایلند.

مؤلف نسائم الاسحار، یکی از منابع مربوط به تاریخ سلاجقه، از وی با عنوان «امام» و «عَلَّامَه» یاد می‌کند و می‌نویسد:

خورشید فلک وزارت و جمشید ملک صدارت و عَلَّامَه وزرای دهر و یگانۀ کبرای عصر بود. در فضل و ادب و تبخّر به لغات عربّ بارع، و در دیگر علوم قیام معقول و منقول اعلام آن را فارع، و بر جادۀ تقوا و امانت و عفاف و صیانت مستمر، و از تهوّر و تجبّر و نخوت و تکبّر محترن.

وی همچنین می‌گوید: هفت سال وزارت سلطان مسعود سلجوقی را داشت، ولی به سبب زهد و شدت تواضع، از آن کناره گرفت. بنا به گزارش این مؤلف، انوشیروان بن خالد کاشانی وزارت سه پادشاه محمود بن محمد، مسترشد عبّاسی و سلطان مسعود بن محمد را داشت.<sup>۱</sup>

صفدی گزارش جامع و مختصر عزل و نصب‌های انوشیروان کاشانی را چنین آورده است: در سال ۵۱۷ سلطان محمود سلجوقی او را به وزارت منصوب کرد. از این رو، انوشیروان به بغداد آمد و در آنجا ساکن شد. [در سال ۵۲۱] از وزارت عزل و بار دیگر منصوب شد و سلطان از او خواست به مُعسکر نزد خودش برود و او چنین کرد. بار دیگر عزل و بلکه دستگیر و زندانی شد. سپس آزاد شد و به بغداد بازگشت و آن‌گاه مسترشد خلیفه عبّاسی (۵۱۲ - ۵۲۹) به سال ۵۲۶ او را به وزارت گماشت؛ اما در سال ۵۲۸ عزل شد و با احترام به منزلش برگشت تا از

دنیا رفت. انوشیروان دوستدار اهل علم بود و ابوالقاسم بن حصین فرزندانش را برای خواندن مسند احمد بن حنبل نزد او می‌فرستاد و همراه آنان عده زیادی به سماع حدیث او می‌رفتند. شخصی در مدح او گفته است: از من پرسیدند: با شخصیت‌ترین مردم کیست؟ گفتم: بزرگ ایشان انوشیروان.<sup>۱</sup> مدتی که انوشیروان از وزارت برکنار بود در «رود آور»<sup>۲</sup> ساکن بود؛ چون پسرش داماد ابوالعلاء عزالدوله حاکم آنجا بود.<sup>۳</sup>

آثار معنوی و مادی برجای مانده از انوشیروان عبارتند از: کتابی در تاریخ سلجوقیان، دستور تدوین مقامات التحریری و مدرسه‌ای در کاشان که اکنون اثری از آن نیست. کتاب او نفثة المصدور<sup>۴</sup> نام داشته که اولین تاریخ سلجوقی به شمار می‌رود. عمادالدین کاتب اصفهانی، معاصر وی، آن را با اضافاتی ترجمه کرد که اصل و ترجمه آن اکنون مفقود است.<sup>۵</sup> آنچه مانده تلخیصی است از بَنداری اصفهانی با نام زبدة النصرة که منتشر شده است. بخشی از این کتاب شرح حال مفصلی از زندگی انوشیروان، بخصوص زندگی سیاسی وی، عزل و نصب‌ها،

۱. سألونی من اعظم الناس قدراً \*\*\* فقلت مولا هم انوشروان. (الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۴۲۷).

۲. محلی نزدیک نهاوند (معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۲۸، مدخل «رودراور»).

۳. تاریخ الوزراء، ص ۷۹.

۴. آقا بزرگ از کتاب «صدور زمان الفتور» هم نام می‌برد (الذریعه، ج ۱۵، ص ۳۱) اما می‌گوید: این کتاب مستقل نیست و نام کامل کتاب «نفثة المصدور فی فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتور» است. (همان، ج ۲۴، ص ۲۴۴) در نسائم الاسحار (ص ۷۷) نیز همین نام طولانی برای کتاب آمده است.

۵. از اینکه خواند میر در کتابش دستور الوزراء (ص ۱۵۱) به طور مستقیم از نفثة المصدور نقل می‌کند، پیداست که آن را در اختیار داشته و این اثر تا قرن دهم وجود داشته است.

بی‌مهری‌ها و حسادت‌های درباریان، به قلم خود اوست.

اثر دیگری که *انوشیروان* در خلق آن نقش داشت *مقامات الحریری* است. گفته می‌شود: این کتاب به دستور وی نوشته شد؛ چنان‌که در مقدمه آن می‌خوانیم:

این کتاب به اشارت کسی نوشته شده که اشارداش حکم است و اطاعتش غنیمت.<sup>۱</sup>

*ابن خلکان* از فرزند مؤلف نقل می‌کند که چون پدرم مقامه‌ای نوشت و *انوشیروان* را خوش آمد، چنین دستور داد.<sup>۲</sup>

دیگری مدرسه‌ای معروف در کاشان بوده که *سید ابوالرضا راوندی* ریاست آن را بر عهده داشته و در آن تدریس و موعظه می‌کرده است. هندوشاه نخبجویی درباره *انوشیروان* می‌نویسد:

غالب احوال او به مخالطت افاضل و علما گذشتی و در کاشان، مدرسه‌ای نیکو بساخت و کتاب‌ها بسیار بر آن وقف کرد و املاک و اسباب همچنین و در سنه ۶۷۴، که این ضعیف حکومت کاشان داشت، به نیابت برادر خویش مرحوم سیف‌الدین امیر محمود - عفی الله عنه - آن مدرسه و کتاب‌خانه معمور بود. اما اکنون، که ماه مبارک محرم است سنه ۷۱۴، شنیدم که آن مدرسه خراب شد و کتاب‌خانه بر افتاد.<sup>۳</sup>

درباره تشیع *انوشیروان*، با اینکه از عبارات صفدی و ذهبی فقط گرایش عمومی او به تشیع استفاده می‌شود،<sup>۴</sup> اما به خاک سپاری او در بارگاه امیرمؤمنان

---

۱. *مقامات الحریری*. ص ۱۱.

۲. *وفیات الاعیان*، ج ۴. ص ۶۳.

۳. *تجارب السلف*، ص ۲۶۷.

۴. صفدی می‌نویسد: «کان یتشیع» (*الوافی بالوفیات*، ج ۹، ص ۴۲۸) و ذهبی می‌گوید: «یمیل



۱. **مجدالدین ابوالقاسم عبیدالله بن فضل (م ۵۳۵)؛** وی از مشاهیر کاشان در سده ششم هجری بود. بیشترین آگاهی ما درباره وی از *دیوان راوندی* است که اشعار فراوانی در مدح وی آورده و علاوه بر آن، کتاب مستقلی با عنوان *مدائح مجدیه* ترتیب داده است. *راوندی* با اشعار خود، در حقیقت تاریخ و شرح حال *مجدالدین* را در اختیار می‌گذارد. از این اشعار استفاده می‌شود که:

وی بسیار متدین و متقی و عابد و زاهد و بلند همت، سخی الطبع و فاضل و دانش‌دوست و هنرپرور بوده است. او ثروت زیادی نیز داشته که قسمت معظم آن را در راه خیرات و مبرات مصرف نموده است.<sup>۱</sup>

در یکی از اشعار *ابوالرضا راوندی*، درباره *مجدالدین* می‌خوانیم: ثروت او متعلق به نیازمندان بود، پدر یتیمان و همسر بیوه‌زنان بود، جانشین شایسته آدم (*ابوالبشر*) در میان اولاد او بود تا در ناز و نعمت آسوده خاطر باشند. در جریان قحطی کاشان، به داد مردم رسید و اگر نبود...<sup>۲</sup>

*مجدالدین* وزیر نبود، اما به مقامی رسید که وزارت به او پیشنهاد شد و

۱. دیوان. ص ۲۳۰ (تعلیقات محدث ارموی).

۲.

|                            |                             |
|----------------------------|-----------------------------|
| امواله لذوی الحاجات يحفظها | و حبذا المال محفوظاً لإنفاق |
| فلليتامي أب ما ان يملهم    | و للارامل زوج غير مطلق      |
| وصى آدم فى اولادهم فهم     | فى نعمة منه لم تقرن بايراق  |
| اغاث قاسان من جدب تجللها   | بفائض من صبيب الجود مهراق   |
| لولاه والله لانبئت حبالهم  | و الفيت بين ارمام و اخلاق.  |

(همان، ص ۹۷).

نپذیرفت.<sup>۱</sup> از عبارات ابوالرضا راوندی پیداست زهد مجدالدین موجب دوری وی از مقام و منصب شده بود.<sup>۲</sup>

از جمله اقدامات مهم عیدالله بن فضل کاشانی بنای مدرسه «مجديه» بود که از مدارس معروف کاشان در قرن ششم و دارای جایگاه مهمی در تاریخ تشیع این شهر است. عبدالجلیل به این مدرسه اشاره کرده<sup>۳</sup> و راوندی در اشعار و نثر دیوان از آن مدرسه، با عظمت یاد کرده است.<sup>۴</sup> ریاست این مدرسه علوم دینی بر عهده سید ابوالرضا راوندی بوده است.<sup>۵</sup> عمادالدین کاتب اصفهانی می‌نویسد: در سالی که در کاشان بودم و به مدرسه «مجديه» تردد داشتم، سید را می‌دیدم که در آنجا به منبر وعظ نشسته بود و مردم او را در آنجا ملاقات می‌کردند.<sup>۶</sup> سید علی خان هم به مناسبت شرح حال راوندی، می‌نویسد: او مدرسه بزرگی در کاشان دارد که بر روی زمین نظیر آن نیست. علما و زهاد و حاجیان در آن سکونت

۱.

سیم الوزارة و هی غایة مطلب      یرقی له فی کل صعب اعسر  
فانکف عنها و استقال تحرّجاً      علماً بکنه جریحة المستوزر.

(همان: ص ۱۰)

البته در نسائم الاسحار (ص ۶۴) آمده است که صفی الحضرة کاشی خواهرزاده‌اش، مجدالدین را به جانشینی خود در حکومت برخی شهرها منصوب کرد.

۲. نک. دیوان، ص ۳۲ که سید آیه: ﴿رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ﴾ (یوسف: ۳۳) را در این باره آورده و در ص ۳۵ سروده است: «فلما رأى وزير الوزارة عافيا». راوندی به اقدامات عام‌المنفعة مجدالدین مانند ساختن مدرسه و بیمارستان و آب‌رسانی اشاره کرده است. (ص ۳۳).

۳. النقص. ص ۱۹۸ و ۴۳۵.

۴. دیوان، ص ۱۴۱ و ۱۹۸.

۵. همان، ص ۳۳.

۶. خريدة القصر، ص ۶۸.

می‌کنند. آن‌گاه به شعری از سید اشاره کرده است که در آن می‌گوید: «و مدرسه<sup>۱</sup> ارضها کالسماء...»<sup>۱</sup> امروزه اثری از این مدرسه در کاشان سراغ نداریم، اما گفته می‌شود: «محکمه<sup>۲</sup> صاحبی» در این شهر از آثار مربوط به مجدالدین بوده و گویا بنایی عام‌المنفعه شامل بیمارستان و قنات و مانند آن در آنجا وجود داشته است.<sup>۲</sup>

در جهت اقدامات عام‌المنفعه، مجدالدین دو اقدام مهم دیگر نیز انجام داد: اول آنکه وقتی ملک سلجوق بن محمد کاشان را محاصره کرد و روستاهای زیادی از اطراف آن را غارت نمود، مجدالدین همراه برادرش بهاءالدین با دادن هفت‌هزار دینار، مانع حمله به کاشان شد.<sup>۳</sup> عظمت کار وی با نگاهی به وسعت حمله و خرابی‌های اطراف کاشان روشن می‌شود.<sup>۴</sup> راوندی با تجلیل از اقدام مجدالدین و برادرش، او را به عنوان پناهگاه مردم کاشان در این رویداد معرفی کرده است.<sup>۵</sup>

دوم بنای بارگاه منسوب به امام‌زاده علی بن امام محمد باقر علیه السلام است. چنان‌که در بخش دوم گذشت، قدیم‌ترین گزارش در موضوع این امام‌زاده، مربوط به کتاب النقص و دیوان راوندی است. این دو عالم معاصر از مجدالدین عیب‌الله به خاطر ساخت این بارگاه و امکانات مجاور آن، تجلیل کرده و به گونه‌ای سخن

۱. الدرجات الرفیعه: ص ۵۰۶.

۲. دیوان، ص ۲۴۹. تعلیقات محدث ارموی؛ این محل امروزه در برابر مزار ملا فتح‌الله واقع شده و در آن مسجدی به نام همین عالم کاشانی وجود دارد. هرچند فضای کلی محکمه باقی است، اما به دلیل تغییرات فراوان، اثری که بتوان از آن استفاده تاریخی کرد، یافت نمی‌شود.

۳. دیوان، ص ۸۷.

۴. از این واقعه در جای دیگری سخن خواهیم گفت.

۵. نک. دیوان، ص ۸۹.

گفته‌اند که پیش از آن دوره اثری از آن بقعه و بارگاه نبوده است.<sup>۱</sup> بنابراین، مجدالدین عبیدالله کاشانی اولین کسی بود که این بارگاه را ایجاد کرد.

بررسی افکار و آراء وی می‌تواند وضع بارگاه و شخص مدفون در آن را برای ما آشکار کند، اما متأسفانه جز از شخصیت اجتماعی وی اطلاعی نداریم و گزارش یا شاهی که بتواند ما را به گرایش‌های فکری و مذهبی مجدالدین رهنمون شود، در دست نیست. حتی درباره تشیع وی، از خود او سخنی بر جای نمانده است.

**۲. معین‌الدین ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشانی (م ۵۳۱):** وی برادر مجدالدین و وزیر سلجویان بود که به دست اسماعیلیه شهید شد. اولین بار به واسطه دای‌اش صفی‌الحضرة کاشی، که نزد سلاجقه موقعیت داشت، به دربار آنان راه یافت. ابتدا مسئول دیوان انشا و سپس مستوفی شد. مدتی هم حاکم ری و کاشان بود. هنگامی که به او پیشنهاد وزارت شد، نپذیرفت و پس از زمانی تعلل، سلطان سنجر کسی را به وساطت نزد او فرستاد و برای او نوشت: اگر دوری تو از وزارت به خاطر عزل و نصب‌های قبلی است، آنان در کار خود خیانت کردند. اما تو «مدوح همه زبان‌ها و شایسته همه کارهایی و آثار جمیل در هر عمل که تصدی آن نمودی ظاهر گردانیدی و در دیوان و درگاه و حضرت و بارگاه برادرم، مستشار و مؤتمن و صاحب صدر ممکن بوده‌ای. به فُسحت امل، متعهد این امر شوا» معین‌الدین به وزارت رسید و به عدالت رفتار می‌کرد و آثار خیر از خود بر جای گذاشت. ابونصر در مبارزه با اسماعیلیان «آلموت» تلاش می‌کرد و سرانجام جان خود را بر سر آن گذاشت و دو تن از آنان در روز نوروزی که دیدار عمومی داشت، او را ترور کرده، کشتند.<sup>۲</sup> معین‌الدین، که با لقب «مختص‌الملوک» نیز

۱. همان، ص ۵۲، ۸۳ و ۱۲۷؛ النقص، ص ۱۹۸.

۲. نسائم الاسحار، ص ۶۷.

شناخته می‌شود، در سال ۵۱۸ به وزارت رسید.<sup>۱</sup> نوّه وی، که همانام اوست، وزیر طغرل بود؛ از او یاد خواهیم کرد.

۳- **بهاء‌الدین بن فضل**: وی برادر سوم این خانواده بود که همانند مجدالدین در امور خیر پیش‌قدم بود و آثاری از خود بر جای گذاشت. از او اطلاعات چندانی نداریم، جز آنکه در دیوان راوندی در مواردی از او نام برده شده است؛ مانند آنچه قبلاً گذشت که ابوالرضا از او در کنار برادرش مجدالدین، به‌خاطر راندن لشکر سلجوقی تمجید کرد. عمادالدین کاتب اصفهانی هم اشعاری از جمال‌الدین ابن فرخان در مدح بهاء‌الدین آورده است.<sup>۲</sup>

۴- **فخرالدین ابوظاهر اسماعیل بن احمد (م ۵۶۴)**: وی فرزند معین‌الدین احمد بود که وزارت سلیمان شاه سلجوقی و ارسلان شاه سلجوقی را بر عهده داشت.<sup>۳</sup> ابوالرجاء گزارش می‌کند که وی ابتدا از سوی سلطان سنجر والی ری بود و «چون سلطان سنجر را نکبت غُز رسید اتباع او را بگرفتند و ری خرج کردند.»<sup>۴</sup> وی همچنین فصلی را به فخرالدین اختصاص داده و در آن از اختلاف معین‌الدین ساوی و امیر عمر بن علی با فخرالدین سخن گفته است.<sup>۵</sup>

۵- **ابونصر معین‌الدین دوم احمد بن اسماعیل**: وی نوّه معین‌الدین مختص‌الملوک وزیر سلطان سنجر بود که وزارت آخرین سلطان سلجوقی طغرل بن ارسلان را بر عهده داشت. اما در اثر سعایت، عزل گردید و مدتی نیابت وزیر را عهده‌دار بود.<sup>۶</sup>

۱. مجمل‌التواریخ و القصص، ج ۲، ص ۴۱۲. درباره‌ی همچنین نک. تاریخ الوزراء، ص ۲۱۵.

۲. خريدة القصر: ص ۷۸ و ۷۹.

۳. راحة الصدور: ص ۲۶۴ و ۲۹۱.

۴. تاریخ الوزراء، ص ۱۶۲.

۵. همان، ص ۲۰۳؛ همچنین ر.ک. ص ۱۱۷ که می‌نویسد: دیوان عرض را داشت.

۶. راحة الصدور: ص ۳۷۰ و ۳۸۹.

گفته‌اند: او هم مانند پدر بزرگش به دست اسماعیلیان کشته شد.<sup>۱</sup>

۶ و ۷- شهاب‌الدین احمد و عزالدین: آنان فرزندان معین‌الدین اول بودند که در دیوان راوندی اشعاری دربارهٔ آنان آمده است.<sup>۲</sup>

۸ و ۹- معین‌الدین مسعود و صدرالدین مظفر: اینان دو فرزند دیگر معین‌الدین اول بودند که در نسائم الاسحار از آنان یاد شده است.<sup>۳</sup> صدرالدین مظفر در آغاز قرن هفتم، مزار حضرت معصومه (ع) را با کاشی تزیین کرد. بنابر گزارش مفصلی که یکی از محققان معاصر از این مرقد در عهد سلجوقی ارائه می‌کند، در کنار کتیبه‌ای که نام دوازده امام (ع) و عبارت «اللهم وال من والاهم...» بر آن نقش بسته، چنین آمده است:

أمر بتركيب هذه الكتابة... مظفر بن احمد بن اسمعيل بن الوزير الشهيد  
معين الدين احمد بن فضل بن محمود... كتبه أبو زيد في الثاني من رجب  
سنة ۶۰۲ هـ.<sup>۴</sup>

از دیگر رجال سیاسی و مذهبی کاشان، دو تن به نام‌های صفی‌الحضره و عزیز‌الحضره بودند که اوّلی دایی فرزندان فضل بن محمود و در حقیقت، منتسب به آن خانواده است. دیگری احتمالاً عزیزالدین بن رضی‌الدین بن ابی‌شعیب است. تشیع اوّلی را می‌توان با توجه به خویشاوندی او با خاندان فضل بن محمود به دست آورد و دومی مدرسه‌ای به نام مدرسه «عزیزیه» در کاشان داشت که عبدالجلیل رازی آن را در ردیف مراکز شیعی نام می‌برد. چنان‌که به نظر می‌رسد مدرسه

۱. نسائم الاسحار: ص ۹۲. دربارهٔ او. همچنین نک. تاریخ الوزراء: ص ۲۴۵.

۲. رک. دیوان: ص ۲۳۰. تعلیقات محدّث ارموی.

۳. نسائم الاسحار: ص ۶۹.

۴. تربت پاکان: ج ۱، ص ۴۷ و ۴۹؛ همچنین نک. ص ۲۱.

«صفویه» هم، که نام برده، منسوب به صفی‌الحضره باشد.<sup>۱</sup>

**تشیع خاندان فضل:** هرچند تصریحاتی از افراد این خاندان بر تشیع آنان وجود ندارد و بلکه وزارت معین‌الدین احمد می‌تواند دلیل سنی بودن او تلقی شود، اما آثار بر جای مانده از این خاندان و همچنین تجلیل عالمان شیعه معاصرشان می‌تواند دلیل شیعه بودن ایشان باشد.

آنچه بر این امر دلالت می‌کند ارتباط عیدالله با سید ابوالرضا راوندی و ستایش مکرر سید ابوالرضا راوندی و عبدالجلیل رازی و مهم‌تر از آن، اقدام وی به بنای بارگاه مشهد اردهار است. مدرسه «مجدیه» نیز بنایی خاص شیعیان بوده است و می‌تواند دلیلی بر تشیع وی باشد، بخصوص که سید ابوالرضا راوندی به عنوان عالمی شیعی و امامی، ریاست آن مدرسه را بر عهده داشته و طلاب و فضلا در آن درس می‌خوانده‌اند. صاحب کتاب *النقض* هم مجدالدین را از شیعیان می‌داند.<sup>۲</sup>

درباره تشیع معین‌الدین کاشانی، همانند برادرش مجدالدین سخنی از او بر جای نمانده است. آنچه هست تصریح معاصران شیعی او مانند راوندی و رازی قزوینی و برخی متأخران مانند قاضی نورالله به شیعه بودن اوست. خواند میر معتقد است: چون معین‌الدین بر مذهب اهل سنت و جماعت راسخ و ثابت بود، با اسماعیلیان درافتاد.<sup>۳</sup> قاضی نورالله پاسخ وی را این‌گونه آورده که چون مؤلف، اهل

۱. دیوان، ص ۲۲۰، ۲۴۰ و ۲۴۱ تعلیقات محدث ارموی. غیر از سخنان محدث درباره این دو نفر، مطلبی یافت نشد. تنها خواند میر در *دستور الوزراء* (ص ۱۹۴) عزیز الحضره ابوطاهر اسماعیل را از مشاهیر کاشان و از دولت‌مردان زمان خود می‌شمارد که در زمان خواجه نظام‌الملک ولایات کاشان در اختیار او بود.

۲. *النقض*، ص ۲۲۱.

۳. *دستور الوزراء*، ص ۱۹۸.

هرات است و در آنجا فقط اهل سنت را مسلمان می‌دانند، تصور می‌کنند هر که با ملاحظه مبارزه کند سنی مذهب است.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد پاسخ قاضی نورالله همانند سخن خواند میر چیزی را اثبات نمی‌کند و چه بسا دشمنی عامّه با اسماعیلیه بیش از دشمنی شیعه با آنان باشد. در عین حال، کتیه‌ای که از نوه‌اش در بارگاه حضرت معصومه علیها السلام وجود دارد و بدان اشاره شد، دلیل صریحی بر تشیع امامی او، بلکه خاندان فضل بن محمود است. برخی هم معتقدند: معین‌الدین تقیه می‌کرده است.<sup>۲</sup>

از اشعاری که - گفته شد - درباره بهاء‌الدین سروده‌اند و یا جای دیگر، دلالتی بر شیعه بودن او وجود ندارد و تشیع وی را تنها به دلیل گرایش‌های خاندانی وی می‌دانیم.

## عالمان کاشان

### ۱. راوندیان

در منابع این دوره، نام دو عالم شیعه، ابوالرضا راوندی و قطب‌الدین راوندی به وفور یافت می‌شود. در همین زمان، خاندان دیگری در این محل می‌زیستند که مخالفت ایشان با شیعه از کتاب *راحة الصدور* آشکار می‌شود؛ زیرا مؤلف این کتاب به منزله نماینده این خاندان به شمار می‌رود. علاوه بر اینان، راوندی‌های دیگری در تاریخ شهرت دارند که بی‌ارتباط با موضوع تشیع کاشان نیستند. بنابراین، لازم است اهمیت و جایگاه این محل بررسی و به این پرسش پاسخ داده شود که «راوند» چه جایگاهی در میان مناطق پیرامون کاشان داشته که چنین

۱. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲. تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، ص ۲۰۴.

شخصیت‌هایی از آن برخاسته‌اند؟ تقابل تند شیعیان و اهل سنت در این محل چگونه توجیه می‌شود؟

در حال حاضر، راوند به شهر کاشان متصل شده است و یکی از مناطق پیرامونی این شهر به شمار می‌رود؛ اما در گذشته، راوند روستایی در چند کیلومتری کاشان بر سر راه قم و همچنین مناطقی همچون اردهار و روستاهای آن بخش بود. در زمان‌های اخیر، هیچ‌گاه راوند آن مقدار اهمیت نداشته است که نامش به طور مستقل یاد شود، بلکه پیوسته یکی از روستاهای کاشان بوده است؛ اما مراجعه به تاریخ اسلام و منابع اسلامی، نشان می‌دهد که راوند در قدیم، جایگاهی ویژه داشته و گاه هم‌تراز کاشان از آن یاد می‌شده است. با آنکه شواهدی از آثار و تمدن این منطقه، که بتواند این جایگاه را نشان دهد، در دست نداریم، اما با توجه به آنچه از عبارت‌ها و گزارش‌های تاریخی مشاهده می‌شود، نمی‌توان این موقعیت را انکار کرد. پیش‌تر لازم است از نظر جغرافیایی و تشابه نام، دربارهٔ راوند توضیحی ارائه کنیم:

الف. جغرافیای تاریخی راوند: در منابع جغرافیایی و تاریخی، «راوند» نام سه محل دانسته شده است: (۱) محلی در راه قم و نزدیک کاشان؛ (۲) محلی در نیشابور؛ و (۳) محلی در موصل عراق.<sup>۱</sup> آنچه بیشتر به عنوان «راوند» معرفی می‌شود و مشهور است همان راوند کاشان است. قراین کافی دلالت دارند بر اینکه قطب‌الدین راوندی و ابوالرضا راوندی اهل راوند مشهور بوده‌اند. از جملهٔ این قراین، مدفن قطب‌الدین راوندی در شهر قم و ابوالرضا راوندی در کاشان است. ملاقات سمعانی با ابوالرضا راوندی در کاشان و اشعار وی در دیوانش به خوبی

نشانگر سکونت وی در این منطقه هستند. بنابراین، سخن /فندی، که بی دلیل و بر خلاف مشهور، احتمال داده است قطب الدین راوندی از راوند نیشابور باشد،<sup>۱</sup> نادرست است.<sup>۲</sup>

از سوی دیگر، به نظر می رسد محلی که در نزدیکی نیشابور به عنوان «راوند» شناخته می شود، «ریوند» است که در موارد زیادی آنجا و مشاهیر آن را با راوند کاشان آمیخته اند. از آن جمله، احمد بن یحیی ریوندی از رجال قرن سوم است که به گونه ای نادرست «ابن راوندی» شهرت یافته است:<sup>۳</sup>

ابوالحسن احمد بن یحیی ریوندی (م ۲۹۸) در منابع اسلامی، ملحد و زندیق موصوف شده است. ابن کثیر می نویسد: او منسوب به روستایی در کاشان است، ولی در بغداد رشد کرد.<sup>۴</sup> گویا برخی شرح حال نویسان معاصر هم به تبع او، احمد بن یحیی را منسوب به روستایی در اصفهان دانسته اند.<sup>۵</sup> این در حالی است که منابع معتبر و کهن، او را اهل این منطقه نمی دانند. ابن ندیم، که در فهرست خود، پیوسته از این شخص با عنوان «روندی» یا «ابن روندی» تعبیر می کند، به نقل از کتاب محاسن خراسان بلخی می نویسد: احمد بن یحیی روندی اهل مرورود

۱. ریاض العلماء. ج ۲. ص ۴۲۰.

۲. اتحاد تعدادی از استادان قطب الدین راوندی با ابوالرضا راوندی. همچنین وجود مزار قطب الدین راوندی در قم و نزدیک کاشان، احتمال سکونت وی در راوند نیشابور را رد می کند. علاوه بر این، درباره موطن قطب الدین راوندی، چنین ادعایی بی سابقه است.

۳. کتاب تاریخ اجتماعی کاشان (ص ۵۱) با اشاره به تردید برخی در محل زاد و بوم احمد، او را از راوند کاشان دانسته و معتقد است: در تمام دوره اسلامی، هر جا نام «راوند» آمده، مراد همین راوند است.

۴. البداية والنهاية. ج ۱۰. ص ۳۴۶.

۵. الاعلام. ج ۱. ص ۲۶۷.

و از متکلمان بود، در زمان خود ماهرترین شخص به علم کلام بود و به دقت و عظمت او کسی شناخته نمی‌شد. او در ابتدا روش و مذهب درستی داشت، ولی به دلایلی منحرف شد؛ از جمله آنکه علمش بیش از عقلش بود! ابن ندیم تعداد چهل کتاب او را، که پیش از انحراف تألیف کرده بود، برشمرده است.<sup>۱</sup> کتب او را تا ۱۱۴ عدد هم نوشته‌اند.<sup>۲</sup> ذهبی و ابن جوزی از او با عنوان «ریوندی» یاد کرده‌اند.<sup>۳</sup>

سمعانی می‌نویسد: «ریوند» یکی از ارباع نیشابور است که روستاهای فراوانی دارد. تعداد این روستاها را بیش از پانصد گفته‌اند. ریوند ابتدای حدود سبزوار حساب می‌شود.<sup>۴</sup> حموی هم آنجا را کوره‌ای از نواحی نیشابور و یکی از ارباع آن، نزدیک سبزوار می‌داند.<sup>۵</sup>

آنچه به بحث تاریخ تشیع مربوط است آنکه برخی منابع اهل سنت به گونه‌ای غیر عالمانه، مغرضانه و فرصت‌طلبانه، خواسته‌اند این دشمن مسلمانان را به تشیع نسبت دهند. ابن حجر در ادامه نقل از ابن ندیم، چنین به او نسبت داده است: کتاب‌هایی که احمد بن یحیی پیش از انحرافش نوشت در موضوع «اعتزال» و «رفض» و مانند آن بود.<sup>۶</sup> اما ابن ندیم حرفی از رفض و اعتزال نزده و ابن حجر

۱. الفهرست ابن ندیم: ص ۲۱۶.

۲. مروج الذهب: ج ۴: ص ۲۳؛ وقیات الاعیان: ج ۱: ص ۹۴. ابن خلکان پس از شرح حال وی، داستان و شعری درباره کاشان آورده است که نشان می‌دهد او هم ابن راوندی را از راوند کاشان می‌داند.

۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۴: ص ۵۹؛ المنتظم: ج ۱۳: ص ۱۰۸.

۴. الانساب: ج ۶: ص ۲۲۳: (ذیل ریوند).

۵. معجم البلدان: ج ۲: ص ۴۵۷: ج ۱: ص ۱۰۱ (ذیل ریوند و احمد آباد).

۶. لسان المیزان: ج ۱: ص ۳۲۳.

این عبارت را خود به سخنان ابن ندیم افزوده است.<sup>۱</sup> ذهبی، دیگر متعصب ضد شیعی، هم می‌گوید: /حمد بن یحیی با رافضه و ملاحده ملازم بود و می‌گفت: می‌خواهم اقوال و روش آنها را بشناسم [تا بتوانم آنها را رد کنم].<sup>۲</sup> گویا مقصود ذهبی از «ملاحده» هم به قرینه «رافضه»، اسماعیلیه بوده است. این در حالی است که هیچ‌یک از عالمان و رجال‌نویسان شیعه او را از خود ندانسته<sup>۳</sup> و بعکس، نجاشی و طوسی در فهرست‌های خود، نام کتاب‌هایی را که در ردّ ابن ریوندی نوشته شده، آورده‌اند.<sup>۴</sup> به نظر می‌رسد معتزلی بودن وی پیش از انحرافش، موجب انتساب او به تشیع شده است. /ابن‌تجار در ذیل تاریخ بغداد آورده است: /حمد بن یحیی راوندی، اهل «مروالروذ» ساکن بغداد، از متکلمان معتزله بود، سپس از آنان جدا شد و به الحاد گرایید. گفته‌اند: پدرش یهودی بود که اسلام آورد.<sup>۵</sup> برخی از نویسندگان اهل سنت، امامت و تشیع را ساخته افرادی همچون ابن ریوندی می‌دانند.<sup>۶</sup>

افراد دیگری به «راوندی» شهرت دارند که روشن نیست از کدام راوند به شمار می‌روند و قرینه‌ای بر کاشانی بودن یا خراسانی بودن آنان نیست. از آن جمله، حرب بن عبدالله راوندی رئیس پلیس منصور عباسی است. از یک سو، او

۱. ابن ندیم می‌گوید: «اکثر کتبه الکفریات الفها لابی عیسی الیهودی الالهوازی.» (فهرست ابن ندیم، ص ۲۱۶).

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۹.

۳. برای نمونه، نک. معالم العلماء، ص ۱۷۸.

۴. رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۸۰: /الفهرست، ص ۴۹. البته در این کتاب‌ها نام او «ابن راوندی» ثبت شده است و در یک مورد مصحح می‌گوید: در نسخه‌ای «ابن ریوندی» است.

۵. المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ص ۸۱ و به نقل از او: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۶۱.

۶. الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۹۹. افندی هم این اتهام را گزارش کرده است: ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۸۲ (ذیل ترجمه ابوعیسی الوراق).

را بلخی می‌دانند،<sup>۱</sup> و از سوی دیگر، وی مدتی کارگزار منصور در موصل بود.<sup>۲</sup> دربارهٔ فرقه «راوندیه» و هواداران منصور عباسی هم نظر قطعی وجود ندارد. گفته‌اند: آنان اهل خراسان و طرف‌داران ابومسلم خراسانی بودند.<sup>۳</sup> سخن برخی نویسندگان معاصر، که آنان را طرفدار احمد بن یحیی زندیق دانسته‌اند،<sup>۴</sup> در منابع کهن دیده نشد. به فرض صحت این مطلب، آنان ربطی به کاشان و موصل نداشتند.

شیخ طوسی ذیل اصحاب امام رضا علیه السلام، از شخصی به نام ابومحمد حسن راوندی دینوری و بار دیگر حسین روندی دینوری یاد کرده و دربارهٔ هر دو نام نوشته است: اصلش کوفی و مولای بجیله است.<sup>۵</sup> این در حالی است که برقی ذیل اصحاب امام کاظم علیه السلام، از ابومحمد حسن دریوی دینوری نام برده و همان مشخصات را برایش ذکر کرده است.<sup>۶</sup> از وی در جای دیگری نام برده نشده و دیگر رجالیان با تکرار مطالب شیخ طوسی و برقی، سخن آن دو را به گونه‌ای توجیه کرده‌اند.<sup>۷</sup> در هر صورت، دینوری، کوفی و بجلی بودن وی علاوه بر ابهام در صحت نسبت راوندی، قرآینی هستند که او را از ارتباط دادن به راوند کاشان دور می‌کنند.

ب. جایگاه راوند قدیم: به رغم نبود دلایل میدانی بر جایگاه تاریخی و

۱. ابن فقیه. البلدان، ص ۳۱۴: فتوح البلدان، ص ۲۹۰.

۲. تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۷.

۳. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۶: الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۰۲.

۴. الاعلام، ج ۱، ص ۲۶۸.

۵. رجال الطوسی، ص ۳۵۵ و ۳۵۶.

۶. برقی. رجال، ص ۵۳.

۷. مثلاً، مرحوم خوئی احتمال داده است که وی همان «ابومحمد ذریری» صحابی امام هشتم باشد. (معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۱۷۷).

جغرافیایی یا گزارشی دربارهٔ مراکز علمی راوند کاشان، شواهد و قراینی وجود دارند که نشان می‌دهند آنجا فقط روستایی معمولی نبوده و مورد توجه رجال سیاسی و مذهبی بوده است:

۱. عالمان متعددی از شیعه و سنی به این محل منسوبند. این عالمان محدود به یک یا دو نفر نیستند، بلکه غالب ایشان را به صورت خاندانی باید شمارش نمود. خاندان ابوالرضا راوندی، که از علویان منطقه‌اند، خاندان قطب‌الدین راوندی و خاندان محمد بن سلیمان راوندی - که به تفصیل از آنان سخن خواهیم گفت - سهم و تأثیر مهمی در گرایش فکری، سیاسی و مذهبی مردم این منطقه داشتند.
۲. در نامه‌ای که عمّار یاسر در موضوع جنگ ایران به خلیفهٔ دوم نوشت، نام «راوند» در کنار نام شهرهای مهم منطقهٔ جبال آمده است:

اِنَّ اَهْلَ الرَّيِّ و سَمَنان و ساوه و همذان و نهاوند و اصفهان و قم و قاشان و راوند و اسفندهان و فارس و کرمان و ضواحی اندریجان قد اجتمعوا بارض نهاوند.<sup>۱</sup>

۳. ابونعیم اصفهانی در موضوع فتوحات اسلامی و ورود مجاشع تمیمی به منطقهٔ کاشان می‌نویسد: او هر دو کاشان را گشود و در راوند در «جرم قاسان» ساکن شد.<sup>۲</sup> در جای دیگر، فتح جرم قاسان را به احنف بن قیس نسبت می‌دهد.<sup>۳</sup> از سوی دیگر، قرینهٔ آن را با عنوان «سرد قاسان» تعبیر کرده‌اند. این مطلب می‌تواند نشان دهد که راوند در آن زمان، از لحاظ جغرافیایی، بخشی در برابر کاشان بوده است.

۱. الفتوح، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۱۴؛ همچنین ر.ک. طبقات المحدثین باصفهان، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳. همان، ص ۲۲۵.

۴. دلیل دیگر بر اهمیت راوند وجود رجال سیاسی آن در عصر هارون و مأمون عباسی است. بنا به گزارش تاریخ قم، در سال ۱۸۴ هارون برای گرفتن مالیات معوّقه قم، «عبدالله بن هیشم بن بسام راوندی را امر کرد در طلب اموال...»<sup>۱</sup> گفته می‌شود؛ بشر بن مخارق/اسدی در راوند سکونت داشت<sup>۲</sup> و فرزندش حیّان یا/ابوحیّان (م ۲۳۸) قاضی اصفهان در زمان مأمون بود.<sup>۳</sup>

۵. ابن فندق هنگام بیان نقبای سادات، برای قم و کاشان یک نقیب و برای «راوند قم» نقیب خاص معرفی می‌کند.<sup>۴</sup> وجود نقیب خاص برای راوند، درباره دیگر مناطق کاشان گزارش نشده است. همچنین منتجب‌الدین از سدیدالدین بن قریب به عنوان قاضی راوند نام برده است.<sup>۵</sup>

۶. مؤلف تاریخ قم از «راوند» نام برده و سازنده آن را راوند بن ضحاک دانسته است.<sup>۶</sup> به قرینه سخن از ساوه و آبه در ادامه گفتار او، بعید است مراد وی از «راوند»، راوند دیگری باشد.

۷. جولان و موقعیتی که از خاندان راوندی، مؤلف راحة الصدور در کتاب وی تصویر شده، با راوند امروزی قابل تطبیق نیست؛ یعنی چنین رجال سیاسی و فرهنگی مشهوری نمی‌توانسته‌اند از منطقه‌ای برخیزند که امروزه پس از هشتصد

۱. تاریخ قم، ص ۳۰ (چ کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ص ۷۹). نام وی در تاریخ الطبری (ج

۸، ص ۲۷۲) و تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۳۶۲) «ابن سام» و بدون عنوان راوندی آمده است.

۲. طبقات المحدثین باصفهان، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳. الانساب، ج ۶، ص ۵۲ (ذیل راوندی)؛ اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۲، ص ۱۱.

۴. لباب الانساب، ص ۵۵۹ و ۵۸۵.

۵. فهرست منتجب‌الدین، ص ۵۱.

۶. تاریخ قم، ص ۷۸.

سال، تازه روستایی بزرگ محسوب می‌شود، و حال آنکه آن زمان این همه شهرت داشته است.

۸. قرینه قرار دادن راوند با کاشان، در شعری از ابوالرضا راوندی، که در سوگ عبدالجبار طوسی سروده، آشکار است:

خربت بتاج‌الدین راوندها قاسان تخریب بعد زین‌الدین.<sup>۱</sup>  
در مجموع، به نظر می‌رسد دو حادثه موجب دگرگونی اوضاع جغرافیایی، فرهنگی و تمدنی راوند شده و آن را از یادها برده است: یکی حملهٔ سلاجقه به راوند که به تصریح ابوالرضا راوندی در دیوان خود، موجب نابودی جدی آنجا شد، و دیگری حملهٔ مغول که همهٔ ایران را تحت تأثیر قرار داد و این محل را نیز دربر گرفت. خرابی ناشی از حملهٔ ملک‌شاه سلجوقی به حدی بود که پس از آن نامی از راوند و راوندیان در تاریخ به چشم نمی‌خورد و هر چه هست مربوط به پیش از سدهٔ ششم هجری است.

پس از این مقدمه، به معرفی عالمان کاشان و راوند، که به خطهٔ راوند منسوبند، می‌پردازیم. با آنکه قطب‌الدین راوندی شهرت بیشتری دارد، اما به دلیل سکونت ابوالرضا راوندی در کاشان، از او آغاز می‌کنیم:

۱. **ابوالرضا راوندی:** امام ضیاء‌الدین ابوالرضا فضل‌الله بن علی بن عبیدالله حسنی در سال ۴۸۳ هـ متولد شد.<sup>۲</sup> افندی نسب وی را با پانزده واسطه به امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام رسانده است.<sup>۳</sup> مادرش فرزند حسین بن احمد حسینی، از عالمان

۱. کاشان پس از عبدالجبار طوسی، و راوند پس از پادشاه راوندی دیگر رونقی ندارد. (دیوان).

ص ۴۶).

۲. النوادر، ص ۱۸ (مقدمه) به نقل از: لمعة النور.

۳. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۳۶۴.

محدث و فقیه راوند بود.<sup>۱</sup> از زندگی شخصی و دوران پیش از شهرت او اطلاعی نداریم. از اینکه در خاندان و نیاکان وی بزرگانی از دیلم و زیدیه به چشم می‌خورند - مانند احمد بن عبیدالله الناصر الکبیر و احمد الناصر الصغیر و حسن بن عبیدالله الهادی بالله و ابوالهول داعی<sup>۲</sup> - و از اینکه ابوالرضا راوندی از نسل فرزندان امام حسن مجتبی‌علیه السلام است، می‌توان احتمال داد که وی یا یکی از پدراناش از زیدیه به امامیه گرویده‌اند. اولین نفر از اجداد ابوالرضا راوندی که به راوند آمد، جدّ چهارم او عبیدالله، فقیه، محدث و شاعر بود.<sup>۳</sup>

بسیاری از عالمان شیعه از جمله معاصرانش، او را به عظمت یاد کرده و علم و فضل او را ستوده‌اند. ابوالرضا به مناطق زیادی مانند حجاز و عراق و مناطق شیعه‌نشین و حتی سنی‌نشین ایران سفر کرد تا حدیث بشنود.<sup>۴</sup>

یکی از معاصران او، که شاگرد او هم بود، منتجب‌الدین صاحب کتاب فهرست است. او در کتابش، ذیل نام «ضیاءالدین ابوالرضا راوندی»، از او با واژه امام، علامه زمان و استاد دانشمندان عصر خود یاد می‌کند و می‌نویسد: علوّ نسب را با فضل و حسب آمیخته است. آن‌گاه هشت مورد از آثار او را برشمرده است<sup>۵</sup> که به آنها اشاره خواهیم کرد. آثار وی نشانگر آشنایی وی با علوم گوناگون اسلامی است.

۱. فهرست منتجب‌الدین، ص ۵۲.

۲. نوادر، ص ۴۳ (مقدمه).

۳. لمعة النور، ص ۹. به نظر می‌رسد مرحوم مرعشی این مطلب را از کتاب المجدی (ص ۸۳) استفاده کرده باشد. هرچند در آنجا تصریحی به آمدن عبیدالله به راوند نیست.

۴. النوادر، ص ۳۸ (مقدمه).

۵. فهرست منتجب‌الدین، ص ۹۶.

سمعانی می‌نویسد: در کاشان گروهی از علما و اهل فضل را ملاقات کردم که از آن جمله سید فاضل ابوالرضا فضل‌الله بن علی علوی حسنی کاشانی بود. احادیثی از او اخذ کردم و اشعاری از او نوشتم. وقتی بر در خانه‌اش منتظر او بودم، نگاهم به بالای در افتاد که با گچ آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...»<sup>۱</sup> را نوشته بود.<sup>۲</sup>

عبدالجلیل رازی او را از مدرّسان بی‌نظیر می‌داند که در عالم، همانند زهد و علم او نیست.<sup>۳</sup> راوندی به یک واسطه از شیخ طوسی، اجازه داشته و خواجه نصیر طوسی و مرتضی بن داعی حسنی رازی - صاحب تبصرة العوام - از مشایخ او بوده‌اند.<sup>۴</sup>

عمادالدین کاتب اصفهانی در کتابش بارها از ابوالرضا راوندی نام برده و در یک‌جا به تفصیل، شرح حال و اشعار و جریان ملاقاتش را با او ذکر کرده است. وی عبارتی طولانی را به تجلیل و تعریف ابوالرضا اختصاص داده،<sup>۵</sup> می‌نویسد: تألیفات او در علوم گوناگون و زیادی است، واعظی است که مردم او را قبول دارند. در سال ۵۳۳، که به کاشان حمله شد، من و برادرم همراه پدرم در کاشان بودیم و در طول یک‌سال اقامت، به مدرسه «مجديه» رفت و آمد داشتیم. من می‌دیدم که سید ابوالرضا در مدرسه مردم را موعظه می‌کرد و مردم به حضور او

۱. احزاب: ۳۳.

۲. الانساب: ج ۱۰، ص ۲۹۷ (ذیل القاسانی).

۳. النقص، ص ۱۹۸.

۴. ریاض العلماء: ج ۴، ص ۳۷۰.

۵. «الشریف النسب. المنیف الادب. الکریم السلف. العالم الکامل. قبله القبول و عقله العقول، ذو الاتّبة و الجمال...» (خریده/القصر. ص ۶۷).

می‌رسیدند و بهره می‌بردند.<sup>۱</sup>

همچنین ابن شهر آشوب، که شاگرد و راوی ابوالرضا راوندی بود، می‌نویسد:  
احادیث کتب اصحاب ما به طریق افرادی همچون ابوالرضا به شیخ طوسی  
می‌رسد.<sup>۲</sup>

ابوالرجاء قمی، نویسنده تاریخ سلجوقیان، می‌نویسد:

امیر سید امام ضیاءالدین ابوالرضا، که جهان به فضل و علم او جنت  
عدن بود....<sup>۳</sup>

بر اساس گزارش عمادالدین کاتب اصفهانی، ابوالرضا راوندی در سال ۵۲۲،  
قریب یک‌سال در اصفهان سکونت داشت.<sup>۴</sup>

برخی استادان و مشایخ ابوالرضا عبارت بودند از: امین‌الاسلام طبرسی،  
صاحب مجمع‌البیان؛ حسن فرزند شیخ طوسی؛ عبدالجبار طوسی، از علمای  
کاشان و قاضی وقت آنجا و شاگرد شیخ طوسی؛ ابوالبرکات محمد بن اسماعیل  
مشهدی؛ و محمد بن علی بن محسن حلبی و ابن کمیح که از شیوخ قطب‌الدین  
راوندی هم هستند.<sup>۵</sup>

زمان وفات ابوالرضا روشن نیست و محدث ارموی سخن سید علیخان و  
آقا بزرگ که وفات او را به سال ۵۴۸ دانسته‌اند، نادرست می‌داند.<sup>۶</sup> تنها مطلبی که  
می‌توان گفت این است که ابوالرضا تا پس از سال ۵۵۰ در حیات بوده است؛ زیرا

---

۱. همان، ص ۶۷.

۲. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۳.

۳. تاریخ الوزراء، ص ۵۳.

۴. خریده القصر، ص ۷۰.

۵. نک. النوادر، ص ۱۸ به بعد و مقایسه کنید با: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۷۹۳ و ۷۹۶.

۶. دیوان، ص ۲۷ (مقدمه).

عمادالدین کاتب اصفهانی می‌نویسد: در سال ۵۴۹ به بغداد رفتیم. در آن زمان، ابوالرضا و فرزندش احمد زنده بودند. پس از چند سال شنیدم که احمد از دنیا رفت و اکنون، که سال ۵۶۲ است، نمی‌دانم پدرش زنده است یا نه.<sup>۱</sup>

مدفن ابوالرضا در مرکز شهر کاشان و در نزدیکی بقعه «پنجه‌شاه» قرار دارد. به نظر می‌رسد مدفن وی همان مدرسه یا منزل او باشد، بخصوص که نزدیک مسجد جامع شهر هم هست. در گزارشی از مرقد این عالم - که مربوط به بیش از نیم قرن پیش است - می‌خوانیم:

آن مقبره وصل به حوض‌خانه و متوضای مسجد جمعه کاشان و نزد مردم به «سلطان سید امیر» مشهور است. اهالی آنجا به وی اراداتی تمام دارند؛ چنان‌که در تمام لیلای، چراغی بر بالای قبرش روشن می‌کنند.<sup>۲</sup>

اما جای تأسف است که امروزه مزار این عالم بزرگ چندان شهرتی ندارد و محل رفت و آمد مردم نیست؛ بخصوص آنکه به دلیل دور ماندن محل آن از خیابان اصلی، تقریباً مهجور مانده است.

از مجموع مطالبی که درباره سید ابوالرضا راوندی گفته‌اند، عظمت وی نزد علمای شیعه و سنی آشکار می‌شود. اهمیت وی علاوه بر مقامات علمی و دینی و آثار متعدّدش، اشعار بر جای مانده اوست. دیوان وی در حقیقت، تاریخ محلی شهر کاشان در محدوده قرن پنجم و ششم به شمار می‌رود که بسیاری از مطالب آن در کتب دیگر یافت نمی‌شود.

۱. خریده القصر: ص ۷۶.

۲. فهرست منتخب‌الدین. ص ۱۶۳ (تعلیقات محقق کتاب).

### فرزندان ابوالرضا راوندی:

۱. کمال‌الدین ابوالمحاسن احمد بن فضل‌الله؛ منتجب‌الدین با اوصاف «عالم، فاضل و قاضی کاشان» از او یاد کرده است.<sup>۱</sup> عمادالدین کاتب اصفهانی با او دوستی داشته و از او با احترام و عظمت نام برده، می‌گوید: جوانی خوش استعداد و دوست‌داشتنی بود. سالی یکی دوبار به اصفهان می‌آمد و ما از او بهره‌مند می‌شدیم.<sup>۲</sup> آن‌گونه که وی بیان کرده، احمد قریب سال ۵۵۰ و پیش از پدرش از دنیا رفته است.<sup>۳</sup> اشعاری از وی در آن کتاب، مذکور است و به نظر می‌رسد وی مطالبی را از فارسی به عربی تبدیل و ترجمه می‌کرده است.<sup>۴</sup>

۲. عزالدین علی بن فضل‌الله؛ رجالیان شیعه او را در ردیف محدّثان و مؤلّفان ذکر کرده‌اند.<sup>۵</sup> منتجب‌الدین معاصرش او را با الفاظی همچون «امام، فقیه، فاضل و ثقه» یاد کرده و هشت اثر برای او برشمرده که در موضوعات ادب و تفسیر قرآن هستند.<sup>۶</sup> وی همانند پدر و برادرش شاعر بود و سید علی خان اشعاری را از او ثبت کرده است.<sup>۷</sup> افندی شرح حال عزالدین بن فضل‌الله و علی بن فضل‌الله را تفکیک کرده و آنان را دو نفر دانسته است. در عین حال، می‌نویسد: به نظرم آن

۱. همان، ص ۳۹.

۲. خریة القصر، ص ۶۸ و ۷۶.

۳. همان، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۷۷.

۵. نک. جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۶؛ خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۰۸؛ دیوان، ص ۲۹ (مقدمه).

۶. فهرست منتجب‌الدین، ص ۸۷.

۷. الدرجات الرفیعة، ص ۵۱۲.

دو، یک نفرند.<sup>۱</sup> محدّث ارموی می‌نویسد: صاحب وسایل هم چنین اشتباهی کرده که ناشی از افتادگی لفظ «علی» در برخی نسخه‌هاست.<sup>۲</sup> گفته شده: وی الامالی شیخ طوسی (یا فرزندش) را شرح کرده است.<sup>۳</sup>

۳. تاج‌الدین ابوالفضل محمد بن فضل‌الله؛ منتجب‌الدین او را فقیهی فاضل می‌داند.<sup>۴</sup>

دیگر خاندان ابوالرضا راوندی شهرتی ندارند؛ فقط وی در دیوان خود، اشعاری در رثای پدر و عمویش آورده و تاریخ وفات آن دو را - به ترتیب - سال ۵۳۱ و ۵۲۴ بیان کرده است. از اشعار وی، که با ادبیات سخت عربی همراه است، مطلب خاصی دربارهٔ شخصیت این دو برداشت نمی‌شود.<sup>۵</sup> پیش‌تر به جدّ مادری او، که از عالمان راوند بود، اشاره شد. از نسل وی، سید جمال‌الدین محمد کاشانی از فقها و اصولیان این شهر بود که با تئ واسطه، به ابوالرضا نسب می‌برد. قبر او در کنار مزار سید ابوالرضا است.<sup>۶</sup>

۲- قطب‌الدین راوندی؛ ابوالحسین سعید بن عبدالله بن حسین بن هبة‌الله، مشهور به «قطب‌الدین»،<sup>۷</sup> عالم به فقه و تفسیر و کلام و حدیث و تاریخ بود. از زمان ولادت و تاریخ زندگی او، اطلاع چندانی در دست نیست و آگاهی‌هایی که داریم از

۱. ریاض العلماء. ج ۳. ص ۳۱۲؛ ج ۴. ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. دیوان. ص ۲۹ (مقدمه).

۳. ریاض العلماء. ج ۴. ص ۱۷۷.

۴. فهرست منتجب‌الدین. ص ۱۱۸.

۵. نک. دیوان؛ ص ۲۱ و ۶۷.

۶. لمعة النور؛ ص ۱۲.

۷. عنوان دیگر وی «سعید بن هبة‌الله» است که در برخی کتاب‌ها آمده و مختصر شدهٔ نسب اوست.

لابه‌لای آثار متعدد اویند. ابن حجر عسقلانی از او با عنوان سعید بن هبة/الله بن حسن بن عیسی یاد کرده، می‌نویسد: ابن بابویه در تاریخ ری گفته است: وی در همه علوم، صاحب فضل بود و تألیفات متنوع و فراوانی دارد.<sup>۱</sup>

برخی درباره زادگاه وی تردید کرده‌اند. به نظر می‌رسد علت این امر سکونت وی در شهر ری و مدفنش در قم باشد. افندی پس از نقل قول‌هایی درباره راوند کاشان و راوندهای دیگر، می‌نویسد: ممکن است قطب‌الدین از راوند نیشابور باشد. وی همچنین می‌نویسد: قبری منسوب به قطب‌الدین در «خسرو شاه» تبریز دیده‌ام. آن‌گاه برای حل مشکل می‌گوید: ممکن است یکی از این دو مزار (قم و تبریز) مربوط به سید فضل‌الله باشد.<sup>۲</sup> اما این مطلب درست نیست؛ زیرا: اولاً، قطب‌الدین نمی‌تواند منسوب به راوند نیشابور باشد؛ زیرا نام صحیح آنجا «ریوند» است و اینکه گفته‌اند در آن منطقه هم راوند وجود دارد، از باب تسامح است، و اینکه ابن ریوندی زندیق را ابن راوندی خوانده‌اند از بی‌دقتی مؤلفان است. علاوه بر آن، هیچ‌کس قطب‌الدین را منسوب به آنجا ندانسته و در جایی دیده نشده است که از او به عنوان «ریوندی» یا «نیشابوری» تعبیر کنند، یا از حضور وی در مناطق خراسان سخنی به میان آورند.

ثانیاً، مزار ابوالرضا فضل‌الله راوندی در کاشان جای تردید ندارد و سخن افندی احتمالی است همانند احتمال صحابی بودن ابولؤلؤ نسبت به امیر مؤمنان (علیه السلام)؛<sup>۳</sup>

۱. لسان‌المیزان، ج ۳، ص ۴۸. مراد از «ابن بابویه»، منتجب‌الدین است.

۲. ریاض‌العلماء، ج ۲، ص ۴۲۰.

۳. همان، ج ۴، ص ۳۸۴.

آثار متعدد قطب‌الدین راوندی نشانگر گستردگی فعالیت علمی وی و آشنایی‌اش با علوم گوناگون اسلامی است؛ کتاب‌هایی در موضوع قرآن، تفسیر، فقه، فلسفه، حدیث، دعا، ادبیات و تاریخ. علما و رجال‌نویسان شیعه و سنی از وی با عظمت یاد کرده‌اند.

همان‌گونه که یکی از محققان معاصر بیان می‌کند، شواهد حاکی از آن هستند که قطب‌الدین در شهر ری ساکن بوده است؛<sup>۱</sup> زیرا منتجب‌الدین در تاریخ ری، از او یاد می‌کند. البته این کتاب در دست نیست و ابن حجر به این موضوع اشاره کرده و پیداست که آن کتاب از منابع وی به شمار می‌رفته است.<sup>۲</sup>

قطب‌الدین راوندی در سال ۵۷۳ رحلت کرد<sup>۳</sup> و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام دفن شد. امروزه سنگ قبر وی مقابل ایوان آئینه در صحن اصلی بارگاه خودنمایی می‌کند.

آن‌گونه که از برخی اسناد روایی قطب‌الدین استفاده می‌شود، وی سفرهایی به اصفهان، همدان و خراسان برای سماع حدیث داشته است. افندی سی‌تن از مشایخ قطب‌الدین را نام برده<sup>۴</sup> که از آن جمله‌اند: عماد‌الدین طبری صاحب کتاب بشارة المصطفی، محمد بن حسن پدر خواجه نصیر طوسی؛ مرتضی بن داعی رازی مؤلف تبصرة العوام، ابو منصور بن شهریار بن شیرویه دیلمی. آثار وی را قریب شصت کتاب و رساله ذکر کرده‌اند.<sup>۵</sup>

۱. مجله تراثا، ش ۳۹، ۱۴۱۵ ق، ص ۲۵۶ «نهج البلاغه عبر القرون».

۲. لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۸.

۳. بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۲۳۵.

۴. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۳۴.

۵. فقه القرآن، مقدّمه کتاب.

افندی، قطب‌الدین راوندی را به صوفیگری متهم کرده، می‌نویسد: از جمله آثار قطب‌الدین راوندی، کتاب ضیاء الشهاب در شرح کتاب الشهاب قاضی قضاعی است و از این شرح، تمایل وی به تصوّف آشکار می‌شود؛ زیرا کلام صوفیه را نقل کرده است.<sup>۱</sup> از مراجعه به کتاب قضاعی، نمی‌توان گفته افندی را تأیید یا رد کرد؛ زیرا این کتاب در بیان احادیث نبوی است و حتی درباره مؤلف آن محمد بن سلامه قضاعی مغربی احتمال تشیع داده‌اند.<sup>۲</sup> این احتمال هم که لقب «قطب‌الدین» شاهی بر گرایش صوفی‌گرایانه وی است، درست نیست؛ زیرا افراد زیادی از غیر صوفیه با این لقب خوانده می‌شوند.

#### فرزندان قطب:

۱. عمادالدین ابوالفرج علی که منتجب‌الدین از او با عناوین «امام، فقیه و ثقه» یاد می‌کند.<sup>۳</sup> شیخ حرّ عاملی در دو جا از این فرزند نام برده که یک‌بار کنیه و بار دیگر، لقب او را آورده است.<sup>۴</sup> او همچنین می‌نویسد: شهید از او روایت دارد.<sup>۵</sup>
۲. ظهیرالدین ابوالفضل محمد که او هم فقیهی موجه بود.<sup>۶</sup>
۳. نصیرالدین ابوعبدالله حسین که منتجب‌الدین با سه عنوان «عالم، صالح و شهید» از او یاد کرده،<sup>۷</sup> اما توضیحی درباره واژه «شهید» و چگونگی کشته شدنش

۱. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲. شهاب الاخبار، مقدمه شرح فارسی.

۳. فهرست منتجب‌الدین، ص ۸۶.

۴. امل الامل، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۸۸.

۵. همان، ج ۲، ص ۱۷۱.

۶. فهرست منتجب‌الدین، ص ۱۱۲.

۷. همان، ص ۵۴.

نداده است. در جای دیگری هم جریان شهادت وی نقل نشده است.<sup>۱</sup>

۴. برهان‌الدین محمد فرزند علی و نوه قطب‌الدین که او هم عالم بود.<sup>۲</sup>

۳- **دیگر مشاهیر راوند:** اگرچه در میان رجال راوند، نام دو خاندان پیش‌گفته مشهورتر است، اما این منطقه افراد دیگری را پرورش داده که لازم است به آنان نیز اشاره شود. نام برخی از ایشان ذیل «علل شهرت راوند» گذشت. دیگری خاندان مؤلف *راحة الصدور* است که وی در کتاب خود، به نام و موقعیت سیاسی و فرهنگی برخی از آنان اشاره کرده، می‌نویسد: در کاشان، شهرتی داشته‌اند، هرچند این خاندان شیعه نبودند. لازم است برای آشنایی با موقعیت منطقه، به ایشان نیز اشاره شود:

۱. محمد بن علی بن سلیمان راوندی (م اوایل قرن هفتم)، نویسنده یکی از منابع تاریخ سلجوقی و یکی از متون ادبی فارسی با عنوان *راحة الصدور و آية السرور در تاريخ آل سلجوق* است. با آنکه از جای جای کتاب او طعن و مخالفت با شیعه آشکار است، هم‌عصر دو عالم شیعه امامی قطب‌الدین راوندی و ضیاء‌الدین راوندی بوده است. این مطلب، که نشانگر حضور و همزیستی دو فرقه مذهبی در یک منطقه نسبتاً کوچک است، این تصور را به ذهن می‌رساند که ممکن است او هم مانند احمد بن یحیی ریوندی اهل راوند کاشان نباشد، ولی چنین نیست؛ زیرا وی در موارد متعددی از کتابش، به نزدیکی راوند با کاشان و ارتباط آن دو تصریح کرده است:

---

۱. علامه امینی در کتاب *شهداء الفضیله* (ص ۴۰) سخن منتجب‌الدین را تکرار کرده است و مطلب دیگری ندارد.

۲. فهرست منتجب‌الدین، ص ۱۱۲.

بیشتر دبیران دولت سلطان کاشی بودند و منشأ ما و مسقط الرأس، ولایت کاشان بوده.<sup>۱</sup>

وی همچنین از خویشان خود، که به علم و ادب شهرتی داشته‌اند، با عنوان «راوندی» نام می‌برد که علی‌القاعده آنان را هم باید بر مذهب وی، یعنی حنفی، دانست.

رجال دیگر راوند، که به صورت فردی - و نه خاندانی - می‌توان از آنان یاد کرد، عبارتند از:

۲ و ۳. ابوالعلاء زید بن منصور بن علی ادیب (۴۷۲-۵۲۹) که منتجب‌الدین از او روایت کرده است.<sup>۲</sup> منتجب‌الدین، ابن عساکر، و یاقوت حموی، ابوالعلاء را با عنوان «راوندی» یاد کرده و دو نفر اخیر می‌گویند: وی ساکن ری بوده است.<sup>۳</sup> برادرش ابوالمحاسن مسعود نیز محدث و معدّل و شروطی بوده است.<sup>۴</sup> هرچند درباره‌ی راوندی بودن وی، جز همین تعبیر را نداریم، اما این هم بعید است که لفظ آن را تصحیف «رازی» بدانیم؛ چون مؤلفان متعددی آن را ذکر کرده‌اند.

۴. یکی از عالمان شیعی راوند در قرن ششم، سید پادشاه علوی بود. منتخب‌الدین او را فاضل معرفی کرده<sup>۵</sup> و ابوالرضا راوندی ضمن شعری،

۱. راحة الصدور، ص ۵۱. علاوه بر این، وی در اصفهان هم حضور داشته است.

۲. الاربعون حديثاً، ص ۲۲.

۳. تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۳۲؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۰.

۴. تاریخ مدینه دمشق، ج ۸، ص ۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۵۳۱. «معدّل» به کسی گویند که برای ادای شهادت در محاکم محل اعتماد بوده است. اما «شروطی» یعنی: نویسنده سجلات و اسناد.

۵. فهرست منتجب‌الدین، ص ۹۶.

وفات او را در سال ۵۱۹ ثبت کرده، می‌نویسد: کاشان پس از عبد الجبار طوسی و راوند پس از پادشاه، دیگر رونقی ندارد.<sup>۱</sup>

۵. شخصیت دیگر، مترجم ناشناخته یا کم‌شناخته شرف النبی و معجزاته (شرف المصطفی) در قرن ششم است. این کتاب نوشته خرگوشی (م ۴۰۶)، به وسیله شخصی با نام «راوندی» (زنده به سال ۵۸۵) به فارسی برگردان شده است. درباره او آگاهی‌های زیادی در دست نیست، فقط در ابتدای ترجمه این کتاب می‌خوانیم: نجم‌الدین محمود بن علی راوندی آن را به تازی گردانده است.<sup>۲</sup> برخی او را دایی راوندی مؤلف راحة الصدور می‌دانند و برخی او را همان مؤلف راحة الصدور معرفی می‌کنند.<sup>۳</sup> نظر دوم مبتنی بر آن است که نام وی تصحیف شده و نام پدرش در نسب افتاده باشد. در مجموع و با توجه به نام مترجم، احتمال اولی، که وی دایی مؤلف راحة الصدور باشد، قوی‌تر به نظر می‌رسد.

۶. از دیگر علمای این محل، رشیدالدین حسین راوندی بود که در علم «قرائت» تخصص داشت و در روستاهای ری ساکن بود.<sup>۴</sup>

۷. ابوالرضا در دیوان خود، دو بیت شعر برای شخصی با عنوان «رئیس کافی کاتب راوندی» سروده<sup>۵</sup> که به گفته محقق این اثر، اطلاعی از این شخص در دست نیست.<sup>۶</sup>

۱. دیوان، ص ۴۶.

۲. شرف النبی، ص ۲.

۳. نک. نظرات اسعد افندی و بلوشه در شرف النبی، مقدمه ترجمه.

۴. فهرست منتجب‌الدین، ص ۵۳.

۵. دیوان، ص ۶۴.

۶. همان، ص ۲۵۵، تعلیقات محدث ارموی.

## ۲. خاندان عبدالجبار طوسی

یکی از خاندان‌های علمی کاشان در قرن ششم، که بیشتر آنان سمت قضاوت این شهر را بر عهده داشتند، عبدالجبار طوسی و فرزندان و نوادگان او بودند. در اینجا، به شرح حال مختصری که از هر یک در دست داریم، می‌پردازیم.

۱. زین‌الدین ابوعلی عبدالجبار بن محمد بن حسین طوسی (م ۵۲۹) بزرگ این خاندان بود. عبدالجلیل رازی از او با عنوان «قاضی» یاد کرده و او را ساکن کاشان دانسته است.<sup>۱</sup>

سید ابوالرضا راوندی هم در دیوان خود، مرثیه‌ای در مرگ وی سروده و از وسعت علم و عظمت مقام وی سخن گفته است. از تعبیر «امامنا» در شعر ابوالرضا راوندی برداشت می‌شود که عبدالجبار طوسی استاد وی به شمار می‌رفته است. انتساب عبدالجبار طوسی به شهر طوس نشان می‌دهد که وی اصالتاً اهل طوس بود و بعدها به کاشان آمد؛ اما درباره این هجرت و دلایل آن اطلاعی نداریم. به نظر می‌رسد وی ابتدا در ری ساکن بود و به دلیل مرکزیت علمی ری در آن دوران، به آنجا رفت و سپس به کاشان آمد.

قاضی عبدالجبار طوسی شاگرد شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی بود و روایاتی از او نقل کرده است.<sup>۲</sup> البته باید توجه داشت که ابوعلی کنیه فرزندان شیخ طوسی هم هست و عنوان ابوعلی طوسی در میان شاگردان شیخ فراوان به چشم می‌خورد که مراد فرزندان اوست.

۲. شهاب‌الدین ابوالحسن محمد بن عبدالجبار نیز پس از پدرش، قضاوت

۱. النقض، ص ۵۱ و ۱۸۷.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۶۲؛ ج ۱۰۷، ص ۸.

کاشان را بر عهده گرفت؛ چنان‌که راوندی در اشعاری به این مطلب و همچنین جایگاه علمی وی اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

۳. جمال‌الدین ابوالفتح علی بن عبد‌الجبار فرزند دیگر عبد‌الجبار بود که منتجب‌الدین او را با عناوین «قاضی، فقیه و ثقه» وصف کرده، می‌گوید: ساکن کاشان است.<sup>۲</sup>

۴. خطیرالدین ابو منصور حسین بن عبد‌الجبار فرزند سوم عبد‌الجبار و ساکن کاشان بود. وی نیز قاضی و فقیهی ثقه و صالح بود.<sup>۳</sup>

۵. رکن‌الدین عبد‌الجبار بن علی بن عبد‌الجبار، قاضی و فقیه ساکن کاشان؛<sup>۴</sup>

۶. تاج‌الدین محمد بن علی بن عبد‌الجبار، قاضی و فقیه ساکن کاشان؛<sup>۵</sup>

۷. شرف‌الدین ابوالفضل محمد بن حسین بن عبد‌الجبار، قاضی و فقیه ساکن کاشان.<sup>۶</sup>

۸. زین‌الدین ابوعلی عبد‌الجبار بن حسین بن عبد‌الجبار، واعظ و فقیه.<sup>۷</sup>

۹. خطیرالدین محمود بن محمد بن علی بن عبد‌الجبار، از علمای کاشان.<sup>۸</sup>

اینکه منتجب‌الدین در فهرست خود (فهرست اسماء علماء الشیعه و

۱. نک. دیوان، ص ۲۵۳، تعلیقات.

۲. فهرست منتجب‌الدین، ص ۸۳؛ همچنین نک. النقض، ص ۱۷۰.

۳. فهرست منتجب‌الدین، ص ۵۱؛ نیز ر.ک. النقض، ص ۱۷۰.

۴. فهرست منتجب‌الدین، ص ۹۰.

۵. همان، ص ۱۱۴.

۶. همان، ص ۱۱۵.

۷. همان، ص ۸۳.

۸. همان، ص ۱۱۵.

مصطفی‌هم) نام این خانواده را ذکر کرده و از اینکه ابوالرضا راوندی ایشان را ستوده است، در تشیع آنان نمی‌توان تردید کرد. حضور این خاندان و اداره منصب قضا از سوی آنان، نشانگر رسوخ تشیع در کاشان اوایل قرن ششم هجری است.

### ۳. دیگر عالمان کاشان

دیگر شخصیت‌های قرن ششم عبارتند از:

۱ و ۲. قاضی سدیدالدین ابومحمّد حسین بن محمّد قریب و فرزندش محمّد که منتجب‌الدین پدر را عالم و قاضی راوند معرفی کرده<sup>۱</sup> و عمادالدین کاتب اصفهانی دو بیت از او نقل نموده است.<sup>۲</sup> دو بیت از اشعار راوندی هم به او اختصاص دارد.<sup>۳</sup> فرزند وی جمال‌الدین محمّد نیز از علما و فقها و قضات کاشان بود که در نهج‌البلاغه تبخّری داشت و شرحی بر آن نوشته است.<sup>۴</sup> با آنکه در نسب این پدر و پسر نام محلی ذکر نشده است، اما به نظر می‌رسد ایشان هم اهل کاشان یا راوند بودند و قضاوت این دو محل بر عهده ایشان بود. تشیع آنان نیز با توجه به فهرست منتجب‌الدین، محلّ تردید نخواهد بود. زمان وفات این دو عالم

---

۱. همان، ص ۵۱. البته منتجب‌الدین نام او را «حسن» دانسته که به احتمال، ناشی از تصحیف است.

۲. خریده القصر، ص ۸۱.

۳. دیوان، ص ۱۲۸.

۴. فهرست منتخب‌الدین، ص ۱۱۵. در این فهرست، به جای کلمه «قریب»، «غری» آمده، و در کتب دیگر هم صحیح آن ذکر نشده است. نک. امل‌الآمل، ص ۵۰۱؛ دیوان، ص ۲۵۸ (تعلیقات محدّث ارموی).

به دست نیامد. *ابوالرجاء از قاضی القضاة جمال الدین علی بن قریب در کاشان نام برده و به علم و فضل او اشاره کرده است*<sup>۱</sup> که به نظر می‌رسد با آن دو نفر خویشاوندی داشته باشد.

۳. جمال الدین ابوسعید علی بن فرخان<sup>۲</sup> یکی دیگر از علمای کاشان در قرن ششم بود که منتجب الدین از او با عنوان حکیم و فاضل یاد کرده، می‌نویسد: ساکن کاشان است و کتاب‌هایی در ادبیات دارد و از او روایت هم دارم.<sup>۳</sup> راوندی در دیوان خود، مکرّر از او یاد کرده<sup>۴</sup> و عماد الدین کاتب اصفهانی او را جوان، اما پیر علم وصف نموده است. سپس قصیده‌ای از او در مدح بهاء الدین کاشانی برادر مجد الدین آورده است.<sup>۵</sup> برادر این شخص هم شاعر بود.<sup>۶</sup>

۴. ابوطاهر علی بن ابی سعد بن علی، فقیه؛<sup>۷</sup>

۵. موفق الدین علی بن حسن احنفی، ادیب فاضل؛<sup>۸</sup>

۶. شمس الدین علی بن محمد وشنوی، فقیه ساکن کاشان؛<sup>۹</sup>

۷. تاج الدین محمد شوشو، فقیه ساکن کاشان؛<sup>۱۰</sup>

۱. تاریخ الوزراء، ص ۱۵۱.

۲. نام کامل او چنین است: علی بن مسعود بن محمد بن فرخان.

۳. فهرست منتجب الدین، ص ۶۹.

۴. نک. دیوان، ص ۲۵۹.

۵. خریدة القصر، ص ۷۸.

۶. همان، ص ۸۰.

۷. فهرست منتجب الدین، ص ۸۳.

۸. همان، ص ۸۷.

۹. همان، ص ۹۱.

۱۰. همان، ص ۱۲۱.

۸. محمد بن ایوب مفید کاشانی، ادیب؛<sup>۱</sup>
۹. خطیرالدین ابوعلی اسعد کاشانی، عالمی موّجه؛<sup>۲</sup>
۱۰. سدیدالدین ابو محمد حسن بن حسین دوریستی، فقیه ساکن کاشان؛<sup>۳</sup>
۱۱. رضی الدین ابونعیم بن محمد کاشانی، فقیهی شایسته؛<sup>۴</sup>
- ۱۲ - ۱۴. منتجب الدین از خانواده دیگری نام برده که از سادات علوی بودند و «جعفری» لقب داشتند. به همین دلیل، درباره یکی از آنان تعبیر «نزلی قاشان» آورده که پیداست اصل آنان کاشانی نبودند، بلکه به آنجا مهاجرت کردند و ساکن کاشان شدند. این سه عبارتند از: سید محمد بن علی بن عبدالله و دو برادرزاده اش رضا و مرتضی فرزندان عبدالله بن علی بن عبدالله. منتجب الدین از اینان با اوصاف عالم و صالح یاد کرده است.<sup>۵</sup>
۱۵. نصیرالدین بن حمزه طوسی، عالم و فقیه شیعی، در سال ۵۶۰ ه در کاشان حضور داشت و مشغول تألیف بود. این مطلب را خود در کتاب الثاقب بیان کرده است.<sup>۶</sup> با اینکه وی از مدت حضورش در این شهر سخنی نمی گوید، اما از بیان او می توان فهمید مدتی را در آنجا ساکن بوده است.
- بنابراین، در میان عالمانی که در قرن ششم در کاشان حضور داشتند، عده ای مهاجر بودند. به نظر می رسد این هجرت ها دلیلی جز جایگاه شیعی این شهر

---

۱. همان. ص ۱۲۲.

۲. همان. ص ۳۹.

۳. همان. ص ۵۱.

۴. همان. ص ۱۲۸.

۵. همان. ص ۶۵ و ۱۲۲.

۶. الثاقب فی المناقب: ص ۲۳۹.

نداشته است؛ چنان که فزونی عالمان و فقها و قضات شیعه کاشان در این دوره بر رسوخ تشیع و گسترش عمیق آن در قرن ششم دلالت دارد.

با این همه، وجود محدثان و عالمانی از اهل سنت در این زمان، نشانگر ادامه حضور این مذهب در آنجاست. نمونه آن راوندی مؤلف *راحة الصدور* است که تعصب وی در مذهب اهل سنت، بلکه دشمنی اش با شیعه از کتاب او کاملاً پیداست. از نام‌های دیگری که وی در کتابش ذکر می‌کند، می‌توان فهمید که خاندان، استادان و دوستان همفکر او نیز در کاشان جایگاهی داشته‌اند.

نمونه دیگر *ابن بابیه* است. *سمعانی* ذیل *مدخل «القاشی»* از او نام برده، می‌نویسد: وی ادیب، فاضل و آشنا به تاریخ بود و کتاب‌های خوبی دارد.<sup>۱</sup> به گفته برخی، او در سال ۵۱۰ هـ از دنیا رفت.<sup>۲</sup> درباره تعصب او در سنی‌گری و تمسخر «انتظار» شیعیان کاشان، پیش‌تر سخن گفته شد.<sup>۳</sup>

ذهبی از *ابوالفضل محمد بن عبدالغفار بن محمد بن سعید کاشانی* یاد کرده که «معدّل» بوده و به سال ۵۴۲ هـ در اصفهان درگذشته است.<sup>۴</sup> دیگری، *ابورشید احمد بن ابی‌العلاء عبدی کاشانی اصفهانی* بود که مرگ او به سال ۵۳۱ هـ ثبت شده است.<sup>۵</sup> روشن نیست سکونت این دو در اصفهان دایمی بوده یا مهاجرت کرده‌اند. بنابراین، نمی‌توان چنین اظهار نظر کرد که به دلیل جوّ شیعی کاشان به اصفهان رفته‌اند؛ همان‌گونه که نمی‌توان فقط اجداد آنان را کاشانی دانست و آنان

۱. *الانساب*، ج ۱۰، ص ۲۹۹.

۲. *هدیه العارفین*، ج ۱، ص ۸۲؛ *معجم المؤلفین*، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. بنگرید به مبحث «دورنمای کاشان قرن ششم».

۴. *تاریخ الاسلام*، ج ۳۷، ص ۱۱۹.

۵. همان، ج ۳۶، ص ۲۳۱.

را از این شهر منفصل کرد. شاید هم اینها شیعه بودند و نمی‌توان تنها به ذکر نام آنان در منابع عامّه استناد کرد. شخص دیگری که در منابع اهل سنت از او یاد شده ابو محمد جعفر بن محمد کاشانی رازی است که اصفهانی‌ها از او روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup> در قرن ششم، بسیاری از روستاهای اطراف کاشان نیز تشیع را پذیرفته بودند. «ماه‌آباد» (مهاباد) از این نواحی است که از نواحی کاشان محسوب می‌شده و امروزه بین راه کاشان و اردستان قرار دارد. به نظر می‌رسد وجود بارگاه مشهوری با عنوان «امام‌زاده آقا علی عباس» در این منطقه، با تشیع مهاباد مرتبط باشد. هرچند امروزه مهاباد چندان گستردگی ندارد، اما شهرت نام آن در منابع تاریخی، نشانگر اهمیت و احتمالاً گستردگی‌اش در آن دوره است؛ چنان‌که یاقوت حموی از آن به عنوان روستایی مشهور بین قم و اصفهان یاد می‌کند.<sup>۲</sup>

احمد بن علی و نوه‌اش حسن بن علی بن احمد از بزرگان مشهور آنجايند. منتجب‌الدین از حسن با عناوین «امام و علامه» یاد کرده و تألیفاتی در موضوع ادبیات عرب (نحو) برای او برشمرده است. روایت او از جدّش به واسطه پدرش نشان‌دهنده علمی بودن خانواده ایشان است.<sup>۳</sup> در منابع اهل سنت، از پدر بزرگ او، با عنوان احمد بن عبدالله نحوی ضریر یاد شده که شاگرد عبدالقاهر جرجانی بوده است.<sup>۴</sup> به دلیل آنکه حسن، معاصر و استاد منتجب‌الدین بوده، برخی درگذشت

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۱ (ذیل قاشان).

۲. همان، ص ۳۴۴ (ذیل مهاباد).

۳. نک. فهرست منتجب‌الدین، ص ۳۵ و ۵۱.

۴. معجم الادباء، ج ۳، ص ۲۱۹؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۶۳؛ معجم المؤلفین، ج ۱، ص

جَدّش / احمد را قریب سال ۵۰۰ هـ دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

افراد دیگری به این روستا منسوبند: عمادالدین کاتب اصفهانی از خطیرالدین ابوالمعالی حسن بن احمد بن محمد یاد کرده که رئیس مهاباد بوده<sup>۲</sup> و علی القاعده او را هم باید شیعه دانست. از محسن بن ابی طاهر حامد بن محمد مهابادی راوی محمد بن احمد نطنزی در ردیف محدّثان نام برده می‌شود.<sup>۳</sup> ابوالرجاء قمی، مورّخ سده ششم، هم می‌نویسد:

در قم در این حال، دو فاضل بیشتر نمی‌بینم: یکی افضل‌الدین پسر

ماه‌آبادی و یکی زین‌الدین محمد بن ابی‌نصر...<sup>۴</sup>

از این افراد، آگاهی‌های بیشتری در دست نیست؛ اما آنچه در مجموع استفاده می‌شود اهمیت ماه‌آباد و عالم‌پرور بودن آن منطقه است.

### قاضیان کاشان

یکی از عناوینی که در آثار دوره سلجوقی در کاشان و دیگر مناطق شیعه‌نشین جلب توجه می‌کند قاضیان عالم و شیعه‌مذهب هستند. عبدالجلیل رازی می‌نویسد:

به قم و قاشان و آبه، همه فتاوی و حکومت بر مذهب صادق و باقر علیه السلام

باشد و قاضی علوی یا شیعی باشد.<sup>۵</sup>

۱. هدیه العارفین. ج ۱. ص ۸۱.

۲. خریده القصر. ص ۷۴.

۳. نک. فرائد السمطين، ج ۲. ص ۱۶.

۴. تاریخ الوزراء. ص ۲۵۶.

۵. النقض. ص ۴۵۹.

سمت «قضاوت» به خوبی نشانگر تسلط شیعیان بر اوضاع این شهر است. در فهرست منتجب‌الدین، در کنار نام بسیاری از عالمان کاشانی، کلمه «قاضی» به چشم می‌خورد که پیش از این نامشان گذشت. برای نمونه، سید ابوالرضا راوندی و تقریباً همه افراد خاندان عبدالجبار طوسی قاضی کاشان بودند.<sup>۱</sup>

این در حالی است که پیش از این دوره، اهل سنت قضاوت این شهر را بر عهده داشتند. به نام برخی از این افراد در لابه‌لای مباحث گذشته اشاره شد. ابراهیم بن قره اسدی (م ۲۱۰) اهل کاشان و قاضی آنجا بود.<sup>۲</sup> در قرن چهارم هم احمد بن موسی بن عیسی کاشانی، مشهور به «قرّاز» قضاوت این شهر را بر عهده داشت. بنا به گزارش ابونعیم اصفهانی، وی در کاشان حدیث می‌گفت و قضاوت آنجا را بر عهده داشت.<sup>۳</sup> حمید بن محمد بن عبدالرحمان بن نزار هم از استادان خطیب بغدادی بود که او را قاضی کاشان دانسته‌اند.<sup>۴</sup>

### آثار علمی عالمان کاشان

قرن ششم دوره شکوفایی علمی ایران اسلامی و ادامه میراث تمدنی آل بویه به شمار می‌رود. در کاشان هم عالمان زیادی پرورش یافتند که از خود آثار متعددی بر جای نهادند. در اینجا، فقط به تألیفات شیعی می‌پردازیم که مؤلفان آنها اهل کاشان یا ساکن آنجا بوده‌اند:

- 
۱. نک. فهرست منتجب‌الدین، ص ۳۹، ۵۱، ۸۱، ۸۳، ۹۰، ۱۱۴ و ۱۱۵.
  ۲. این مطلب فقط در چاپ ۵ جلدی انساب سمعانی (بیروت، دارالجنان، ج ۴، ص ۴۲۷) آمده و کلمه قاضی در چاپ ۱۳ جلدی که مورد نظر ماست، وجود ندارد.
  ۳. ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۱۴۷؛ الانساب، ج ۱۰، ص ۲۹۸.
  ۴. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۱؛ ج ۹، ص ۴۰۱.

یکی از آثار این دوره شرح نهج البلاغه است. هرچند درباره نخستین شارح این کتاب اتفاق نظر نیست، اما به اجمال، یکی از راوندی‌ها را اولین شارح آن می‌دانند. ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: بجز منهاج البراعه قطب‌الدین راوندی شرح دیگری را ندیده‌ام.<sup>۱</sup> اما ابوالرضا راوندی هم شرحی داشته که اکنون موجود نیست.<sup>۲</sup> علاوه بر آن، آثار فراوان دیگری برای عالمان شیعی کاشان برشمرده‌اند که تنوع آنها نشانگر رویکرد و طرز فکر عالمان این دوره و این منطقه است. در این میان، قطب‌الدین راوندی آثار زیادتری بر جای گذاشته است که در اینجا، از هر موضوعی یکی دو نمونه مثال می‌آوریم: در زمینه تفسیر، کتاب ام القرآن و اسباب النزول؛ در کلام، کتاب جواهر الکلام و بررسی اختلافات کلامی سید مرتضی و شیخ مفید؛ در حدیث، شرح شهاب الاخبار قضاعی؛ در فقه، فقه القرآن و چند فرع فقهی دیگر؛ در تاریخ، قصص الانبیاء و القاب الرسول و الائمه؛ در فلسفه، تهافت الفلاسفه؛ در موضوع دعا، تحفة العلیل و الدعوات؛ و در ادبیات عرب، الاغراب فی الاعراب.<sup>۳</sup>

یکی از آثار مشهور قطب راوندی کتاب الخرائج و الجرائح است که امروزه در سه جلد منتشر شده و در موضوع دلائل و کرامات پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام است. گرچه راوندی غالب روایاتش را از منابع پیشین آورده، لیکن کمتر به منابع خود اشاره می‌کند. گاه نیز روایاتی منحصر به فرد آورده و از مجموع کتاب او نوعی افراط و غلو پدیدار است.<sup>۴</sup>

۱. شرح نهج البلاغه. ج ۱: ص ۱۱.

۲. مجله تراثنا، ش ۳۵: ۱۴۱۴ ق، ص ۱۶۰. «نهج البلاغه عبر القرون».

۳. نک. ریاض العلماء. فقه القرآن (مقدمه): الذریعة؛ ذیل نام این کتاب‌ها.

۴. برای نمونه بنگرید به داستان تبدیل عبدالملک بن مروان به قوریانگه پس از مرگ: الخرائج

و الجرائح. ج ۱: ص ۲۸۴.

ابوالرضا فضل‌الله بن علی راوندی با آنکه در کاشان به ریاست مدرسه و تدریس و احتمالاً امامت جمعه اشتغال داشت، آثاری چند هم از خود بر جای گذاشت. مطلب قابل توجه این است که به دلیل تشابه نسب و همزمانی این دو عالم راوندی، برخی آثار آن دو را به یکدیگر نسبت می‌دهند؛ چنان‌که در منابع فهرستی، کتاب‌های ضیاء الشهاب در شرح شهاب الاخبار، قصص الانبیاء و النوادر را به هر دو نسبت داده‌اند.<sup>۱</sup> منتجب‌الدین تألیفات ابوالرضا را این‌گونه برمی‌شمارد: مقاربة الطیبه (فقه)، ضوء الشهاب و الاربعین (حدیث)، ترجمة العلوی للطب الرضوی که ظاهراً در پزشکی است و چند کتاب در ادبیات و عروض. وی همچنین سید ابوالرضا راوندی را صاحب تفسیر قرآن می‌داند و می‌گوید: آن را خوانده‌ام.<sup>۲</sup>

علاوه بر تألیفاتی که منتجب‌الدین در فهرست خود آورده، ابوالرضا راوندی آثار دیگری در تفسیر، حدیث و تاریخ دارد؛ دیوان وی که مشتمل بر اشعاری فراوان و بخشی از آنها دارای ارزش تاریخی است، امروزه در دسترس است و با تحقیق و تعلیقات ارزشمند محدث ارموی منتشر شده. خبر مولانا القاسم دیگر اثری است که برای ابوالرضا راوندی شمرده شده است.<sup>۳</sup>

از میان فرزندان وی، کمال‌الدین علی آثاری در تفسیر قرآن و ادبیات عرب دارد.<sup>۴</sup>

۱. در کتاب کشف الحجب والاستار (ص ۳۴۱) شرح شهاب با عنوان «ضیاء الشهاب» اثر قطب‌الدین راوندی دانسته شده و با عنوان «ضوء الشهاب» به سید ضیاء‌الدین نسب داده شده است. همچنین نک. النوادر: مقدمه.

۲. فهرست منتجب‌الدین. ص ۹۶.

۳. نوادر، ص ۲۸-۳۰. مقدمه.

۴. فهرست منتجب‌الدین، ص ۸۷.

در آثار دو عالم شیعی راوندی، کتاب فارسی یافت نشد، بلکه دیوان عربی سید ابوالرضا راوندی حتی دارای کلماتی ثقیل است. اما کتاب *راحة الصدور*، نوشته راوندی سنی مذهب به زبان فارسی است. بسیاری از آثار این دوره کاشانی‌ها و غیر آنان در موضوع ادبیات عرب تألیف شده‌اند. به همین دلیل، کاشان در این دوره، مهد ادیبان و دبیران بوده و این امر سبب نفوذ آنها در تشکیلات اداری دولت سلجوقی شده بود.<sup>۱</sup>

درباره مه‌باد و عالمان شیعه آن، پیش‌تر سخن گفته شد. در اینجا، به آثار آنان اشاره می‌کنیم: احمد بن علی (عبدالله)، مؤلف کتاب‌های *شرح اللمع*، *البيان*، *التبيان*، و *المسائل النادرة* که همه در موضوع ادبیات عرب است.<sup>۲</sup> نوه او حسن بن علی نیز کتاب‌های *شرح نهج البلاغه*، *شرح اللمع*، *شرح شهاب الاخبار*، *دیوان شعر*، *دیوان نثر*، کتابی در ردّ تنجیم (تقال به ستارگان) و کتابی در علم نحو دارد.<sup>۳</sup> کتاب *اللمع* که وی شرح کرده است از نوشته‌های ابن جتّی (۲۹۲ هـ)، از علمای نحو است.

### حملة سلجوقیان به کاشان

مهم‌ترین حادثه‌ای که در قرن ششم در کاشان رخ داد حملة سلجوقیان به منطقه بود. این رویداد هر چند اهمیت زیادی دارد، اما نمی‌توان آن را به دلیل شیعه بودن مردم این دیار دانست.

۱. تاریخ تشیع در ایران، ج ۳، ص ۱۰۳۲

۲. فهرست منتخب‌الدین، ص ۳۵؛ معجم‌الادباء، ج ۳، ص ۲۱۹.

۳. فهرست منتخب‌الدین، ص ۵۱.

ملکشاه بن محمود بن محمد بن ملکشاه سلجوقی ولیعهد عمومیش مسعود سلجوقی بود و پس از مرگ او، به سلطنت رسید. اما به دلیل اختلافات داخلی یا نزاع سلجوقیان و عباسیان، پادشاهی او دوام نیافت و به یک سال هم نرسید (۵۴۷ هـ) که برادرش محمد بن محمود بر او غلبه کرد و بر جایش نشست. ملکشاه به دلیل اختلاف با برادر، به قم و کاشان حمله کرد و به غارت اموال مردم و کشتن آنان دست یازید. محمد از او خواست از این رفتارش دست بردارد تا ولیعهدش کند، اما ملکشاه نپذیرفت. پیداست این حمله ارتباطی به تشیع مردم کاشان نداشته است.

منابع مشهور تاریخی تنها به رفتن ملکشاه به قم و کاشان و غارت این دو شهر اشاره نموده<sup>۱</sup> و جزئیاتی از این واقعه بیان نکرده‌اند. اما سید ابوالرضا راوندی، که خود معاصر این رویداد بود و در کاشان سکونت داشت، بهترین شرح از این واقعه را در قالب اشعار، به تفصیل بیان کرده است.

وی در دیوان خود، ۱۰۵ بیت شعر به این موضوع اختصاص داده و دربارهٔ حملهٔ سلجوقیان به کاشان سخن گفته و روستاهای متعددی را که در این رویداد متحمل خسارت شده‌اند، نام برده است.

سید ضیاءالدین تاریخ این حمله را ربیع‌الآخر سال ۵۳۲ هـ نوشته، می‌گوید: این رویدادی بود که حتی تصور آن را نمی‌کردیم. لشکری همچون سیل ویرانگر، در شب از هر طرف حمله برد و یک‌یک روستاها و مناطق اطراف کاشان را درنوردید.

راوندی در این اشعار، نام روستاها و مناطقی را که مورد حمله قرار گرفتند به

این ترتیب آورده است: طرق، نطنز و نواحی آن،<sup>۱</sup> اردستان، قمصر، جونان (جوینان)، فین، قهرود، قزآن، میمه، جوشقان، اشکالان(؟)، سینقان، درب جوقا، قالهر، ورکان، جاس،<sup>۲</sup> اردهار، بارکرسف و راوند.

سید ابوالرضا راوندی درباره خرابی بارگاه مشهد اردهار و همچنین توقف یک ماهه لشکر جزار سلجوقی در راوند، خبر داده و می نویسد: خانه ها را خراب می کردند و درهایش را می سوزاندند؛ حتی منبرها را سوختند. جز دیوار از آنجا باقی نماند که آن را هم ویران کردند و خانه ها را با بیابان یکسان نمودند. خوارزمشاه هم در این حمله به آنان کمک کرد. انوشاباذ (نوش آباد)، هراسکان، ویکل،<sup>۳</sup> محمدآباد و قاسم آباد را هم ویران کردند و آن گاه به سوی کاشان آمدند. پشت دروازه های شهر جولان می دادند و به دنبال راه نفوذ بودند؛ اما دیوار شهر محکم بود و خداوند هم کمک کار مردم بود. سرانجام برای رفع محاصره، پنجاه هزار دینار پیشنهاد کردند و مجدالدین با پرداخت هفت هزار دینار، آنان را راضی کرد. گویی خداوند به او فرموده بود که با بخشندگی ات، مردم را از چنگ گرگان نجات بده.<sup>۴</sup>

گزارش راوندی که در قالب اشعار است نام تعداد زیادی از روستاهای کاشان قرن ششم را دربر دارد که بسیاری از آنها امروزه هم باقی هستند و به همان نام خوانده می شوند.

با اینکه تعصب ضد شیعی سلجوقیان روشن است، اما این حمله نزاعی غیر

۱. سرشک. جارتان: طامه، اسفیران. حادن آباد

۲. جاسب و توابع آن زر، سقونقان و وانان

۳. محدث ارموی آن را مخفف «بیدگل» می داند. ر.ک. دیوان، ص ۸۴.

۴. دیوان، ص ۷۴-۹۰.

مذهبی بود و ملک‌شاه به خاطر مقابله با برادرش محمد، به نواحی تحت نفوذ او حمله کرد. اما در هر صورت، آثار نامطلوب این حمله بر تشیع کاشان انکار ناشدنی است. احتمال می‌رود آثار زیادی از شیعه در این دوره وجود داشته که از بین رفته است؛ چنان‌که به نظر می‌رسد راوند پیش از این حمله، جایگاه ویژه‌ای داشته، ولی از گزارش سید ابوالرضا راوندی پیداست که زیان قابل توجهی بر آن وارد شده است.

## سخن آخر

فرضیه تحقیق حاضر این بود که کاشان بر خلاف این تصور که در سده‌های اول هجرت به تشیع گراییده، از حدود قرن سوم به این مذهب درآمده است. این نوشتار با ردّ دلایلی که فرضیه رقیب را ثابت می‌کنند، از جمله حضور علویان یا افراد مؤثر شیعه در سده اول و دوم هجری، به تفصیل از محدّثان و عالمان امامی قرن سوم به بعد و تأثیر قم بر کاشان سخن گفت.

مشکل اصلی تحقیق درباره تاریخ دوره اسلامی کاشان، وجود تشابه اسمی با کاشان ماوراءالنهر است که دست کم اطلاعات تا قرن ششم یعنی زمان نابودی آن شهر را با مشکل روبه‌رو می‌کند. این مطلب با استفاده از منابع کهن اسلامی اثبات شد که تعبیر از هر دو جای نیز با الفاظ مشابه آمده و تنها قراین و شواهد هستند که می‌توانند اطلاعات آن دو را از یکدیگر تفکیک کنند. هنوز هم افرادی از عالمان، محدّثان و رجال سیاسی منسوب به کاشان داریم که به قطع نمی‌توان درباره کاشانی یا کاسانی بودن آنان اظهار نظر کرد. در عین حال، نگارنده تلاش کرد با ارائه قراینی، اطلاعات موجود درباره این دو جای را تفکیک کند و ضمن آن به اشتباه و تصحیف درباره «باشان» و «فاشان» نیز توجه دهد.

باید اذعان کرد که آگاهی‌های ما از روند تشیع در کاشان چندان نیست که بتوان قطعه‌های تاریخی را به هم پیوند داد، بلکه دوره‌هایی وجود دارند که تقریباً هیچ گزارش معتبر و حتی غیرمعتبری درباره شیعیان و رجال شیعی این شهر به دست ما نرسیده است. به همین دلیل، سعی بر این بود که آنچه می‌تواند در موضوع تشیع کاشان ما را راهنمون باشد، جمع‌آوری و ارائه شود.

## فهرست منابع و مآخذ

۱. آثار البلاد، زکریّا بن محمّد القزوينی، بيروت، داربيروت، ۱۴۰۴ ق.
۲. آثار تاريخی شهرستان‌های کاشان و نطنز، حسن نراقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی، ۱۳۷۴.
۳. احسن التقاسيم، ابو عبدالله محمّد بن احمد المقدسی، ترجمه علينقى منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ايران، ۱۳۶۱.
۴. احسن التقاسيم فی معرفة الاقاليم، ابو عبدالله محمّد بن احمد المقدسی، القاهرة، مكتبة مدبولی، ۱۴۱۱ ق.
۵. اخبار الدولة العباسية، (نويسنده مجهول، قرن سوم)، تحقيق الدوري و المطلبي، بيروت، دارالطبعة، ۱۳۹۱ ق.
۶. اخبار الطوال، ابوحنيفة احمد بن داود الدينوري، تحقيق عبدالمنعم عامر، قم، افست نشر الرضى، ۱۳۶۸.
۷. الاختصاص، منسوب به محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، قم، كنگره جهانی شيخ مفيد، ۱۴۱۳ ق.
۸. اختيار معرفة الرجال (رجال كشي)، محمّد بن حسن (شيخ طوسي)، تحقيق الرجائي، قم، مؤسسة آل البيت، بی‌تا.
۹. الاربعون حديثاً، منتجب الدين بن بابويه رازی، تحقيق و نشر مؤسسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۸ ق.
۱۰. الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد، محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق و نشر مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، بيروت، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. الاستبصار، محمّد بن الحسن الطوسي، تحقيق سيد حسن خراسان و آخوندي، تهران، دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۹۰ ق.
۱۲. اشكال العالم، ابوالقاسم بن احمد جيهانی، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تصحيح منصوری،

- مشهد، شرکت به نشر، ۱۳۶۸.
۱۳. *الاصابة في تمييز الصحابة*، احمد بن علی بن حجر العسقلانی (ابن حجر)، تحقیق عبدالموجود و معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۱۴. *الاصیلی فی انساب الطالبیین*، صفی الدین محمد بن طقطقی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۶.
۱۵. *الاعلام*، خیرالدین الزرکلی، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۹۲.
۱۶. *اعلام الاسماعیلیه*، مصطفی غالب، بیروت، دارالیقظة العربیه، ۱۹۶۴.
۱۷. *الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤلف والمختلف فی الاسماء والکنی والانساب*، علی بن هبة الله بن علی (ابن ماکولا)، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
۱۸. *الاماکن* او ما اتفق لفظه و افترق معناه من الامکنه، محمد بن موسی الحازمی (م ۵۸۴)، اعداد حمد الجاسر، ریاض، دارالیمامه، ۱۴۱۵ ق.
۱۹. *امل الامل*، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، تحقیق احمد حسینی، بغداد، مکتبه الاندلس، ۱۳۸۵ ق.
۲۰. *الانساب*، عبدالکریم بن محمد السمعانی، حیدرآباد، دایرة المعارف الاسلامیه، ۱۴۰۲ ق.
۲۱. *انساب الاشراف*، احمد بن یحیی بلاذری، تحقیق سهیل زکار / ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۲۲. *ایضاح الاشتباه*، حسن بن یوسف الحلّی (علّامه حلّی)، تحقیق محمد الحسون، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ق.
۲۳. *بحار الأنوار*، محمد باقر مجلسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی / مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. *البدایة والنهاية*، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی (ابن کثیر)، بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۸ ق.
۲۵. *بصائر الدرجات*، محمد بن الحسن بن فروخ الصفّار، تحقیق کوجه باغی، قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
۲۶. *البلدان*، احمد بن ابی واضح البیاقوبی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۲ م.
۲۷. *البلدان*، احمد بن محمد الهمدانی (ابن فقیه)، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ ق.
۲۸. *پژوهش در نام شهرهای ایران*، ایرج افشار سیستانی، تهران، روزنه، ۱۳۷۸.
۲۹. *تاج العروس*، محمد بن محمد الزبیدی، بیروت، دارالهدایه.
۳۰. *تاریخ ابن خلدون*، عبدالرحمان بن محمد (ابن خلدون)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ق.

۳۱. تاریخ اجتماعی کاشان، حسن نراقی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۵.
۳۲. تاریخ الاسلام، شمس‌الدین محمد ذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری و دیگران، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۰-۱۴۲۱ ق.
۳۳. تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوك)، محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث العربی، بی‌تا.
۳۴. تاریخ الوزراء، نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۳۵. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی، تحقیق عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق.
۳۶. تاریخ ایران اسلامی، رسول جعفریان، تهران، مؤسسه دانش و اندیشه جوان، ۱۳۷۸.
۳۷. تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، میرزا شمس بخارایی، تحقیق اکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷.
۳۸. تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب البغدادی، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۳۹. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، قم، انصاریان، ۱۳۸۳.
۴۰. تاریخ حبیب السیر، غیاث‌الدین خواند میر، تهران، خیام، ۱۳۸۰.
۴۱. تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، پروین ترکمنی آذر، قم، مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۳.
۴۲. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی، ترجمه حسن بن علی قمی، تحقیق سید جلال‌الدین تهرانی: تهران، توس، ۱۳۶۱.
۴۳. تاریخ کاشان (مرآة قاسان)، عبدالرحیم کلانتر ضرابی (سهیل کاشانی)، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
۴۴. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، تحقیق نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۴۵. تاریخ مدینه دمشق، علی بن الحسن (ابن عساکر)، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق.
۴۶. تاریخنگاران ایران، پرویز اذکائی، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۳.
۴۷. تاریخ هنرهای ملی، عبدالرفیع حقیقت، تهران، شرکت مؤلفان، ۱۳۶۹.

۴۸. تبصرة العوام فی مقالات الانام، مرتضی بن داعی حسنی رازی، تصحیح عباس اقبال، تهران، چ مجلس، ۱۳۱۳.
۴۹. تبصیر المنتبه، ابن حجر العسقلانی، بیروت، المكتبة العلمية، بی تا.
۵۰. تجارب السلف، هندوشاه نخجوانی، تصحیح روضاتی، اصفهان، نشر نفائس مخطوطات، ۱۳۶۱.
۵۱. تحفه فیروزیه شعاعیه، میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی افندی، (گزارش رسول جعفریان به مناسبت بزرگداشت علامه مجلسی، جزوه).
۵۲. تذکره جغرافیای تاریخی ایران، بارتولد، ترجمه سردادور، تهران، توس، ۱۳۵۸.
۵۳. تذکره حضرت سلطانعلی، ملا عبدالرسول مدنی، قم، چاپخانه علمیه، ۱۴۰۳ ق.
۵۴. تذکره هفت اقلیم، امین احمد رازی، تهران، سروش، ۱۳۷۸.
۵۵. تربت پاکان، سید حسین مدرّسی طباطبائی، قم، چ مهر، ۱۳۳۵.
۵۶. ترکستان نامه، بارتولد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، ۱۳۶۶.
۵۷. التنبیه والاشراف، علی بن الحسین المسعودی، قاهره، دارالصاوی، بی تا.
۵۸. توضیح المشبه، شمس الدین محمد الدمشقی، تحقیق العرقسوسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ ق.
۵۹. تهذیب الأحکام، محمد بن حسن الطوسی، تحقیق سید حسن خراسان، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ ق.
۶۰. الثاقب فی المناقب، ابن حمزه نصرالدین محمد الطوسی، تحقیق نبیل رضا، قم، انصاریان، ۱۴۱۲ ق.
۶۱. جامع الرواة، محمد بن علی الاردبیلی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ ق.
۶۲. جامعه شناسی، آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵.
۶۳. جامعه شناسی عمومی، منوچهر محسنی، تهران، طهوری، ۱۳۶۶.
۶۴. جامعه شناسی، مجید مساواتی آذر، تبریز، احرار، ۱۳۷۲.
۶۵. جمهره انساب العرب، علی بن احمد بن حزم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ ق.
۶۶. حاکمان قم، دلال موسوی و بهرامی خشنودی، قم، زائر، ۱۳۸۴.
۶۷. حدود العالم من المشرق الى المغرب، نویسنده مجهول، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

۶۸. حماسه کویر، باستانی پاریزی، قم، خرم، ۱۳۷۱.
۶۹. خاتمه مستدرک الوسائل، میرزا حسین النوری، قم، مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ق.
۷۰. الخرائج والجرائح، قطب‌الدین الراوندی، قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۹ ق.
۷۱. خريدة القصر و جريدة العصر (بخش فضلاء اهل الفارس)، عمادالدین کاتب اصفهانی، تحقیق عدنان محمد آل طعمه، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۸.
۷۲. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، حسن بن یوسف الحلّی (علّامه حلّی)، تحقیق جواد القیومی، قم، مؤسسة نشر الفقاهه، ۱۴۱۷.
۷۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دائرة المعارف اسلامی، مدخل «انوشیروان بن خالد»، ابوالفضل خطیبی.
۷۴. دانشنامه کاشان، زیر نظر حسین محلوچی، تهران، بنیاد فرهنگ کاشان، ۱۳۸۲.
۷۵. «دریای کاشان»، روزنامه ایران، ش ۳۲۳۲ (۳ خرداد ۱۳۸۴)، دریای کاشان (مقاله).
۷۶. الدرجات الرفیعة، سید علی خان شیرازی، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ ق.
۷۷. دستور الوزراء، غیاث‌الدین خواند میر، تصحیح سعید نفسی، تهران، اقبال، ۱۳۵۳.
۷۸. دلائل الامامة، ابوجعفر محمد بن جریر الطبری الشیعی، تحقیق و نشر مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۳ ق.
۷۹. دیار آشنا، نسرین احمدیان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، ۱۳۷۸.
۸۰. دیوان، السید الامام ضیاء‌الدین ابی‌الرضا الحسنی الراوندی، تصحیح سید جلال‌الدین محدّث ارموی، تهران، مطبعه مجلس، ۱۳۳۴.
۸۱. الذریعة الى تصانیف الشیعة، محسن آقابزرگ تهرانی، بیروت، دارالاضواء، بی‌تا.
۸۲. ذکر اخبار اصبهان، ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، لیدن، ۱۹۳۴.
۸۳. راحة الصدور وآية السرور، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، تصحیح محمد اقبال، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۴.
۸۴. رجال، احمد بن محمد برقی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۸۵. رجال الطوسی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق جواد قیومی، قم، جامعه مدرّسین، ۱۴۲۰ ق.
۸۶. رجال النجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی النجاشی، تحقیق محمد جواد النائینی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ق.
۸۷. رجال، حسن بن علی بن داود الحلّی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق.

۸۸. رساله هلالیه، ملا غلامرضا آرائی، به اهتمام حبیب‌الله سلمانی، آران بیدگل، انجمن اهل قلم، ۱۳۷۹.
۸۹. الرواشع السماویة، محمد باقر الحسینی (میر داماد)، قم، مکتبه آیه‌الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۹۰. روضات الجنات، محمد باقر خوانساری، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ ق.
۹۱. ریاض العلماء، میرزا عبدالله افندی، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
۹۲. سّر السلسلة العلویة، ابونصر سهل بن عبدالله بخاری، نجف، ۱۳۸۱ ق (قم، افست رضی، ۱۳۷۱).
۹۳. سفرنامه میرزا خانلرخان اعتصام الملك، به کوشش منوچهر محمودی، تهران، چ فردوسی، ۱۳۵۱.
۹۴. سیاست‌نامه، خواجه نظام الملک طوسی، به کوشش عباس اقبال، تهران، اساطیر، ۱۳۸۰.
۹۵. سیر اعلام النبلاء، شمس‌الدین محمد الذهبی، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۲۲ ق.
۹۶. شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، قاضی نعمان بن محمد المغربي، تحقیق سید محمد حسین الجلالی، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.
۹۷. شرح نهج البلاغه، ابوحامد هبة‌الله (ابن ابی‌الحدید)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق.
۹۸. شرف النبی، عبدالملک بن محمد واعظ خرگوشی، ترجمه نجم‌الدین محمود راوندی، تحقیق محمد روشن، تهران، بابک، ۱۳۶۱.
۹۹. شواهد التنزیل، عبدالله بن احمد الحسکانی، تهران، مجمع الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق.
۱۰۰. شهاب الاخبار، محمد بن سلامه قضاعی، شرح فارسی از نویسنده مجهول قرن ۷، تصحیح محدث ارموی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.
۱۰۱. شهداء الفضیلة، عبدالحسین احمد امینی، قم، مکتبه طباطبائی، ۱۳۵۲.
۱۰۲. الصراط المستقیم، علی بن یونس النباطی البیاضی، قم، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۴ ق.
۱۰۳. صورة الارض، ابوالقاسم بن حوقل، بیروت، دارمکتبه الحیاء، ۱۹۹۲.
۱۰۴. الطبقات الکبری، محمد بن سعد زهری، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۱۰۵. طبقات المحدثین باصبهان، ابوالشیخ محمد بن عبدالله بن حیّان انصاری، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۲ ق.

۱۰۶. طبقات ناصری، عثمان بن محمد جوزجانی (منهاج سراج)، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۰۷. طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال، سید علی اصغر بروجردی جابلقی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۰ ق.
۱۰۸. العدد القویة، رضی الدین علی بن یوسف الحلّی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.
۱۰۹. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، جمال الدین احمد حسینی (ابن عنبه)، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۷ ق.
۱۱۰. الغیبة، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۷ ق.
۱۱۱. الفتوح، احمد بن اعثم الکوفی، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۱۱۲. فتوح البلدان، احمد بن یحیی بلاذری، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۸.
۱۱۳. الفخری فی انساب الطالبیین، اسماعیل بن الحسین المروزی، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۱۱۴. فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد الجوینی، بیروت، مؤسسه المحمودی، ۱۳۹۸ ق.
۱۱۵. فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی، محمد علی امام شوشتری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۷.
۱۱۶. فقه القرآن، قطب الدین سعید راوندی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۹۷ ق.
۱۱۷. الفهرست، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق جواد القیومی، قم، مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.
۱۱۸. فهرست ابن ندیم، محمد بن اسحاق (ابن ندیم)، ترجمه رضا تجدد، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰.
۱۱۹. فهرست اسماء علماء الشیعة و مصنفیهم (فهرست منتجب الدین)، منتجب الدین علی بن بابویه رازی، تحقیق سید جلال الدین محدث ارموی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۶.
۱۲۰. قالی شویان مناسک نمادین، علی بلوکباشی، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی، ۱۳۷۹.
۱۲۱. القاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفیروزآبادی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ ق.
۱۲۲. قم در قرن نهم، سید حسین مدرسی طباطبائی، قم، چاپخانه حکمت، ۱۳۵۰.
۱۲۳. الکافی، محمد بن یعقوب الکلبینی، تحقیق علی اکبر غفاری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ ق.
۱۲۴. کامل ابن اثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، علمی، ۱۳۷۱.

۱۲۵. کامل بهایی، عمادالدین طبری، تهران، مرتضوی، بی تا.
۱۲۶. الکامل فی التاريخ، عزالدین علی بن اثیر جزری (ابن اثیر)، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ق.
۱۲۷. کشف الحجب والاستار، سید اعجاز حسین النیسابوری الکتوری، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۱۲۸. کشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون، مصطفی بن عبدالله (حاجی خلیفه)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲۹. لباب الانساب، علی بن ابی القاسم البیهقی (ابن فندق)، تحقیق سید مهدی رجائی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.
۱۳۰. اللباب فی تهذیب الانساب، عزالدین علی بن اثیر جزری (ابن اثیر)، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۱۳۱. لسان العرب، محمد بن مکرم (ابن منظور)، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق.
۱۳۲. لسان المیزان، احمد بن علی (ابن حجر)، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۶ ق.
۱۳۳. لغت نامه، علی اکبر دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۳۴. لمعة النور، آیت الله مرعشی نجفی، بی جا، ج حیدری، بی تا.
۱۳۵. مبانی جامعه شناسی، بروس کوئن، ترجمه غلامعباس توسلی و فاضل، تهران، سمت، ۱۳۷۴.
۱۳۶. مثنوی معنوی، جلال الدین بلخی، به کوشش مهدی آذر، تهران، انتشارات پژوهش، ۱۳۷۸.
۱۳۷. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷.
۱۳۸. المجدی فی انساب الطالبیین، نجم الدین علی بن محمد علوی (م ۷۰۹)، تحقیق دامغانی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ق.
۱۳۹. مجمل التواریخ والقصص، مؤلف مجهول قرن ۶، تهران، کلاله خاور، بی تا.
۱۴۰. مجموعه کمینه (مقاله های در نسخه شناسی)، ایرج افشار، تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۴.
۱۴۱. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، تصحیح سید جلال الدین محدث ارموی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۳۰.
۱۴۲. محاسن اصفهان، مفصل بن سعد المافروخی الاصفهانی، تصحیح سید جلال الدین الحسینی، تهران، مجلس، ۱۳۱۲.
۱۴۳. المحتصر، حسن بن سلیمان الحلّی، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۰ ق.
۱۴۴. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، تحقیق نسیم نشاوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ ق.

۱۴۵. **مروج الذهب ومعادن الجوهر**، علی بن حسین مسعودی، تحقیق محمد محبی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.
۱۴۶. **المسالك والممالك**، ابوالقاسم عبيدالله بن خردادبه، بغداد، مكتبة المثنى، بی تا.
۱۴۷. **المستفاد من ذیل تاریخ بغداد**، محمد بن محمود (ابن نجار)، بیروت، دارالكتاب العربی، بی تا.
۱۴۸. **مصباح الانوار** (نسخه خطی)، هاشم بن محمد (فهرست كتب خطی كتابخانه آية الله مرعشی نجفی، ج ۱۰، ش ۳۶۹۱).
۱۴۹. **مصباح المهتجد**، محمد بن حسن (شیخ طوسی)، بیروت، مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ ق.
۱۵۰. **معالم التنزيل**، حسین بن مسعود البغوی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۵۱. **معالم العلماء**، محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی (ابن شهر آشوب)، نجف، حیدریه، ۱۳۸۰ ق.
۱۵۲. **معجم الادباء**، یاقوت حموی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵۳. **معجم البلدان**، یاقوت حموی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵۴. **معجم المؤلفین**، عمر رضا کتّاله، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۵۷.
۱۵۵. **معجم رجال الحديث**، سید ابوالقاسم الموسوی الخوئی، تهران، بی تا، ۱۴۱۳ ق (چاپ ۲۴ جلدی).
۱۵۶. **مقاتل الطالبيين**، ابوالفرج اصفهانی، تحقیق احمد الصقر، قم، مكتبة الحيدريه، ۱۳۸۱.
۱۵۷. **مقامات الحریری**، قاسم بن محمد الحریری، بیروت، داربیروت، ۱۳۹۸ ق.
۱۵۸. **المناجاة الالهيات عن اميرالمؤمنين عليه السلام**، از روی نسخه خواجه عبدالحق سبزواری، نشر فخرالدین نصیری، تاریخ کتابت ۹۰۸.
۱۵۹. **مناقب آل ابی طالب**، محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی (ابن شهر آشوب)، نجف، حیدریه، ۱۳۷۶ ق.
۱۶۰. **المنتظم**، عبدالرحمان بن الجوزی، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۱۶۱. **منتهی الآمال**، شیخ عباس قمی، تحقیق باقری بیدهندی، قم، دلیل ما، ۱۳۷۹.
۱۶۲. **منتهی المطلب**، حسن بن یوسف الحلّی (علّامه حلّی)، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۲ ق.
۱۶۳. **نام مکان های جغرافیایی در پستر زمان**، مهرالزمان نوبان، تهران، نشر ما، ۱۳۷۴.
۱۶۴. **نزهة القلوب**، حمدالله مستوفی، به اهتمام لسترنج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۱۶۵. **نسائم الاسحار من لطائف الاخبار**، ناصرالدین منشی کرمانی، تحقیق سید جلال الدین محدّث

- ارموی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴.
۱۶۶. نسب قریش، مصعب بن عبدالله الزبیری (م ۲۳۶)، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
۱۶۷. *النقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض)*، عبدالجلیل رازی قزوینی، تحقیق سید جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸.
۱۶۸. *النوادر*، سید ابوالرضا راوندی، تحقیق سعید عسکری، قم، دارالحديث، ۱۳۷۷.
۱۶۹. نور باهر (زندگانی علی بن محمد باقر علی‌السلام)، محمد باقر مرندی، قم، چ علمیه، ۱۳۸۱ ق.
۱۷۰. «نهج البلاغه عبر القرون»، عبدالعزيز طباطبائی، مجله تراثنا، قم، مؤسسه آل البيت، ش ۳۹.
۱۷۱. *نهج السعادة*، محمد باقر المحمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۷۲. *الوافی بالوفیات*، خلیل بن أبیك الصفدی، تحقیق الارناؤوط، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۱۷۳. *وسائل الشیعه*، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، قم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.
۱۷۴. *وفیات الأعیان وانباء أبناء الزمان*، احمد بن محمد (ابن خلکان)، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ ق.
۱۷۵. *الهدایة الكبرى*، حسین بن حمدان الخصبی، بیروت، مؤسسه البلاغ، ۱۴۱۱ ق.
۱۷۶. *هدیه العارفین*، اسماعیل پاشا بغدادی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، افست استامبول، ۱۹۵۱.

## نمایه‌ها

### الف. نمایه اشخاص و اعلام

|                                     |                                                |
|-------------------------------------|------------------------------------------------|
| ..... ۱۹ ابن خلکان                  | ..... ۱۴۱ آدم (ابوالبشر)                       |
| ..... ۱۰۰ ابن داود                  | ..... ۱۷۵ آقا علی عباس                         |
| ..... ۱۲۹ ابن دیزل                  | ..... ۱۲۱ آل بویه                              |
| ..... ۱۶۳، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۰۶ ابن راوندی | ..... ۱۲۳ ابراهیم بن احمد بن محمد              |
| ..... ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۶ ابن رزام        | ..... ۱۲۳ ابراهیم بن ایوب                      |
| ..... ۱۰۶ ابن رشید                  | ..... ۱۲۹ ابراهیم بن حسین                      |
| ..... ۱۶۳، ۱۵۲ ابن ریوندی           | ..... ۱۲۴، ۱۲۳ ابراهیم بن عبدالله کاشانی       |
| ..... ۹۹ ابن زبیر                   | ..... ۹۶، ۶۲، ۵۴ ابن ابی دلف                   |
| ..... ۹۹، ۹۸، ۱۹ ابن سعد            | ..... ۶۷، ۶۲، ۱۸ ابن اثیر                      |
| ..... ۱۵۹ ابن شهر آشوب              | ..... ۱۱۶، ۷۸، ۶۹، ۶۸، ۶۶، ۵۵، ۲۴، ۱۸ ابن اعثم |
| ..... ۱۰۸ ابن شیبیه                 | ..... ۹۱ ابن الرضا                             |
| ..... ابن شیره = علی بن محمد قاسانی | ..... ۱۶۳ ابن بابویه                           |
| ..... ۸۵ ابن طقطقی                  | ..... ۱۷۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰ ابن بابیه             |
| ..... ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸ ابن عباس         | ..... ۱۸۰ ابن جنی                              |
| ..... ۱۶۷، ۱۲۹، ۱۲۳، ۱۹ ابن عساکر   | ..... ۱۵۱، ۱۳۵ ابن جوزی                        |
| ..... ۱۲۱ ابن عقده                  | ..... ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۵۱، ۳۴ ابن حجر                |
| ..... ۹۹ ابن عمر                    | ..... ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۱۶ ابن حوقل                   |
| ..... ۳۳ ابن فقیه                   | ..... ۱۲۹ ابن حیان                             |
| ..... ۱۵۵ ابن فندق                  | ..... ۹۵، ۹۴، ۶۹، ۳۴، ۲۷ ابن خلدون             |

|                                                  |                                             |
|--------------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ابو جعفر، ۳۴، ۳۵، ۸۹، ۱۶۹.....                   | ابن کثیر، ۱۵۰.....                          |
| ابو حفص، ۱۲۳.....                                | ابن کمیح، ۱۵۹.....                          |
| ابو حیان، ۱۵۵.....                               | ابن ماکولا، ۱۹، ۳۲، ۳۴.....                 |
| ابو ذئف، ۶۰، ۶۲، ۶۳.....                         | ابن مسعود، ۹۹.....                          |
| ابو شید، ۱۱۹، ۱۷۴.....                           | ابن مقفع، ۲۷، ۳۸.....                       |
| ابوزید، ۳۵، ۱۴۶.....                             | ابن نجار، ۸۵، ۱۵۲.....                      |
| ابوطاهر، ۳۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۷۲.....                  | ابن ندیم، ۵۳، ۹۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲.....        |
| ابوعبدالله، ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۶۵.....                   | ابن وثاب، ۹۹.....                           |
| ابوعبید، ۳۵.....                                 | ابواحوص، ۱۱۱.....                           |
| ابوعلی، ۳۵، ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳.....              | ابوالبرکات، ۱۵۹.....                        |
| ابولؤلؤ، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸..... | ابوالحسن، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۶۹..... |
| ۷۹، ۸۴، ۱۶۳.....                                 | ابوالحسین، ۱۶۲.....                         |
| ابومحمد، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۵۳، ۱۷۱، ۱۷۳.....       | ابوالرجاء، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۷۲، ۱۷۶.....     |
| ابومسلم، ۶۷، ۱۵۳.....                            | ابوالرضا، ۳۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۹.....  |
| ابومصعب، ۱۲۳، ۱۲۴.....                           | ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴..... |
| ابومنصور بن شهریار بن شیرویه، ۱۶۴.....           | ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲.....      |
| ابوموسی، ۳۶، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۰۹.....            | ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۸.....      |
| ابونصر، ۲۰، ۳۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۴.....     | ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳.....                |
| ۱۴۵.....                                         | ابوالشیخ، ۱۹، ۶۱، ۶۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۳.....     |
| ابونعیم، ۱۹، ۳۳، ۶۷، ۶۸، ۹۸، ۱۱۹، ۱۲۳.....       | ابوالعباس، ۱۲۱، ۱۳۰.....                    |
| ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۷۳، ۱۷۷.....                          | ابوالعلاء، ۱۳۸، ۱۶۷.....                    |
| ابوهزیر، ۹۹.....                                 | ابوالفرج، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۶۵.....                |
| احمد بن ابی العلاء، ۱۱۹، ۱۷۴.....                | ابوالمحسن، ۱۶۱، ۱۶۷.....                    |
| احمد بن ابی عبدالله، ۱۰۹، ۱۱۰.....               | ابوالمعالی، ۱۷۶.....                        |
| احمد بن اسحاق، ۷۹.....                           | ابوالوفاء، ۱۳۱.....                         |
| احمد بن حسن، ۱۰۵.....                            | ابوالهول، ۱۵۷.....                          |
| احمد بن حنبل، ۱۳۸، ۱۴۰.....                      | ابوبکر، ۲۹، ۶۷، ۱۱۹، ۱۲۰.....               |

- ..... ۱۷۵ احمد بن عبدالله، ۱۷۵  
..... ۱۵۷ احمد بن عبدالله، ۱۵۷  
..... ۱۸۰، ۱۳۰، ۶۴ احمد بن علی، ۱۸۰  
..... ۱۴۶، ۱۴۴ احمد بن فضل بن محمود، ۱۴۶  
..... ۱۱۰، ۱۰۷، ۱۰۲، ۹۵، ۳۵ احمد بن محمد، ۱۱۰  
..... ۱۷۶، ۱۲۳، ۱۲۱ احمد بن موسی، ۱۷۶  
..... ۱۷۷، ۱۲۹، ۱۲۸ احمد بن موسی، ۱۷۷  
..... ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۰۷ احمد بن یحیی، ۱۵۳  
..... ۱۶۶  
..... ۱۷۲ احنفی، ۱۷۲  
..... ۱۳۱ اخسیکتی، ۱۳۱  
..... ۱۴۵ ارسلان شاه، ۱۴۵  
..... ۱۳۰، ۹۰، ۸۵، ۸۱، ۶۰، ۵۸، ۲۵، ۲۴، ۲۱ ازد، ۱۳۰  
..... ۱۴۶، ۱۳۳، ۱۳۲ ..... ۱۴۶  
..... ۵۸ ازدی غامدی، ۵۸  
..... ۱۲۳ اسحاق بن ابراهیم بن قره، ۱۲۳  
..... ۱۷۷، ۱۵۵، ۱۲۲، ۱۰۷، ۶۷ اسدی، ۱۷۷  
..... ۱۴۵ اسماعیل بن احمد، ۱۴۵  
..... ۹۵، ۹۴، ۹۳ اسماعیلی، ۹۵  
..... ۱۵۲، ۱۴۸، ۱۴۴، ۹۴، ۹۳ اسماعیلیه، ۱۵۲  
..... ۱۰۷، ۱۰۲، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۰، ۵۹ اشعری، ۱۰۷  
..... ۱۲۸، ۱۲۱، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹ ..... ۱۲۸  
..... ۷۷ اعتصام‌الملک، ۷۷  
..... ۹۹ اعمش، ۹۹  
..... ۲۲ افشار، ۲۲  
..... ۱۷۶ افضل‌الدین، ۱۷۶  
..... ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۲۲، ۸۳، ۸۰، ۷۹، ۷۲ افندی، ۱۵۲
- ..... ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸ ..... ۱۵۶  
..... ۱۴۳، ۸۶، ۸۵، ۸۲، ۸۱، ۲۴، ۲۳ امام‌زاده، ۱۴۳  
..... ۱۷۵ ..... ۱۷۵  
..... ۱۵۷، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۵۳ امامیه، ۱۵۷  
..... ۵۸ امویان، ۵۸  
..... ۶۰ امین عباسی، ۶۰  
..... ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۰۰، ۶۸، ۶۶، ۱۹ انصاری، ۱۰۹  
..... ۷۶ ایلخانی، ۷۶  
..... ۷۷ بابا، ۷۷  
..... ۱۲۲، ۷۶ بابا شجاع‌الدین، ۱۲۲  
..... ۱۱۳ بارتولد، ۱۱۳  
..... ۱۰۶، ۱۰۵ بارکرزی، ۱۰۶  
..... ۱۰۵ بارکرسی، ۱۰۵  
..... ۱۵۳، ۵۶ بجلی، ۱۵۳  
..... ۱۵۳ بجیله، ۱۵۳  
..... ۹۲، ۲۰ بخاری، ۹۲  
..... ۱۳۲ بخاریان، ۱۳۲  
..... ۶۶ بدیل بن ورقاء، ۶۶  
..... ۱۱۹، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۰ برقی، ۱۱۹  
..... ۱۵۳ ..... ۱۵۳  
..... ۱۶۶ برهان‌الدین محمد، ۱۶۶  
..... ۱۰۶ بسطام بن مره، ۱۰۶  
..... ۱۵۵ بشر بن مخارق، ۱۵۵  
..... ۳۵ بغوی، ۳۵  
..... ۱۱۷، ۹۹، ۷۳، ۶۶، ۶۵، ۵۸، ۱۸، ۱۱ بلاذری، ۱۱۷  
..... ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۳۲ بلخی، ۱۵۳  
..... ۱۶۸ بلوشه، ۱۶۸



|                                                               |                                           |
|---------------------------------------------------------------|-------------------------------------------|
| .....۱۲۷. حسین بن عبدالله،                                    | .....۱۳۸. بُنداری،                        |
| .....۱۷۱، ۱۲۸، ۱۱۱. حسین بن محمد،                             | .....۸۰، ۵۷. بنی امیه،                    |
| .....۱۲۹. هشویه،                                              | .....۵۸. بنی عامر،                        |
| .....۱۶۴، ۱۴۸، ۱۴۶. حضرت معصومه <small>علیها السلام</small> ، | .....۹۱، ۶۰. بنی عباس،                    |
| .....۱۵۹. حلبی،                                               | .....۵۸. بنی غامد،                        |
| .....۱۰۵، ۱۰۰، ۸۰، ۷۹، ۳۳. حلّی،                              | .....۱۴۵. بهاءالدین بن فضل،               |
| .....۹۴، ۸۱، ۶۴، ۶۳. حمدان،                                   | .....۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۲، ۸۵. تاج الدین،        |
| .....۶۳. حمدانیان،                                            | .....۱۷۵، ۸۴. جعفر بن محمد،               |
| .....۹۹. حمران بن اعین،                                       | .....۱۷۳. جعفری،                          |
| .....۵۹. حمزة بن یسّع،                                        | .....۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۲، ۱۴۵. جمال الدین، |
| .....۱۲۹. حمید بن محمد بن عبدالرحمان بن نزار،                 | .....۱۱۲، ۹۴، ۵۳، ۴۹. جمالی،              |
| .....۱۷۷.                                                     | .....۹۴. جنابی،                           |
| .....۱۷۲، ۱۶۷، ۱۳۳، ۱۳۲، ۲۹. حنفی،                            | .....۱۹. جیهانی،                          |
| .....۱۰۳، ۱۰۲. خالد بن ازهر،                                  | .....۳۱، ۲۵. حازمی،                       |
| .....۱۲۰. خرقی،                                               | .....۱۷۶. حامد بن محمد،                   |
| .....۱۶۸. خرگوشی،                                             | .....۹۹، ۵۷. حجاج،                        |
| .....۸۰. خصیبی،                                               | .....۱۶۵، ۱۹. حرّ عاملی،                  |
| .....۱۲۹. خطیب بغدادی،                                        | .....۳۵. حسکائی،                          |
| .....۱۷۶، ۱۷۳، ۱۷۰. خطیرالدین،                                | .....۹۴. حسن بن بهرام،                    |
| .....۹۴. خلف بن احمد،                                         | .....۵۹. حسن بن تحتاج طالقانی،            |
| .....۱۰۵. خلیدی،                                              | .....۱۷۳. حسن بن حسین،                    |
| .....۱۵۳، ۱۰۲. خوئی،                                          | .....۷۹. حسن بن سلیمان،                   |
| .....۱۶۴، ۱۵۸. خواجه نصیر طوسی،                               | .....۱۵۷. حسن بن عبیدالله،                |
| .....۱۴۷. خواجه نظام الملک،                                   | .....۱۸۰، ۱۷۵، ۱۰۶. حسن بن علی،           |
| .....۱۸۲، ۲۸. خوارزمشاه،                                      | .....۱۱۱. حسن بن محمد،                    |
| .....۱۴۸، ۱۴۷، ۱۳۸. خواند میر،                                | .....۸۰، ۶۳. حسین بن حمدان،               |
| .....۸۳. خوانساری،                                            | .....۱۷۰. حسین بن عبدالجبار،              |

|                                         |                                         |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------|
| ..... ۱۶۳، ۱۵۳، ۱۵۰                     | ..... ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۷، ۹۵                 |
| ..... ۵۸                                | ..... ۱۱۹                               |
| ..... ۱۰۹                               | ..... ۱۵۳                               |
| ..... ۱۶۷                               | ..... ۷۴                                |
| ..... ۱۷۶، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۶                | ..... ۱۲۳، ۳۲                           |
| ..... ۵۷                                | ..... ۹۵                                |
| ..... ۵۶                                | ..... ۸۷                                |
| ..... ۱۶۲                               | ..... ۱۶۴، ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۶۹، ۶۴        |
| ..... ۱۶۳، ۱۶۲                          | ..... ۱۵۳، ۵۷، ۵۶، ۱۸                   |
| ..... ۹۵                                | ..... ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۹۸، ۹۹، ۱۳۹، ۱۵۱  |
| ..... ۱۲۳                               | ..... ۱۵۲                               |
| ..... ۱۴۳                               | ..... ۱۶۸                               |
| ..... ۱۸۰، ۱۵۹، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۳      | ..... ۱۴۶، ۱۳۵، ۱۱۳، ۱۰۷، ۸۳، ۸۲، ۷۸    |
| ..... ۱۸۱، ۱۸۲                          | ..... ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۴۷ |
| ..... ۱۴۵، ۱۴۴                          | ..... ۶۰                                |
| ..... ۱۶۰                               | ..... ۱۵۵                               |
| ..... ۸۶، ۷۰                            | ..... ۱۵۳                               |
| ..... ۲۸                                | ..... ۱۶۸                               |
| ..... ۱۳۷، ۳۴                           | ..... ۱۷۳، ۱۴۶، ۷۵                      |
| ..... ۱۰۷، ۱۰۶                          | ..... ۶۴                                |
| ..... ۲۹                                | ..... ۱۷۰                               |
| ..... ۱۱۹، ۱۱۸، ۶۱، ۳۶، ۳۴، ۳۲، ۲۷، ۲۰  | ..... ۷۸                                |
| ..... ۱۷۷، ۱۷۴، ۱۴۹، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۲۹، ۱۲۳ | ..... ۱۵۳، ۱۵۰                          |
| ..... ۱۰۷، ۱۰۴                          | ..... ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰           |
| ..... ۲۲                                | ..... ۱۱۳، ۸۸، ۸۷، ۷۰، ۴۰، ۳۹           |
| ..... ۷۹                                | ..... ۳۰                                |
| ..... ۱۷۸                               | ..... ۹۵، ۹۴                            |

|                                                |                                                |
|------------------------------------------------|------------------------------------------------|
| ..... سیف‌الدین امیر محمود، ۱۳۹                | ..... عامر بن ضبارہ، ۵۸                        |
| ..... سیف بن عمیره راوی، ۱۰۱                   | ..... عامر بن عمران بن عبدالله، ۵۹             |
| ..... شرف‌الدین، ۱۳۵، ۱۷۰                      | ..... عامری، ۵۸                                |
| ..... شمس‌الدین، ۱۷۲                           | ..... عباسیان، ۵۸، ۶۰، ۶۹، ۹۲، ۱۸۱             |
| ..... شهاب‌الدین، ۱۴۶، ۱۶۹                     | ..... عبدالجبار، ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰  |
| ..... شهریانو، ۱۱۶                             | ..... ۱۷۷                                      |
| ..... صاحب بن عبّاد، ۱۲۱                       | ..... عبدالعزیز، ۳۵، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۹۳        |
| ..... صدرالدین مظفر، ۱۴۶                       | ..... عبدالقاهر جرجانی، ۱۷۵                    |
| ..... صفّار، ۱۰۷، ۱۱۱                          | ..... عبدالله بن حارث، ۶۷                      |
| ..... صفّاری، ۶۰، ۶۱، ۹۳                       | ..... عبدالله بن ذکوان، ۷۹، ۸۰                 |
| ..... صفدی، ۱۳۷، ۱۳۹                           | ..... عبدالله بن عامر بن کریر، ۶۷              |
| ..... صفویه، ۱۳، ۵۱، ۷۶، ۱۴۷، ۱۸۹              | ..... عبدالله بن عباس، ۹۸، ۱۰۲                 |
| ..... صفّین، ۵۶                                | ..... عبدالله بن علی بن عبدالله، ۱۷۳           |
| ..... صوفیه، ۱۶۵                               | ..... عبدالله بن عوف، ۷۳                       |
| ..... ضرابی، ۲۲، ۳۹                            | ..... عبدالله بن قیس، ۶۷                       |
| ..... ضیاء‌الدین، ۲۰، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۹  | ..... عبدالله بن کوشید، ۵۹                     |
| ..... ۱۸۱                                      | ..... عبدالله بن ورقاء، ۶۷                     |
| ..... طبرسی، ۱۵۹                               | ..... عبدالله بن هیثم بن بسّام، ۱۵۵            |
| ..... طبری، ۲۷، ۳۴، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۷۳، ۷۸، ۸۳ | ..... عبدالملک، ۵۷، ۱۷۸                        |
| ..... ۱۶۴، ۱۲۸، ۱۱۷، ۹۴                        | ..... عبدالواحد بن ابراهیم بن قرّة، ۱۲۳        |
| ..... طغول، ۱۴۵                                | ..... عیدی، ۱۷۴                                |
| ..... طلحة بن مصرف، ۹۹                         | ..... عیبدالله، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۴۱ |
| ..... طوسی، ۸۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷    | ..... ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۷             |
| ..... ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹        | ..... عبید بن نضله، ۹۹                         |
| ..... ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷             | ..... عثمان، ۵۶، ۸۰، ۹۴، ۹۵                    |
| ..... ظاهریه، ۱۱۹                              | ..... عجلّی، ۶۰، ۶۲، ۹۳                        |
| ..... ظهیرالدین ابوالفضل محمّد، ۱۶۵            | ..... عروة بن زید، ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۶۸، ۶۹          |

|                                          |                                                  |
|------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| ..... ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴                      | عزالدین، ۱۴۶، ۱۶۱                                |
| ..... ۱۴۲، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۱۹، ۷۸، ۷۳، ۷۲     | عزیز الحضرة، ۱۴۶، ۱۴۷                            |
| ..... ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۱  | علویان، ۲۰، ۲۱، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۸۱، ۱۱۵، ۱۵۴         |
| ..... ۱۷۶، ۱۷۲                           | ..... ۱۸۴                                        |
| ..... ۱۵۴، ۸۳، ۵۶، ۵۵                    | علی بن ابراهیم بن هاشم، ۱۰۷                      |
| ..... ۱۴۵                                | علی بن ابی سعد بن علی، ۱۷۲                       |
| ..... ۱۲۳                                | علی بن اسباط، ۱۰۶، ۱۰۷                           |
| ..... ۶۰                                 | علی بن حسن، ۱۰۵، ۱۷۲                             |
| ..... ۷۸، ۷۷، «بقر»                      | علی بن حسین، ۱۰۶                                 |
| ..... ۱۲۱، ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۰۰                 | علی بن حمزه، ۱۲۸                                 |
| ..... ۱۲۸، ۱۲۷                           | علی بن سعید، ۳۳، ۱۱۰                             |
| ..... ۱۱۹، ۳۵                            | علی بن سلیمان، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۶                     |
| ..... ۸۴                                 | علی بن شیره = علی بن محمد قاسانی                 |
| ..... ۵۳                                 | علی بن عبدالله، ۱۲۸، ۱۷۳                         |
| ..... ۱۴۵                                | علی بن عیسی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹                       |
| ..... ۹۵، ۹۴                             | علی بن فرخان، ۱۷۲                                |
| ..... ۱۲۳                                | علی بن فضل الله، ۱۶۱                             |
| ..... ۴۷، ۳۲، ۲۴                         | علی بن محمد باقر <small>علیه السلام</small> ، ۲۴ |
| ..... ۱۲۹، ۱۱۹                           | علی بن محمد بن سلیمان، ۱۰۵                       |
| ..... ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۰                 | علی بن محمد بن شیره، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵               |
| ..... ۱۲۳                                | ..... ۱۰۶                                        |
| ..... ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۳۳، ۳۰ | علی بن محمد بن علی بن الحسین، ۸۴، ۸۵             |
| ..... ۱۲۲، ۸۰، ۷۹                        | علی بن محمد بن یوسف، ۱۲۸                         |
| ..... ۱۳۵                                | علی بن محمد قاسانی، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵           |
| ..... ۱۳۱                                | ..... ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۹                              |
| ..... ۲۲                                 | علی بن مسعود بن محمد بن فرخان، ۱۷۲               |
| ..... ۱۰۴، ۱۰۱، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۲۰، ۵    | علی بن نصیر، ۱۰۵                                 |

|                                             |                                               |
|---------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| ..... ۱۹، مافروخی                           | ..... ۱۵۸، ۱۲۰، ۱۱۲                           |
| ..... ۵۶، مالک اشتر                         | ..... ۶۱، قاسم بن سیماء                       |
| ..... ۱۲۳، مالک بن انس                      | ..... ۶۰، قاسم بن عیسی                        |
| ..... ۱۵۵، مأمون                            | ..... ۱۰۷، ۱۰۶، قاسم بن محمد                  |
| ..... ۹۲، ۹۱، متوکل                         | ..... ۱۲۳، ۱۱۹، ۳۵، ۳۲، ۳۰، قاشانی            |
| ..... ۱۵۴، ۹۸، ۶۸، ۶۶، ۳۳، مجاشع            | ..... ۱۷۴، ۱۳۱، ۳۶، ۳۲، القاشی                |
| ..... ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۸۴، مجدالدین | ..... ۱۴۸، ۱۴۷، قاضی نورالله                  |
| ..... ۱۸۲، ۱۴۷، ۱۴۵                         | ..... ۹۹، قتاده                               |
| ..... ۱۲۸، ۱۰۵، ۹۲، ۸۰، ۷۹، ۷۲، مجلسی       | ..... ۲۷، قتیبة بن مسلم                       |
| ..... ۷۸، مجوسی                             | ..... ۶۹، قحطبة بن شبيب                       |
| ..... ۸۴، محبّالدین بن نجّار                | ..... ۹۵، ۹۴، قرامطه                          |
| ..... ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۱۳، ۲۰، محدّث ارموی   | ..... ۹۵، ۹۴، قرمط                            |
| ..... ۱۸۲، ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۵۹، ۱۴۷     | ..... ۱۷۷، ۱۲۹، قزّاز                         |
| ..... ۱۷۶، محسن بن ابی طاهر                 | ..... ۱۴۷، ۱۳۱، ۹۵، ۶۲، ۱۹، قزوینی            |
| ..... ۱۷۶، محمد بن ابی نصر                  | ..... ۱۷۸، ۱۶۵، قضاعی                         |
| ..... ۱۷۶، ۲۹، محمد بن احمد                 | ..... ۱۰۵، قطامی                              |
| ..... ۱۲۰، محمد بن اسحاق                    | ..... ۱۸۴، ۲۹، ۲۷، کاسانی                     |
| ..... ۱۷۳، محمد بن ایوب                     | ..... ۱۰۷، ۱۰۶، کاسولا                        |
| ..... ۱۶۴، ۱۱۱، ۱۰۷، محمد بن حسن            | ..... ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۱۴، ۸۴، ۷۶، ۴۱، ۴۰، ۲۴، کاشی |
| ..... ۱۶۹، ۱۱۰، ۵۳، محمد بن حسین            | ..... ۱۶۷، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۱                      |
| ..... ۱۰۹، محمد بن خالد بن عبدالرحمان       | ..... ۱۳۲، کزّامیان                           |
| ..... ۱۲۰، محمد بن ذاکر                     | ..... ۹۴، کرویّه بن مهدویه                    |
| ..... ۱۶۵، محمد بن سلامه                    | ..... ۱۱۱، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۲، کلینی                |
| ..... ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، محمد بن سلیمان    | ..... ۱۷۹، ۱۶۱، کمال الدین                    |
| ..... ۱۵۴                                   | ..... ۳۸، کیخسرو                              |
| ..... ۱۷۴، ۱۱۹، محمد بن عبدالغفار           | ..... ۳۸، کیقباده                             |
| ..... ۱۱۱، ۱۰۳، محمد بن عبدالله             | ..... ۳۸، کیکاووس                             |

|                                         |                                         |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------|
| ..... ۱۰۵                               | محمّد بن علی بن محبوب، ۱۰۵              |
| ..... ۱۵۹                               | محمّد بن علی بن محسن، ۱۵۹               |
| ..... ۱۰۷، ۱۰۶                          | محمّد بن عیسی بن عبید، ۱۰۷، ۱۰۶         |
| ..... ۱۶۲، ۱۲۹                          | محمّد بن فضل، ۱۶۲، ۱۲۹                  |
| ..... ۱۲۷                               | محمّد بن محمّد، ۱۲۷                     |
| ..... ۱۸۱                               | محمّد بن محمود، ۱۸۱                     |
| ..... ۹۳، ۹۰، ۸۹                        | محمّد بن موسی، ۹۳، ۹۰، ۸۹               |
| ..... ۱۷۲                               | محمّد شوشو، ۱۷۲                         |
| ..... ۱۶۸                               | محمود بن علی، ۱۶۸                       |
| ..... ۱۸۱، ۱۷۰، ۱۳۷                     | محمود بن محمّد، ۱۸۱، ۱۷۰، ۱۳۷           |
| ..... ۷۵، ۵۷، ۵۶                        | مختار، ۷۵، ۵۷، ۵۶                       |
| ..... ۱۴۴                               | مختص الملوك، ۱۴۴                        |
| ..... ۱۵۷                               | مرعشی، ۱۵۷                              |
| ..... ۷۶                                | مرندی، ۷۶                               |
| ..... ۱۱۲، ۱۰۶، ۳۵، ۲۹، ۲۶، ۲۰، ۱۱      | مروزی، ۱۱۲، ۱۰۶، ۳۵، ۲۹، ۲۶، ۲۰، ۱۱     |
| ..... ۱۵۵، ۱۱۸                          | ..... ۱۵۵، ۱۱۸                          |
| ..... ۱۳۷                               | مسترشد، ۱۳۷                             |
| ..... ۱۳۵                               | المسترشد بالله، ۱۳۵                     |
| ..... ۱۴۴، ۱۱۸، ۴۰، ۳۹، ۲۹              | مستوفی، ۱۴۴، ۱۱۸، ۴۰، ۳۹، ۲۹            |
| ..... ۹۹                                | مسروق، ۹۹                               |
| ..... ۱۸۱، ۱۳۷                          | مسعود سلجوقی، ۱۸۱، ۱۳۷                  |
| ..... ۷۸، ۶۳، ۶۲، ۶۰                    | مسعودی، ۷۸، ۶۳، ۶۲، ۶۰                  |
| ..... ۱۵۹                               | مشهدی، ۱۵۹                              |
| ..... ۱۱۱                               | مصری، ۱۱۱                               |
| ..... ۱۲۱، ۵۶                           | معاویه، ۱۲۱، ۵۶                         |
| ..... ۱۵۲، ۱۳۲، ۱۰۳                     | معتز، ۱۵۲، ۱۳۲، ۱۰۳                     |
| ..... ۶۰                                | معتضد، ۶۰                               |
| ..... ۱۴۵                               | معین‌الدین ساوی، ۱۴۵                    |
| ..... ۱۶۵                               | مغربی، ۱۶۵                              |
| ..... ۲۸                                | مغولان، ۲۸                              |
| ..... ۷۲، ۷۰                            | مغیره بن شعبه، ۷۲، ۷۰                   |
| ..... ۱۷۸، ۱۷۳، ۱۲۷، ۹۲، ۹۱، ۸۳         | مفید، ۱۷۸، ۱۷۳، ۱۲۷، ۹۲، ۹۱، ۸۳         |
| ..... ۸۸، ۷۴، ۶۴                        | مقتدر، ۸۸، ۷۴، ۶۴                       |
| ..... ۱۱۶، ۱۱۳، ۸۵، ۷۷، ۶۷، ۳۴، ۱۹      | مقدسی، ۱۱۶، ۱۱۳، ۸۵، ۷۷، ۶۷، ۳۴، ۱۹     |
| ..... ۱۲۱                               | ..... ۱۲۱                               |
| ..... ۱۵۲، ۱۴۸                          | ملاحده، ۱۵۲، ۱۴۸                        |
| ..... ۸۲، ۲۴                            | ملا عبدالرسول، ۸۲، ۲۴                   |
| ..... ۸۱                                | ملا غلامرضا، ۸۱                         |
| ..... ۲۹                                | ملك العلماء، ۲۹                         |
| ..... ۱۸۱، ۱۵۶                          | ملكشاه سلجوقی، ۱۸۱، ۱۵۶                 |
| ..... ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۳۵، ۱۹            | منتجب‌الدین، ۱۶۰، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۳۵، ۱۹     |
| ..... ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱ | ..... ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱ |
| ..... ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸ | ..... ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۸ |
| ..... ۱۸۰، ۱۷۹                          | ..... ۱۸۰، ۱۷۹                          |
| ..... ۶۴                                | المنتصر بالله، ۶۴                       |
| ..... ۱۰۱                               | منصور بن حازم، ۱۰۱                      |
| ..... ۱۵۳، ۱۵۲، ۸۸                      | منصور عباسی، ۱۵۳، ۱۵۲، ۸۸               |
| ..... ۱۲۱                               | موسی بن عبدالله بن سعد، ۱۲۱             |
| ..... ۶۱                                | موسی بن محمّد بن علی بن موسی، ۶۱        |
| ..... ۹۰، ۸۹، ۷۰، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۴        | موسی میرقچ، ۹۰، ۸۹، ۷۰، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۴  |
| ..... ۹۳، ۹۲، ۹۱                        | ..... ۹۳، ۹۲، ۹۱                        |
| ..... ۱۷۶                               | مهابادی، ۱۷۶                            |
| ..... ۹۵، ۵۳                            | مهدی، ۹۵، ۵۳                            |
| ..... ۷۷                                | میر مخدوم شریفی، ۷۷                     |

|                                                |                                             |
|------------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ..... ۱۷۲ وشنوی                                | ..... ۱۰۳ نازکان                            |
| ..... ۱۵۷ الهادی باثه                          | ..... ۱۱۰ ناصر الشریعه                      |
| ..... ۹۶، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۷۰، ۶۰، ۵۹، ۳۹، ۲۰ هارون | ..... ۱۵۷ الناصر الصغير                     |
| ..... ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۵۵                       | ..... ۱۵۷ الناصر الكبير                     |
| ..... ۷۴ هرمزان                                | ..... ۱۳۲ نجاری                             |
| ..... ۳۵ هروی                                  | ..... ۸۰، ۳۳، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱ نجاشی |
| ..... ۸۲، ۸۱، ۷۰ هلال بن علی                   | ..... ۱۲۷، ۱۵۲                              |
| ..... ۱۲۹، ۱۰۳، ۳۳ همدانی                      | ..... ۱۶۸، ۲۰ نجم‌الدین                     |
| ..... ۱۳۹ هندوشاه نخجوانی                      | ..... ۷۵ نصرت علوی                          |
| ..... ۱۶۷، ۱۳۰، ۳۶، ۳۱، ۲۵، ۱۹، ۱۰ یاقوت حموی  | ..... ۱۷۳، ۱۶۵ نصیرالدین                    |
| ..... ۱۷۵                                      | ..... ۱۰۵ نوفلی                             |
| ..... ۶۱ یدکوتکین                              | ..... ۱۱۱، ۱۱۲ نهاوندی                      |
| ..... ۹۸ یزدویه بن ماهویه                      | ..... ۷۷، ۷۸ نهم ربیع                       |
| ..... ۵۶ یزید بن حُجیه                         | ..... ۱۲۱، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸ وثّاب           |
| ..... ۱۱۰، ۸۳، ۷۳، ۲۶ یعقوبی                   | ..... ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۸ وثّابی                   |
| ..... ۶۴ یوسف بن ابی‌الساج                     | ..... ۶۴، ۶۹ وشمگیر                         |

## ب. نمایه امکن

|                                             |                                                  |
|---------------------------------------------|--------------------------------------------------|
| ..... ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۹          | ..... ۷۱ آبادجرد،                                |
| ..... ۱۴۴. اَموت،                           | ..... ۱۱۷ اَبرون،                                |
| ..... ۲۶ اندُگان،                           | ..... ۱۷۶، ۱۵۵ اَبه،                             |
| ..... ۱۸۲ انوشاباذ،                         | ..... ۵۷، ۱۲ اَذربایجان،                         |
| ..... ۱۷۸، ۱۴۱، ۱۱۰، ۹۶، ۳۰ اَهر،           | ..... ۱۱۷، ۸۱ اَران،                             |
| ..... ۱۰۳، ۶۶، ۶۵ اهواز،                    | ..... ۲۷ اَسیای مرکزی،                           |
| ..... ۱۰۶، ۱۰۵، ۸۳ بارکرز،                  | ..... ۲۷ اَسیای میانه،                           |
| ..... ۸۳ بارکرس،                            | ..... ۱۱۰ اَفریقا،                               |
| ..... ۸۳، ۸۲ بارکرسب،                       | ..... ۲۸ اُبَلَه،                                |
| ..... ۱۸۲، ۸۳ بارکرسف،                      | ..... ۵۸ اَبیورد،                                |
| ..... ۹۶ بازار شاه‌یلان،                    | ..... ۲۶ اخسیکت،                                 |
| ..... ۱۸۴، ۱۲۰، ۳۵، ۳۴، ۳۳ باشان،           | ..... ۱۸۲، ۱۷۵ اردستان،                          |
| ..... ۲۹، ۲۸ بخارا،                         | ..... ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۰، ۶۸، ۴۴، ۳۳، ۲۱ اردهار، |
| ..... ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۱۰ برق‌رود،                | ..... ۱۸۲، ۱۴۹، ۱۴۷، ۸۶، ۸۵                      |
| ..... ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۱۰ برقه،                   | ..... ۸۳، ۸۲، ۷۰، ۴۴، ۲۱ اردهال،                 |
| ..... ۶۷، ۶۶، ۲۸ بصره،                      | ..... ۲۸، ۲۶ اَربکستان،                          |
| ..... ۱۲۹، ۱۱۹، ۱۰۹، ۱۰۷، ۸۵، ۸۴، ۶۳ بغداد، | ..... ۲۸ استرآباد،                               |
| ..... ۱۷۷، ۱۶۰، ۱۵۲، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۷، ۱۳۶     | ..... ۳۴ اسفراین،                                |
| ..... ۱۳۳ بلاد ترک،                         | ..... ۱۵۴ اسفندهان،                              |
| ..... ۵۶ بَلنجَر،                           | ..... ۱۸۲ اشکالان،                               |
| ..... ۳۰ بندر عباس،                         | ..... ۵۶، ۵۵، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۶، ۱۹ اصفهان،     |
| ..... ۳۴ بوشنج،                             | ..... ۸۵، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷     |
| ..... ۱۸۲ بیدگل،                            | ..... ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۳، ۱۰۰، ۹۸، ۹۳       |
| ..... ۱۱۰ بیرقان،                           | ..... ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۱۳۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰          |

|                                                   |                                             |
|---------------------------------------------------|---------------------------------------------|
| ..... ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۴.....           | پشت مشهد، ۹۶.....                           |
| ..... ۵۷، خزران.....                              | پنجه‌شاه، ۱۶۰.....                          |
| ..... ۱۶۳، خسرو شاه.....                          | تاشکند، ۲۶، ۲۸، ۲۹.....                     |
| ..... ۱۳۲، خوارزم.....                            | تبریز، ۱۶۳.....                             |
| ..... ۱۱۸، خوان کاشان.....                        | تربت حیدریه، ۷۷.....                        |
| ..... ۱۸۲، درب جوقا.....                          | ترکستان، ۲۶، ۲۸، ۲۹.....                    |
| ..... ۱۳۸، رودآور.....                            | تفرش، ۱۳۴.....                              |
| ..... ۲۶، رود سیحون.....                          | تیمره، ۱۱۰.....                             |
| ..... ۱۱۷، رویدشت.....                            | جابلق، ۱۱۰.....                             |
| ..... ۲۵، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۶.....            | جاریان، ۱۸۲.....                            |
| ..... ۱۱۶، زاگرس.....                             | جاسب، ۱۸۲.....                              |
| ..... ۸۳، ۱۱۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸.....       | جبال، ۳۷، ۶۰، ۸۸، ۱۱۶، ۱۵۴.....             |
| ..... ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۶..... | جبل عامل، ۳۳.....                           |
| ..... ۱۸۲.....                                    | جرجان، ۱۰۵.....                             |
| ..... ۲۸، زرنج.....                               | جرم قاشان، ۳۲.....                          |
| ..... ۲۸، زرنده.....                              | جعفریه، ۸۴.....                             |
| ..... ۹۱، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۷.....                       | جوزجان، ۳۴.....                             |
| ..... ۱۵۴، ۱۵۵.....                               | جوشقان، ۱۱۷، ۱۸۲.....                       |
| ..... ۱۵۴، ۳۲، سرد قاسان.....                     | جوینان، ۱۸۲.....                            |
| ..... ۲۶، سرزمین ترکان.....                       | جی، ۵۰، ۶۶.....                             |
| ..... ۱۸۲، سرشک.....                              | چاچ، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۵.....                |
| ..... ۳۰، سعادت‌آباد.....                         | چهل حصاران، ۳۹، ۴۰، ۷۲، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۷...     |
| ..... ۲۹، سغد.....                                | حادن‌آباد، ۱۸۲.....                         |
| ..... ۱۸۲، سقونقان.....                           | حجاز، ۹۸، ۱۰۸، ۱۵۷.....                     |
| ..... ۲۷، ۲۹، سمرقند.....                         | حرمین، ۱۰۸.....                             |
| ..... ۱۵۴، سمنان.....                             | خجنده، ۲۷.....                              |
| ..... ۷۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶.....         | خراسان، ۲۷، ۳۱، ۳۴، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۸۱، ۸۲..... |

|                                              |                                                 |
|----------------------------------------------|-------------------------------------------------|
| ..... ۱۱۷، ۸۵، قاهره                         | ..... ۱۱۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲                        |
| ..... ۱۸۲، قرآن                              | ..... ۲۹، ۲۶، سیحون                             |
| ..... ۴۰، قزوين                              | ..... ۲۹، سیر دریا                              |
| ..... ۲۸، قشقه دریا                          | ..... ۱۸۲، سینقان                               |
| ..... ۱۸۲، قمصر                              | ..... ۲۸، ۲۷، شاش                               |
| ..... ۱۸۲، ۱۱۷، قُهرود                       | ..... ۶۸، شوشتر                                 |
| ..... ۲۸، کارشی                              | ..... ۹۵، ضواری                                 |
| ..... ۴۱، ۴۰، ۲۷، کاس                        | ..... ۳۴، ۲۵، طالقان                            |
| ..... ۱۰۷، کاسام                             | ..... ۱۸۲، طامه                                 |
| ..... ۱۲۰، ۴۰، ۳۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، کاسان | ..... ۹۴، طبرستان                               |
| ..... ۴۰، کاس رود                            | ..... ۱۸۲، طرق                                  |
| ..... ۴۰، ۲۷، کاسه                           | ..... ۱۶۹، طوس                                  |
| ..... ۳۹، کاش                                | ..... ۱۰۷، ۱۴۹، ۱۱۶، ۱۰۸، ۷۵، ۷۲، ۶۷، عراق      |
| ..... ۳۹، ۳۸، کاشانه                         | ..... ۱۳۲، ۳۴، غور                              |
| ..... ۴۰، ۲۸، کاشغر                          | ..... ۱۵۴، ۱۰۱، ۱۰۰، فارس                       |
| ..... ۴۰، کاشمر                              | ..... ۱۸۴، ۱۲۰، ۳۵، ۳۴، ۳۱، فاشان               |
| ..... ۱۴۰، کاظمین                            | ..... ۷۷، فدک                                   |
| ..... ۸۸، ۳۹، کاهفشان                        | ..... ۱۳۳، ۳۶، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، فرغانه       |
| ..... ۸۶، ۸۱، کربلا                          | ..... ۳۰، فومن                                  |
| ..... ۱۱۶، ۶۰، کرج                           | ..... ۱۱۷، ۸۴، ۸۲، ۷۸، ۷۵، ۷۱، ۷۰، ۳۸، ۲۳، فین  |
| ..... ۱۱۰، ۶۰، کرج ابی دلف                   | ..... ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۴، ۱۳۶، ۱۳۵                   |
| ..... ۱۵۴، کرمان                             | ..... ۲۹، ۲۸، قارشی                             |
| ..... ۱۱۷، کرمند                             | ..... ۳۸، ۳۶، ۳۵، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۶، قاسان |
| ..... ۱۱۰، کمیدان                            | ..... ۱۵۴، ۱۴۱، ۱۱۱، ۴۰                         |
| ..... ۱۰۷، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۶۷، ۵۶، کوفه          | ..... ۱۸۲، قاسم آباد                            |
| ..... ۳۸، کی آشیان                           | ..... ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۷، ۲۶، قاشان |
| ..... ۱۸۲، ۲۸، مِگِگان                       | ..... ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۵۴، ۱۳۱، ۱۳۰، ۸۳          |

|                                                              |                                  |
|--------------------------------------------------------------|----------------------------------|
| لبنان، ۳۳.....                                               | مصر، ۵۳، ۹۹، ۱۱۱، ۱۴۱.....       |
| لیبی، ۱۱۰.....                                               | مکه، ۵۷.....                     |
| ماوراءالنهر، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۶، ۴۱، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۸۴..... | موصل، ۱۴۹، ۱۵۳.....              |
| ماه‌آباد، ۱۷۵، ۱۷۶.....                                      | مهاباد، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰.....       |
| محکمه صاحبی، ۱۴۳.....                                        | میرنشانه، ۹۶.....                |
| محمّدآباد، ۱۸۲.....                                          | میمه، ۱۸۲.....                   |
| مدائن، ۵۶.....                                               | نجف، ۱۴۰.....                    |
| مدرسه «صفویه»، ۱۴۶.....                                      | نخشب، ۲۸.....                    |
| مدرسه «عزیزیه»، ۱۴۶.....                                     | نصرانیه، ۹۵.....                 |
| مدرسه «مجذیه»، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۸.....                            | نطنز، ۲۳، ۳۹، ۷۶، ۱۷۶، ۱۸۲.....  |
| مدینه، ۳۷، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۹۱، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴.....                 | نوش‌آباد، ۱۱۷، ۱۸۲.....          |
| ۱۰۷، ۱۲۳.....                                                | نیاسر، ۱۱۷.....                  |
| مرو، ۱۱، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۴۸.....                 | نیشابور، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳..... |
| ۶۰، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵.....                | وآنان، ۱۸۲.....                  |
| ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۰.....                       | ورکان، ۱۱۷، ۱۸۲.....             |
| ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۴.....                       | ویکل، ۱۸۲.....                   |
| ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲.....                                      | هرات، ۳۴، ۱۴۸.....               |
| مرو رود، ۳۴، ۱۵۰.....                                        | هراسکان، ۱۸۲.....                |
| مسجد جمعه، ۱۶۰.....                                          | همدان، ۷۱، ۱۱۶، ۱۶۴.....         |
| مشهد باب‌التین، ۱۴۰.....                                     | یهودیه، ۶۶، ۱۱۸.....             |